

تحلیلی بر جبهه همبستگی مجاهدین

(به انضمام فرهنگ پرخاشگری و فحش نامه)



پیشگفتار

کتابی که ملاحظه می کنید، انگیزه نوشتارش، بر می گردد به آبانماه سال 1381، وقتی که سازمان مجاهدین، طرح جبهه همبستگی را در 13 آبان ماه اعلان کردند. متعاقباً، پس از جلسه کوتاهی که با دوستانم در هلند داشتم قرار بر این شد تا هر کدام از دوستانی که شناخت کافی از ماهیت واقعی مجاهدین و اعلان طرح شان در این شرایط، داشتند، تحلیلی برای اهداف آن ارائه دهند. نگارنده نیز، اولین بخش این نوشتار را در تاریخ 23-11-22 نوشته و از آنجایی که خطر را بر اهمیت تلقی کردم، هفته های بعد نیز به بخش های دیگری اختصاص دادم تا این که سه ماه پس از نوشتن اولین بخش این مطالب، با خبر شدم، یکی از 200 تن اعضای که سازمان مجاهدین از عراق به فرانسه به بهانه "فتح اروپا" اعزام داشته از سازمان فرار و اعتراف کرد، رهبری سازمان، پس از دو ماه از اعلان طرح جبهه همبستگی، گفته است، طرح ما شکست خورده، ولی کماکان به تبلیغات خارجی ادامه می دهیم! مهذا، تا بخش 11، این نوشتار ادامه یافت اگرچه به جز چند سایت اینترنتی جسور، مابقی، جسارت لازم برای نشر چنین مطالبی را نداشتند.

در خاتمه کتاب، "فحش نامه" ای است که مجاهدین خلق در سر فصل های مختلف، نثار مخالفین شان به ویژه اپوزسیون برون مرزی ایران کرده اند. همان اپوزسیونی که امروز محتاج به کمک آنان شده اند. فصل دوم کتاب، که در اصل مکمل فصل اول می باشد، جمع آوری شده تا برای شناخت بیشتر فرهنگ تروریستی و باجخواهی، کمک کند. فرهنگی که به عادت و جانمایه سازمان بدل شده و دست شستن از این فرهنگ، شیشه عمر سازمان را خواهد شکست.

در مورد چاپ کتاب، متاسفانه، مانند همیشه به دلیل مشکل مالی، نتوانستم کتاب را به چاپ برسانم تا این که سال 1381 که آستن جنگ و زایش نویی بود به پایان رسید. از اوایل سال 1382، مصادف با جنگ نیروهای ائتلاف علیه دیکتاتوری عراق بود که به سبب آن، تحولات جدیدی را در سطح منطقه به همراه داشت. یکی از آن تحولات، بن بست لاعلاج تروریسم در غیاب صدام حسین بود. طبعاً قبل و در حین جنگ، در گوشه و کنار جهان، از میان نیروهای کمونیسم و مسلمان و عرب و غیره، حمایت های مستقیم و غیر مستقیم نثار دیکتاتور بغداد شد با این وصف کارنامه دیکتاتوری بغداد و تروریست های تحت امرش، به پایان رسید. مجاهدین خلق، ک تا دیروز با فخر و غرور دنبال یاور و شریک جرم بودند و چه بسا اذهان بسیاری را نسبت به خود مشوش و مردد کرده بودند، پس از حذف صدام حسین از قدرت، حنای شان به چند باره رنگ باخت. از وابستگی به عراق، به سرسپردگی به آمریکا رسیدند، ضربه نظامی خوردند، خلع سلاح شدند، از هم پاشیدند، شعر و شعارهای چند ماه قبل را از یاد بردند و بالاخره، باز هم به روال قبل، یارگیری و توجه افکار عمومی نسبت به خود را فراموش کرده و همچنان آرزوها و امیدهای شان را از بالا جستجو کردند. لاجرم در این نوشتار، پس از تحولات عراق که زمان بگذشت و ابرهای ابهام به کنار رفت، تحلیل های واقعی و غیر واقعی نیز به چشم می خورد که لازم ندیدم در آنها دست ببرم. بلکه مایلیم تا خواننده تحولات شگرف و تعیین کننده سال 1382 را از زاویه زمستان سرد و تاریک سال 1381 ببیند.

مهدی خوشحال - بهار سال 1382

بخش اول

24 سال از حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، گذشته است. در این مدت، مخالفین این نظام، با ابزارهای متنوع و مختلفی که به دست آوردند، علیه نظام اسلامی مبارزات قانونی، مسالمت آمیز و رادیکال را به پیش بردند.

چرا نظام جمهوری اسلامی، تنها به تغییرات اندکی در عرصه های اجتماعی و سیاسی تن داد و واژگون نشد، و چرا در صف مخالف نیز بعضاً در منش و دیدگاه های شان تغییرات اساسی خلق نکرده اند، بخشی چپ نظام اسلامی فعالیت کردند یا این که بخشی دیگر در راست این نظام، هر چه کردند آب را به آسیاب جمهوری اسلامی ریختند و، پرداختن به همه عواملی که مردم ایران صاحب دموکراسی نشدند، در این جا نیست. منظور، نیاز این مقطع از مبارزات اپوزسیون داخل و خارج، به مقوله همبستگی است که بعضی از طیف ها مدت ها آن را مطرح و اخیراً کسانی آن را دستاویز مشکلات داخلی و خارجی خود نموده اند. در این جا به یک نمونه همبستگی که اخیراً از جانب کسانی مطرح شد می پردازم که چه نیاز و ضرورتی پیش آمد، آیا شعار همبستگی در راستای رسیدن به دموکراسی در ایران است، یا خروج از بن بست لاعلاجی که در آن گرفتار آمده اند.

سازمان مجاهدین خلق، که در شرایط نابسامان و عدم تعیین عراق گیر افتاده، 13 آبان امسال با دستپاچگی تمام، هر چه بوق و کرنا در اختیار داشت به کار گرفت تا در آن شعار همبستگی را برای نیروهای سرنگون طلب اپوزسیون خارج از کشور، بدمد.

واقعیت امر این است که سازمان مجاهدین خلق همیشه محتاج همبستگی دیگران با خود بوده و این شعار را که حرف تازه ای نبود، در هر مقطع به شوخی یا جدی سر داده است. اما این بار، شعار همبستگی، آن چنان معنی دار و تحقیرآمیز و گوشخراش به گوش می رسد، انگار کسی درون آب در حال غرق شدن است و شدیداً به همبستگی و کمک دیگران نیاز دارد. در این بحث، به نوع کمک و همبستگی از جانب مجاهدین که اولی در سال 1360 در فرانسه مطرح شد و دروغ از آب درآمد و دیگری باز هم در خاک فرانسه از سال 1373 آغاز شد و کسی آن را جدی نگرفت، می پردازم.

موضوع شعار همبستگی سال 1373 در فرانسه که از جانب مجاهدین مطرح شد، بر می گردد به ناکامی نظامی مجاهدین که خاک عراق را سکوی پرش خود ساخته بودند. در آن سال، مسعود رجوی، رهبر مجاهدین، تصمیم گرفت، زنش مریم قجر عضدانلو را رییس جمهور آینده ایران انتخاب کند و وی را برای تبلیغ و معرفی به فرانسه اعزام کند تا بدین وسیله بال سیاسی مجاهدین در کشورهای غربی، بال نظامی مجاهدین در عراق را که بعد از جنگ خلیج فارس به زیر تیغ غربی ها رفته بود، از بن بست رها کرده و مشروع جلوه دهد. در آن سال، شعار همبستگی مطرح شد، خواسته آمریکا از مجاهدین، ائتلاف با نیروهای سلطنت طلب و دست شستن از همکاری با عراق بود، که این دو برای مجاهدین مقرون به صرفه نبود، چون عراق هنوز از دور بازی خارج نشده و نیروی سلطنت طلب، اعتبار و اقبال امروز را نداشت. معهذاً، از نیروهای اپوزسیون ایرانی و دولت های خارجی، کسی آن شعار را جدی نگرفت و النهایه، به فراموشی سپرده شد.

دومین بار، شعار همبستگی از جانب مجاهدین، قدری جدی تر اعلام شد و آن، بر می گردد به اوایل امسال که اتحادیه اروپا سازمان مجاهدین را در لیست گروه

های تروریستی قرار داد. مجاهدین پس از واکنش عکس‌العملی گذرا و تند، به سر دادن شعار واقعی، یعنی همبستگی روی آوردند و آن، 30 خرداد امسال در شهر کپنهاگ دانمارک بود. آن روز هم، از خود مجاهدین گرفته تا نیروهای اپوزسیون ایرانی و دولت های خارجی، کسی این شعار را جدی نگرفت و به آن نپرداخت. سومین بار، بر می گردد به جدی بودن جنگ آمریکا با عراق که احتمالاً بعد از یک دوره موش و گربه بازی، حتمی خواهد بود و قبل از این که افکار عمومی نظر مثبت و منفی به جنگ دهند، آمریکا خود به سران تروریسم در عراق راه فرار را نشان داده و خاطرنشان کرده که عراق آینده جای آنان نخواهد بود و از همین امروز، فکر نجات جان و سرمایه خویش باشند.

این چنین شد که سران تروریسم، برای خروج از بن بست سیاسی و نظامی که در آن گرفتار آمده اند، برغم این که می خواهند به آمریکا بگویند، پتانسیل بدل شدن به نیروی فشار آمریکا علیه جمهوری اسلامی را دارند، با شعار همبستگی، به دنبال شریک جرم و ملأی هستند تا خود را از این وضعیت فلاکت بار نجات دهند بلکه دوباره با سیاست فرار به پیش، در محور مبارزات مخالفین خود قرار بگیرند. در این سناریوی تحمیلی، هم چنین می خواهند به افکار عمومی توجه دهند، جمهوری اسلامی، اصلاح پذیر و انعطاف پذیر نیست، در حالی که آنان بنا بر "ضرورت" هستند، با یک سری وعده و وعیدهای دیگر که بیشتر به گول زدن کودک شبیه است و فاقد هر گونه ارزش سیاسی و نقد پیشینه! آنان شعار همبستگی با نیروهای سرنگون طلب "مطرح" را در حالی سر می دهند، که خود اعضای شان را که دهها سال بی هیچ چشمداشت برای آنان کار و تلاش کرده بودند، در زندان ها و اسارتگاه های صدام حسین، باقی داشته اند.

سه مورد از شعار همبستگی از جانب مجاهدین را در سه سرفصل مشخص آوردم، که هر سه شبیه آن کسی که در تاریکی از ترس آواز می خواند، است و

اساساً انگیزه و ضرورتی باقی نمی ماند که محافل خارجی و اپوزسیون سرنگون طلب ایرانی، تن به همکاری با کسی بدهد، که در مرداب صدام حسین در حال غرق شدن است. با این وجود، در گذشته های دور یک بار دیگر مجاهدین خلق، شعار همبستگی سر داده بودند، که در آن سال بیش از نیمی از اپوزسیون را اغوا و فریفته بودند و آن، در سال 1360 اتفاق افتاد.

در سال 1360، سازمان مجاهدین با طیف ها و بخش های وسیعی از اپوزسیون خارج ایران ائتلاف سیاسی کرد و نام آن را "شورای ملی مقاومت" نهادند. نیروی محوری شورا، سازمان چریکی و پر قدرت مجاهدین بود، رهبر شورا نیز رهبری مجاهدین بود. شورای ملی مقاومت که در خارج از خاک ایران شکل گرفته بود، علیرغم عدم ضرورت آن ائتلاف و نبودن ابزارهای لازم مبارزه که آگاهی سیاسی و اعتقاد به دموکراسی بود، توانسته بود بیش از نیمی از اپوزسیون غیرقانونی جمهوری اسلامی را با بیش از 70% آراء مردم ایران، گرد خود فراخواند و آن بزرگترین همبستگی پس از انقلاب سال 1357 تاکنون بوده است. در آن ائتلاف، آقای ابولحسن بنی صدر، بیش از 10 میلیون آراء مردم و آقای عبدالرحمان قاسملو، بیش از 5 میلیون آراء مردم کردستان، و سایر نیروها و شخصیت های خوشنام دیگر شورا و ایضاً خود سازمان مجاهدین، جمعاً بیش از 20 میلیون آراء مردم ایران را در دست داشتند. آن همبستگی بزرگ، بعد از 3 سال از هم گسست. آقای بنی صدر که اولین رییس جمهور ایران و آقای قاسملو که شخصیت محبوب مردم کردستان بودند و بسیاری دیگر از گروهها و شخصیت های خوشنام شورا، تا حوالی سال 1363 به دلیل هژمونی طلبی و تمامیت خواهی سازمان مجاهدین و شخص مسعود رجوی، از شورا کناره گرفتند. از آن پس، علی ماند و حوضش. سازمان مجاهدین به رهبری مطلق العنان مسعود رجوی و گروههای یک تا دو نفره که بعضی از این گروههای دو

نفره بر خود نام جبهه دموکراتیک ملی نهاده بودند و چندین شخصیت سیاسی که هر کدام به پاس تمکین در مقابل مواضع سیاسی و نظامی مجاهدین، از آنان، جیره و مزد ماهانه مابین 3 تا 5 هزار مارک، دریافت می کردند.

آن روز که شورا یا جبهه مجاهدین، برغم همه اشکالات و مشکلات شان توانسته بودند گردهم جمع شده و به پاس شعارهای تند و فعالیت های سیاسی و نظامی شان نسل انقلاب را به زیر تیغ جمهوری اسلامی فرستاده و در اثر آن صدها هزار کشته و زندانی و آواره و فراری روی دست جامعه گذاشته بودند، مثال برف زیر آفتاب تموز، آب شدند. بدون این که به تلفات عظیم انسانی و سیاسی و مالی آن جبهه بپردازند، که جدا از تلفات کیفی و هنگفت انسانی، تبعات آن فروپاشی، توانست یک دوره کامل هر نوع تشکل و جبهه همبستگی از نیروهای اپوزسیون را به نفع موقعیت جمهوری اسلامی، بسوزاند.

آری، به سال 1360 رسیده بودیم که "شورای ملی مقاومت" با خروج اصلی ترین نیروها از هم فروپاشید، ولی نیروی محوری آن با تعدادی گروههای کوچک و شخصیت های مزدبگیر حول شورای جدید، باقی ماندند. سال 1363، نیروهای مجاهدین پس از شکست نظامی در کردستان ایران، وارد خاک عراق شده و در خرداد سال 1365 نیز رهبری مجاهدین به نیروهایش در خاک عراق ملحق شد و ارتش آزادیبخش مجاهدین را بنا نهاد با این توجیه که مدت اقامت ما در خاک عراق، بیش از دو سال به درازا نخواهد کشید، وگرنه خواهیم سوخت!

ارتش آزادیبخش مجاهدین با پشتوانه سیاسی شورای ملی مقاومت، طی سال های 1365 تا 1367، بیش از 100 عملیات نظامی را علیه ارتش ایران و به نفع ارتش عراق به پیش برد. از تلفات مجاهدین طی این دو سال، بیش از 240 کشته، صدها زخمی و هزاران تن نیروی مسلح و آموزش دیده مجاهد، از دور مبارزه و جنگ در عراق، خارج شده و سپس مجاهدین در داخل و خارج از ایران دهها

هزار تن سمپات و هوادار خود را از دست دادند. متقابلاً، از دشمن، یعنی جمهوری اسلامی و ارتش ایران، دهها هزار تن کشته و زخمی و مقادیر قابل توجهی خسارت مالی وارد کردند. به هر حال، اوج جنگهای سازمان مجاهدین با رژیم ایران که یکی از آخرین جنگهای طرفین با تلفات فراوان و در اساس از درون همان جبهه یا شورای ملی مقاومت سر برون آورده بود، عملیات فروغ جاویدان/مرصاد، نام داشت.

آنان که در جریان و ماقع عملیات فروغ جاویدان/مرصاد، قرار داشتند، به خوبی آگاهند که آن عملیات شتابزده و جنون آسا، هزاران تن تلفات انسانی و تلفات بزرگ سیاسی را به همراه داشت، که حداقل تلفات سیاسی، رادیکالیزه شدن حکومت جمهوری اسلامی، آن هم بعد از آتش بس جنگ ایران و عراق، تا سرفصل خرداد سال 1376 بوده است. اما بهتر است، تنها یکی از نتایج آن عملیات را از زبان بانی و عامل آن جنگ بشنویم.

عملیات فروغ جاویدان/مرصاد، که در تاریخ 3 مرداد سال 1367 اتفاق افتاد و به مدت 3 روز ادامه داشت، پس از 11 روز از خاتمة آن جنگ، روز 17 مرداد سال 1367، رهبری مجاهدین نشست جمع بندی با حضور اعضای باقی مانده برقرار کرد. رهبری، 1400 تن تلفات انسانی خود را ناچیز شمرد و در باب تلفات دشمن، اعتراف کرد که در طی عملیات فروغ جاویدان، ما توانستیم 150 هزار تن نیروهای دشمن را به هلاکت برسانیم! منظورش از نیروهای دشمن، همگان می دانند که همان نیروهای دشمن عراق بوده اند که مسعود رجوی، برای رساندن آن خبر خوش به گوش صدام حسین، بی تابی می کرد. البته بعداً وقتی فهمید غلو و دروغ را به کسانی گفته که خود در صحنه آن جنگ حضور داشتند، 150 هزار تلفات دشمن را با نارضایتی، به 55 هزار تن کاهش داد. این، یکی از نتایج و کاکل تشکیل و حمایتهای شورای ملی مقاومت و همبستگی نیروهای

اپوزسیون برون مرز، بر گرد مجاهدین خلق بود و صدها دیگر چون این تا به امروز در صحنه سیاسی و نظامی ایران اتفاق افتاد، که در این مبحث جای بحث همه آنها نیست.

در همین رابطه، لازم به گفتن است، یکی از تولیدات کارخانه جنگ 8 ساله ایران و عراق، ظهور سازمانها و گروههای مزدور و آدمکش در دو طرف جبهه جنگ بود. در طرف عراق، ارتش عراق، یک ارتش شبه نظامی 80 هزار نفره به نام فرسان از اکراد آن کشور را در اختیار داشت. به موازات آن، تعدادی از سازمانها و گروههای نظامی و غیرنظامی ایرانی بودند، که بعضاً به نام گروههای مزدور در استخدام ارتش عراق و با مزد مشخص به کار مشغول بودند، از جمله این گروهها می توان به گروه علی مریوانی، خبات و غیره نام برد. این گروهها، پس از قتل پرسنل نظامی ایرانی، بسته به کیفیت آن پرسنل (سرباز، پاسدار، افسر) مابین 2 الی 12 هزار دینار عراقی، اجرت دریافت می کردند. آن ایام هر دو دینار عراقی یک دلار آمریکا بود. این گروهها، تحت امر یک سرهنگ استخبارات عراقی در شهر رمادی مشغول به کار بودند. گروههای مزدور در حین ماموریت، اگر سر یا گوش قربانی را به پشت جبهه می آوردند، قابل قبول بود. تعداد دیگری از گروهها و سازمانهایی که در اختیار عراق قرار داشتند، ضمن کارکرد گروههای یادشده، شعار انقلاب و مبارزه برای آزادی مردم ایران و غیره سر می دادند. به هر رو، بعضی از گروههای ایرانی تحت امر عراق، به گروههای آدمکش معروف شدند و بعضی دیگر که زور تبلیغاتی زیادتری داشتند، به گروههای انقلابی و آزادیخواه معروف شدند! حال، کارشان بدانجا رسیده است که شعار مقدس همبستگی را به سلاح تدافعی خود بدل کرده اند!

معهدا، حکایت همبستگی مجاهدین، حکایت آن کسی است که به ده راهش نمی دادند، سراغ خانه کدخدا را گرفته بود؛ لاجرم، حکایت شعار همبستگی امروز مجاهدین جز برای فریب افکار عمومی و معکوس جلوه دادن وضعیت شرم آورشان نیست؛ جز برای یافتن شریک جرم جنایت های جنگی شان نیست؛ جز از سر استیصال و درماندگی و خروج از باتلاق عراق و جلب رضایت و خواسته آمریکا، چیز دیگری نیست. برای سازمان مجاهدین و سایر گروه های تروریستی در جهان، همبستگی با نیروهای دموکرات، دیرزمانی است که سپری شده و اکنون، شعار همبستگی، پوششی بر گسستگی درونی آنان است.

بخش دوم

سالیان درازی است مسکو و بغداد، بخشی از جامعه روشنفکری و انقلابیون ایرانی را زندانی آرمان و امیال خود کرده اند. کسانی را که منافع بیگانه را بر منافع ملی خویش ترجیح می دهند. اگرچه تهران هیچگاه زندانی خواستهای ناحق مسکو و بغداد نشد، ولی شرایطی پیش آمد تا زندانی فلسطین گردد.

در این گرایش‌ها سمت بیگانه، هر چند واشنگتن و تل آویو، بی‌تقصیر نبوده و بهانه‌های کافی دست نیروهای ضدآمریکایی و ضداسرائیلی ایرانی داده‌اند، با این وصف، سالهاست بت مسکو و بغداد، شکسته‌گرچه بعضاً نیروهای روشنفکری به ویژه در خارج از ایران، مبارزات شان را در ارتباط با تهران، متأثر از ایدئولوژی و منافع مسکو و بغداد، تنظیم می‌کنند. به اصطلاح، هنوز زندانی مسکو و بغدادند، در حالی که زندانبان، دیرزمانی است پرچم را گذاشته و تسلیم دشمنانش شده است.

وقتی روشنفکر و انقلابی ایرانی، چنین می‌کند، آن هم در عصر جنگ اطلاعاتی، که هر کس سعی بر آن دارد سیاست تبلیغاتی اش را از فرهنگ و منافع ملی اش بچیند، سیاست تبلیغاتی ای که اگر تبلیغات چپ‌های ما از روانشناسی انسان و جامعه ایرانی، آگاهی عمیق نداشته باشند و به کار نیندند، از پیش در این جنگ بازنده‌اند. چون صرف یک تحلیل سیاسی و واقعی از شرایط و شناخت مکانیزم‌های زندان و اسارت، کمکی به آزادی زندانیان نمی‌کند. برای آزاد شدن، می‌بایست به فرهنگ آزادی مسلح بود. فرهنگ و اندیشه‌ای که از دل خود آن جامعه می‌جوشد و نه فرهنگ و ایدئولوژی کلیشه‌ای و عاریه‌ای.

اگر دولتمردان ایرانی، منافع خارجی را بر منافع ملی ترجیح نمی‌دادند و سیاسی می‌بودند، زمانی که دشمن آب و خاک ایرانی زیر تیغ رفت، می‌بایست شانس برای دشمنی دوباره به او نمی‌دادند، زمانی که جک استراو و صبری الناجی و قصی صدام و غیره به تهران رفته و تقاضای کمک می‌کردند، از آن فرصت طلایی، می‌بایست استفاده می‌شد. مگر این که عراق و عراقیان، برادر و آمریکا و اسرائیل، به صرف حل مسایل داخلی، دشمن باشند. از اشتباه دشمن می‌بایست استفاده کرد و گرنه، یا دشمن دوست ماست که دیگر حرفی نیست، ولی اگر دشمن دشمن ماست، وقتی از او حمایت مستقیم و غیر مستقیم می‌کنیم و

همصدا می شویم، به بهانه حفظ اصول و مبارزه با آمریکا و اسرائیل و غیره، دیگر چه چیزی برای مبارزه کردن و شعار دادن باقی می ماند. در نتیجه، جبهه فشاری که به سوی عراق می رفت، بر اثر اشتباه درون و بیرون خانه، بخشی از آن فشار، دقیقاً از کانال دشمنانی که لباس دوست به تن کرده اند، سمت ایران را نشانه گرفت. جبهه عراقی - آمریکایی، که نامش را جبهه همبستگی نهاده دقیقاً از همین نوع است. در قسمت اول این بحث، به بخشی از مختصات و اهداف این جبهه هر چند نمایشی اشاره رفت و مابقی داستان را در ذیل می آورم.

قبل از این که به اصل موضوع بپردازم، لازم به گفتن است، جبهه همبستگی که از آن یاد رفت، طی دو هفته اول، ابتدا دولت عراق از تشکیل آن جبهه ابراز رضایت کرد و سپس 150 تن از نمایندگان کنگره آمریکا به آن رای مثبت دادند. جبهه ای که در اصل چیزی جز فشار "آمریکا و عراق" به نفع موقعیت جمهوری اسلامی و به زیان جنبش دانشجویی و دموکراسی در ایران، نیست. نگاهی به سخنان و خواسته های تشکیل دهندگان این جبهه و تناقضاتی که مطرح می کنند، عمق پوسیدگی این جبهه و علل تشکیل و اهدافش را بیشتر بر ملا می کند.

رهبری این جریان که مسعود رجوی است، مانند همیشه حرف تازه ای برای گفتن نداشت بلکه بدون هیچ انعطاف، منظور و نیازش را بر زبان دیگران گذاشت تا خود در سرفصل های بعدی که "پیروزی و شکست" نامگذاری می شود، به اندازه کافی میدان مانور داشته باشد. ولی زنتش مریم قجر عضدانلو، مچش را وا کرد و تشکیل جبهه همبستگی را بدون این که افراد و نیروهای جدید آن را معلوم کرده باشد، برای خود، نه یک طرح معمول، بلکه یک راهگشایی سیاسی بسیار ارزشمند و یک دستاورد تاریخی و... توصیف کرد(1). فرد دیگری به نام مهدی خدایی صفت که خود را دبیر شورای ملی مقاومت نامیده در مصاحبه اش می گوید، هر میهن پرست آزاده با شنیدن این خبر بال در می آورد!(2) خدایی صفت

چون مجاهد دوآتشه است و به خیالش فضاي خارجي شبیه فضاي داخلي است، شمشيرش را از همین حالا از رو بسته و هر ایرانی که از شنیدن طرح همبستگی مجاهدین بال در نیارود بلکه شاخ در آورد، از دید وي میهن پرست نیست! او سپس راز تشکیل این جبهه را افشا مي کند و مي گوید، يکي از دستاوردهاي غرور انگيزي است که پس از موج حمايت هاي میهنی از مجاهدین در مقابل همان برجسب آخوندي - استعماري شکل گرفت و امروز در قالب طرح جبهه همبستگی به ثمر نهایی خود نزدیک شده است. (3) خدایی صفت که خود را دبیر شوراي ملي مقاومت مي نامد، در مورد ماهیت کسانی که مي بایست به این جبهه دعوت شوند، اعتراف کرد و در این رابطه عمق نارضایتی خود را ابراز داشته و مي گوید:

"...مسعود در ساز و کار طرحي نو براي زنده کردن هر میزان از تلاش و مبارزه کسانی است که چه بسا بسیاری از آنها هیچ وقت با ما سر دوستی نداشته اند و تا امروز هم به هر دلیل نخواستنه یا نتوانسته اند در ائتلاف فراگیر شورا شرکت کنند و یا خود را به التزامات آن ملتزم نمایند. همچنین هستند بخشهایی دیگری که تا کنون مواضع سیاسی قابل پسندی نداشتند و یا سالها در صحنه جنگ سیاسی علیه مقاومت جنگیده و ضدیت کرده اند. این روشن است که هم جبهه شدن با چنین کسانی نیاز به ظرفیت سیاسی بسیار بالا و ریسک پذیری بسیار کلانی دارد، بودند دوستانی که در عین استقبال از این ابتکار مسعود، ولي احساس خطر مي کردند و اقدام او را بسا جسورانه و مستلزم ریسک پذیری کلانی مي دانستند. چرا که في الواقع مسعود در این پروژه، تمام موجودیت سیاسی يك مقاومت و يك آلترناتیو را در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم انسانهایی بسا ناآشنا کرده است. در معادلات معمول سیاسی، هیچ وقت چنین رسمی نبوده که سفره سیاسی چیده شده از رنج و شکنج و جانمایه سالیان مجاهدت يك مقاومت را چنین

مفت و مجانی به تازه واردان پیشکش کنند. پاره بی دیگر از اعضا نگران بودند که مبادا این پروژه ضرر و زیان هنگفتی را متوجه شورا و آلترناتیو کند. برخی دیگر سئوالشان از مسعود این بود که چه انتظاری از این جبهه و از کسانی که به آن می پیوندند دارد؟! "... (4)

برای بازارگر می، مصاحبات عجولانه ای را با به اصطلاح اعضای شورای ملی مقاومت ترتیب دادند، که فردی آن هم دبیرش می آید همه نارضایی، خط و نشان کشیدن، طرفهای معامله، منش طلبکاری، آلترناتیوسازی، عدم صداقت، عدم دموکراسی، فریب و دروغ، رهبرپرستی، ضرورت طرح همبستگی، ریسک پذیری، غلو و بسیاری دیگر را در این مصاحبه کوتاه، اعتراف می کند. چیدن سفره پهنی که صاحبخانه اش بر سر سفره دیگران نشسته است. یکی دیگر از هواداران مجاهدین و شورا، به میدان آمد. ایشان پهن بودن سفره را معترضانه نظر افراد مغرض و دشمنان مجاهدین دانست و با پیشدستی نوشت، این جبهه می بایست به مخالفین داخل ایران عفو داده و با دشمنان مردم آشتی نکند! که منظورش از دشمنان مردم سلطنت طلبان بود و شدیداً آنان را کوبید و اتحاد جبهه همبستگی را با سوسیالیست های انقلابی بلامانع دانست. (5) این خط و نشان کشیدن به طرح جبهه همبستگی که هنوز تشکیل نشده و به صرف نیاز داخل و خارج مطرح شده، همان ریسک و تلفاتی است که مهدی خدایی صفت، مطرح کرده است.

طرح همبستگی در حالی سخن ار عفو مخالفین می راند که در ارتباط با اعضایش، رکورد جنایت و خیانت را در عصر کنونی شکسته است. همین دیروز با انسان فراری و فرهیخته ای حرف می زدیم که مسعود رجوی، ایشان را که سخت بیمار و ناتوان بود به حکومت عراق فروخته بود. این فرد، با 9 تن دیگر در تابستان امسال، پس از مدتها تحمل زندان ابوغریب عراق، قرار شد به

جمهوری اسلامی مسترد شوند. در جواب اعتراض یکی از قربانیان مجاهدین، رییس زندان که شخصیتی ضدایرانی و پرخاشگر به نام نقیب محمد، بود، به شخص معترض نهیب زد، شما چه خیال کرده اید؟ به ازای هر کدامتان 1/6 میلیون دلار به مسعود رجوی پول داده ایم، حال می گوئید شما را بدون دریافت مابه از از حکومت ایران، آزاد کنیم؟! (6)

دومین فرد چپی که در مقابل طرح همبستگی، ناچار به ابراز شگفتی شد و با بالا بردن قیمت خود اصلاح طلبان ایرانی را به مصاف طلبید، مهدی سامع بود. ایشان در یادداشت سیاسی هفته خود نوشته اند:

"...در شرایطی که "جمهوری خواهی"، "دموکراسی" و "جدایی دین از دولت" به یک مسئله عمومی که همه جا از آن صحبت می شود تبدیل شده، و در حالی که سقف اصلاح طلبان قلبی چیزی جز "مشروطه کردن ولایت فقیه" نیست، اعلام این طرح... (7) سامع در نوشتارش در حالی دارد از اصلاح طلبان میدان نبرد آتو می گیرد، که خود با وجود مارکسیست بودن، سالهاست در خدمت مخوف ترین دستگاه ولایت مسعود رجوی و دیکتاتوری صدام حسین، بی هیچ اما و اگر، کار و اطاعت می کند.

مابقی افرادی که در وهله اول مصاحبات ناچار به ابراز حیرت و زبان به تحسین گشوده اند، از همان نمونه های بالاست و اکثراً طرح جبهه همبستگی را برآمده از برجسب تروریستی استعمار و آخوندها خوانده، پهن بودن سفره را گوشزد کرده اند، حمایت مالی به قلمزنان و هنرمندان را تعارف کرده اند، چه انتظاری می توان داشت را مطرح کرده اند، ریسک پذیری و خطر را اعلام کرده اند، راهگشایی و غیره را بر زبان رانده اند...!

عملکرد و رفتار و منش 37 ساله سازمان مجاهدین که سازمان محوری شورا و جبهه و غیره است، ثابت کرد، این سازمان نظامی - مذهبی به رهبری مسعود

رجوي، يك فرقه ساديستي - مازوخيستي است که در برخورد با ديگر نيروها يا در آنان "نوب" مي شود و يا آنان را در خود "نوب" مي کند و لاغير. در مناسبات داخلش نيز با ايدئولوژي امامت و نوب و سيمرغ، معتقد به نوب همه در يکي هستند. آزموده را آزمودن خطاست. فرقه اي که هر روز از خود به خودش مي رسد، روزه اي براي نگاه و تماشا به دنياي خارج از خود نساخته و باور ندارد. آنان، با طرح جبهه همبستگي، خواهان ادغام و نوب کسان و نيروهايي در خود هستند، مانند آن چه که در سال 1360 در فرانسه اتفاق افتاد و به آن شوراي ملي مقاومت نام نهاده اند. که ناچار بعد از شکست و فروپاشي شورا، جملگي ناچار شدند يا مجاهد و يا به اهرم کنترل مجاهدين بدل شوند. در حيطه درون گروهي نيز، مجاهدين، ابتدا در سال 1365 ارتش آزاديبخش ملي تاسيس کردند، وقتي جنگ ايران و عراق تمام شد و نيازي به بسط و حفظ آن ارتش نديدند و ايضاً نيروهاي ناراضي مجاهد خواهان جاداشدن از سازمان و پيوستن به آن ارتش که قانونمندتر بود، مي شدند، پس از آن، ارتش آزاديبخش، ابتدا ملغي و سپس در سازمان مجاهدين نوب شده و تنها نام و عنوانش باقي ماند. در يکي از نشست هاي عمومي، مسعود رجوي، با لحنی تند ابراز داشت، ما از اين پس، مارکسيست و مسيحي و رزمنده و غيرمجاهد نداريم، هرچه هست، مجاهد است و لاغير، در جنگ نيز به جز عنصر رزمنده مجاهد، بر هيچ کس ديگر نمي توانيم حساب کنيم، رزمنده هوادار و مارکسيست و مسيحي، بهانه اي براي دررفتن از جنگ است!

مجاهدين در همه ادوار عمرشان ضد همبستگي بوده اند و اين بار نيز با طرح جبهه همبستگي، مي خواهند به طيف سلطنت طلب نزديک شده و به زعم خود سر آمريکا را شيره بمانند و با هياهو برآمده از آن، گسست هاي فزاينده داخلي را کاهش دهند. همبستگي در اپوزسيون برون مرز، تنها با حذف مجاهدين و

رهبرش، به وقوع خواهد پیوست و تا زمانی که مجاهدین، حیات نظامی و مالی و تشکیلاتی داشته باشند، امیدی به جبهه همبستگی در اپوزسیون برون مرز نیست. جبهه همبستگی در خارج از مرزها، در قدم اول، نیازمند امید و اعتماد به نفس و باز بودن راه است، تا با تشکیل جبهه و تلاش و مبارزه، حامی مردم و جنبش دموکراسی در داخل ایران باشند با این پیش شرط که نیروی وابسته و نظامی مخالف رژیم، از راه میان بر راه را بر آنان نبسته و نانشان را آجر نکند. بنابراین، تا زمانی که مجاهدین و شورا و جبهه ضددموکراسی در صحنه وجود دارند، روحیه تشکیل جبهه دموکراسی به نفع مصالح مردم، وجود ندارد.

بخش سوم

کشور ایران روزهای ناآرامی را سپری می کند. سیر پرشتاب حوادث و فشارهای رو به تزاید داخلی و خارجی، اخیراً یک بار دیگر نیروهای اپوزسیون داخل و خارج را به ضرورت اتحاد و تشکیل جبهه، رسانده است. در این میان، نیروهای برون مرز برای حمایت از اپوزسیون داخل و عوامل نامتعینی که احتمال وقوع آن می رود، نیازمند اتحاد است. معهذاً، کمتر نیرویی در اپوزسیون برون مرز یافت می شود که در مقابل سیر تحولات اخیر، به ضرورت تشکیل جبهه و همبستگی نرسیده باشد. با این وصف، در بخش دوم این مبحث گفته شد که جبهه همبستگی در نیروهای برون مرز، نیروهایی که فی الواقع قبل از حکومت جمهوری اسلامی به بن بست رسیده اند، اتفاق نخواهد افتاد. چون فضایی که اپوزسیون برون مرز استنشاق می کند با وجود آزادی، مسموم و زهر آگین است، به عبارتی، فضای مجاهدی - توده ای است.

طی دهه های گذشته در مقابل حکومت های سلطنت و جمهوری اسلامی، دو شکل و جبهه وسیع از نیروها و گروهها اتفاق افتاد. اولی در مقابل حکومت شاه

بود. کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در آلمان، با حمایت اکثر گروه‌ها و نیروهای برون مرز، توانسته بود راه برون رفت نظام سلطنت را مسدود و فشار طاقت فرسا از بیرون بر آن نظام وارد کند. دومین اتحاد، مربوط به عصر حکومت جمهوری اسلامی بود. شورای ملی مقاومت، با بیش از نیمی از نیروهای سرنگون طلب و حمایت مردمی، قدرت و مقاومت عظیم برون مرز در مقابل نظام جمهوری اسلامی را به وجود آورد. یکی از دلایلی که کنفدراسیون محصلین و دانشجویان موفق بود، عدم حضور مجاهدین خلق به عنوان سازمانی شکاف‌زی و تفرقه‌انداز، در خارج از کشور بود و علت این که شورای ملی مقاومت، بیش از سه سال دوام نیاورد، حضور مجاهدین خلق به عنوان سازمان تروریستی و بنیادگرا، در محور این اتحاد بود. مع‌ذالک، با وجود این که مجاهدین خلق برغم حضور در اپوزسیون برون مرز، همچنین خواهان تشکیل جبهه‌ی همبستگی در خارج از مرزها هستند، به طریق اولی راه را بر هر شکل و جبهه‌ی کارآمدی سد خواهند کرد. در ادامه این مبحث، بازم به یکی از شکننده‌ترین رویدادهای داخل تشکیلات مجاهدین و ماهیت خطرناک رهبری آن می‌پردازم که کشتی همبستگی مجاهدین، در کدام مسیر و از درون چه طوفان هولناکی و بر امواج کدام دریای خون و جنون، شناور است و ساحل امنی در چشم انداز نیست.

اواخر سال 1372، تیم‌های عملیاتی مجاهدین برای عملیات ترور به داخل ایران اعزام می‌شدند. از بین یکی از تیم‌های دونفره، رزمنده‌ی مجاهدی به نام محمدرضا عدالتیان بود. محمدرضا، وقتی با رزمنده‌ی همراهش به داخل ایران رسید، در یک فرصت مناسب و به دور از چشم و گوش تشکیلات، نفر همراهش را به گلوله بست، سپس خود را تسلیم ماموران جمهوری اسلامی نمود، سلاح‌ها را تحویل ایران داد و پولها را خود به جیب زد. با رسیدن این خبر نزد مجاهدین

در عراق، رهبری مجاهدین اظهار داشت، محمدرضا عدالتیان، جاسوس و نفوذی رژیم بوده، قتلش واجب است و هر رزمنده مجاهدی وظیفه ترور او را دارد. رهبری سپس فکر دیگری کرد تا وانمود کند محمدرضا نفوذی بوده و نفوذی‌ها نقشه‌ای چون محمدرضا در سر دارند. برای کشف نفوذی‌های رژیم در درون تشکیلات به زعم رهبری، طی فراخوانی به همه نیروها از آنان درخواست کرد، هر رزمنده‌ای که داوطلب عملیات ترور در داخل ایران است نامنویسی کرده تا درخواستش را مورد بازبینی و اجابت قرار دهیم. طی فراخوان و درخواست رهبری از اعضایش، بیش از 500 رزمنده مجاهد برای اعزام به داخل کشور و عملیات ترور، نامنویسی کردند. بنا به فرمان دیگر رهبری، همه 500 مجاهد را به بخش شرقی قرارگاه اشرف و به دور از انظار و ارتباط با دیگر نیروها، ایزوله کردند تا از درون آنان به کشف نفوذی‌های رژیم ایران بپردازند. عملیات تفتیش و کشف نفوذی، ماهها به طول انجامید و در سال 1373، رهبری سازمان دستور ضرب و شتم و شکنجه 500 تن قربانیانی را که مشکوک شمرده بود را صادر کرد. شکنجه‌گران سازمان که اکثراً از اعضای قدیمی سازمان بودند، با بی‌رحمی تمام به جان قربانیان آن عملیات افتادند. یکی از شکنجه‌شدگانی که اخیراً خود را به دنیای آزاد رسانده در مورد شکنجه‌گری به نام نادر رفیعی نژاد، می‌گوید، وی به مجاهدی که به شخصیتش برخورده و اقرار به گناه ناکرده نمی‌کرد، با پوتین سربازی، به ساق پایش آن قدر کوبید تا قربانی تحت شکنجه، فلج شد. حداقل 3 تن زیر شکنجه‌های وحشیانه جان باختند. دو تن از مقتولین شکنجه، مجاهدینی به نامهای پرویز احمدی و قربان ترابی بودند. آنان، اجسادشان چندین روز داخل اتاق افتاده و کسی را یارای دفن اجساد بی‌جان نبود، تا این که تعدادی از شکنجه‌شدگان با بدن‌های آس و لاش، مسئولیت دفن هم‌رزم‌شان را تقبل کردند. پس از این که عملیات شکنجه و کشف نفوذی یابی بدون هیچ

دستاوردی پایان یافت، تمامی شکنجه شدگانی که از اعمال شکنجه بر روح و جانشان متناقض و مسئله دار بودند، قادر به کار کردن مجدد در تشکیلات نبودند، رهبری سازمان، فرمان مجدد صادر کرد تا قربانیان شکنجه و مسئله دارها را 10 تن به 10 تن نزد وی برده تا رهبری شخصاً با آنان کار توضیحی و دلجویی کند. این کار نیز انجام شد. رهبری طی سخنان همیشگی و با روحیه طلبکاری، دست پیش گرفت و اعمال شکنجه را بر جان و روان قربانیان، بهاء انقلاب و کشف نفوذی ها دانست و به اعتراف یکی از شکنجه شدگان که بعدها از تشکیلات فرار کرد، می گوید، دلجویی و توضیحات رهبری، بیشتر به پاشیدن نمک بر زخمها را می مانست و رجوی از پیکرهای زخمی و نحیف ما لذت می برد وگرنه او هرگز خشم و کین شکنجه شدگان را نسبت به خودش، کاهش نداد(8)

این عملیات شکنجه یا طرح نفوذی یابی که در سال 1373 در سازمان مجاهدین اتفاق افتاد، 10 سال قبل نیز عملیاتی مشابه به نام "رفع ابهام" در سازمان اتفاق افتاد. آن جا نیز رهبری سازمان به بهانه نفوذ 3 دشمن موهم به صفوف مجاهدین، بیش از 700 تن مجاهد خلق را در کردستان عراق و در پایگاه منصور، زندانی کرد. آن جا نیز هدف سازمان از زندانی کردن همه اعضایش این بود که اعضای معترض را در موضع تدافعی برده و ازدواج غیرقانونی و غیرعرفی خود با مریم قجر عضدانلو را تحت الشعاع قرار دهد.

این 500 تن شکنجه شده ای که آورده شد، همان دشمنان بالقوه رهبری و سازمان محسوب می شوند اگر که راه فراری برای شان متصور باشد، بیش از 95% از سازمان مجاهدین فرار و شروع به دشمنی با تتمه سازمان و رهبری آن خواهند کرد. بقیه اعضای سازمان نیز که انواع تحقیرها و شکنجه های روانی و ناکامی و خیانت رهبری را با پوست و گوشت و استخوان شان چشیده اند، اگر

دشمنان بزرگتری نباشند، کوچکتر نیز نخواهند بود. از دشمنان دیگر رهبری سازمان، سایر اعضای جدا شده که قریب به دهها هزار تن بالغ می‌شوند، خانواده های مجاهدین و خانواده هایی که قربانی ترورهای مجاهدین شده اند، بخشی از زندانیان زندان های جمهوری اسلامی که به جرم هواداری از سازمان زندانی شده اند، آن گروه از زندانیان آزاد شده، خیل عظیم خانواده هایشان، فراریان از کشور و بالاخره توده های ایرانی که در اثر خیانت ها و عملیاتها و ترورهای کور و جنگ قدرت سازمان، صدها هزار کشته و زندانی و فراری و گمشده، نصیب شان شده است. از میان قدرت ها نیز، دو قدرت غربی، آمریکا و اروپا، سازمان مجاهدین را تروریست شناخته اند، جمهوری اسلامی با آنان دشمنی عقیدتی، سیاسی دارد، و همچنین اکراد، اپوزسیون و مردم عراق تشنه خون مجاهدین هستند به گونه ای که در جنگ خلیج فارس در سال 1370، اکراد شورش می کردند که مجاهدین را در میدان نبرد به قتل می رساندند، اجساد را با آتش به خاکستر بدل می کردند. بخشی از اپوزسیون داخل و خارج ایران هم خیانت و ویرانگری و سمپاشی فضای سیاسی را طی 24 سال حاکمیت جمهوری اسلامی، از جانب و چشم سازمان و رهبریش می بینند. متقابلاً، دوستان رهبری، صدام حسین است که او نیز مانند رهبری سازمان، دشمن خرد و کلان فراوان دارد و مدت‌هاست در هراس از دشمنانش، در خفاء به سر می برد. بنابراین، سازمان محور جبهه همبستگی، هر چه دارد دشمن است و دوستان را عجالتاً طی فراخوانی به تله فراخوان داده است. رهبری در هر سرفصلی بارها گفته است، همه سرمایه من یک "کاسه خون" است و تا بخواهید دشمن در کمین دارم. کسی که حداقل هر جا دروغ گفته باشد این یکی را راست گفته است. همه سرمایه اش یک "کاسه خون" و فراوان دشمن دارد، بنا بر کدام ضرورت و نیاز طرح تشکیل جبهه همبستگی را ارائه می دهد؟ کسی که درون خانه اش و با فرزندان

که خود بارها گفته است بابت هر مجاهد خلق صد شهید داده ام، آن چنان می کند، در بیرون خانه با فرزندان مردم چه ها خواهد کرد!

سازمان مجاهدین محور طرح همبستگی، در حالی شعار همبستگی با نیروها و گروههای بی نام و نشان دیگر را سر می دهد، که ضمن خروج از بن بست سیاسی و نظامی در خاک عراق، همچنین نیازمند حل و فصل گسست های فزاینده داخلی است. به روایت یکی از قربانیان این سازمان که طی هفته قبل خود را به آلمان رسانده معترف است، حتی اگر سازمان مجاهدین وارد یک کشور عربی به نام اردن شود، بیش از 95% از نیروهایش را از دست خواهد داد. سازمان مجاهدین کنونی در اصل، بیش از دو تن زن و شوهر وفادار به هم، نیستند. مسعود رجوی، رهبر مجاهدین، طی این همه مدت حتی نتوانسته فرزندش را با هزینه گزافی که برایش پرداخته است، در سازمان خود راضی نگه دارد. مصطفی رجوی، که با وعده و فریب پدرش وارد سازمان مجاهدین در خاک عراق شد، با همه سرمایه و موقعیتی که در اختیارش گذاشته اند، تا از او یک امامزاده و جانشین پدرش بسازند، آن چنان بهانه جو و معترض به سازمان شده که طی یکی از عملیات های جاری شبانه، کتک مفصلی از نیروهای به ظاهر وفادار، خورده است. (9) الباقی نیروها، شکنجه شدگان و تحقیرشدگان و فریب خوردگان رهبری سازمان، جای خود دارند.

مع الوصف، وقتی تاریخ حکم می راند، شوخی بردار نیست، هیچ کس و هیچ چیز جلودارش نیست. با طرح جبهه همبستگی و غیره و بدون پرداخت بهاء واقعی، نه می توان متوقف اش کرد و نه می توان سرش را کلاه گذاشت. رویداد تاریخی 11 سپتامبر سال 2001، پرده ابهامی را از دیدگان کم سو کنار زد و

آشکار کرد، گروههای مسلح و ایدئولوژیک، سوی تروریسم و تروریسم، به سمت گروههای آدمکش و گروگانگیر، پیش خواهند رفت. اپوزسیون برون مرز ایران، توان و جسارت شراکت با گروههای تروریسم را در خود سراغ ندارد، حتی آن تعداد اندکی که اما و اگر می کنند و ریگی به کفش دارند، سهل است؛ حتی اگر همه مردم ایران، یک دست و یک صدا شوند، در این گردنه و پیچ خطرناک، قادر نیستند مسیر تاریخ را عوض کرده و نیروهای میرا و خارج از گردونه زمان را که تاریخ مصرف شان سپری شده، زنده و وارد میدان سیاسی و سرنوشت خود کنند. گلوبالیزم سرمایه و سیر تحولات و نیازهای برآمده از آن که ایدئولوژی زدایی و سکولاریزم و دموکراسی باشند، خواه ناخواه، دیر یا زود، کشور ایران را در مسیر تندبادهای تاریخ قرار خواهد داد که در آن نقطه، کشتی و کشتی بان مدعی نجات، غریق همان "کاسه خون"ی که در ضمن همه سوختش بوده است خواهد شد.

بخش چهارم

وقتي موجود زنده اي از حيث بيولوژيك مي ميرد، مي توان گفت، اگر چنين و چنان مي كرديم، شايد نمي مرد؛ ولي متاسفانه، نمي توان گفت، اگر چنين و چنان بكنيم، مرده زنده مي شود! اين حماقت است. انتظار داشتن از مرده كه بيايد زنده شود و بعد هم لايد اگر زنده شد، دست پيش بگيرد و زندگان را به كام مرگ و نيستي رهنمون كند! هنوز علم بشر امروزي به آن جا نرسيده كه موجودات مرده را پس از مرگ و انهدام بيولوژيك، به حيات برگرداند. به طريق اولي، بر جريانات اجتماعي، قانونمنديهاي سخت تري حاكم است.

جريان همبستگي مجاهدين كه شرحش رفت، قلبش مرده است و تنها با استفاده از خون ساير ارگانش، به حيات تصنعي و ذلت بار ادامه مي دهد. تنها چاره زنده ماندن ارگانهايي كه تاكنون به قلب مرتبط بودند، هر چه سريعتر گسستن و بریدن از قلب است.

تتمه اعضاي شوراي ملي مقاومت، براي زنده ماندن بايست چنين كنند. همان گونه كه اعضاي دروني سازمان تا آن جا كه توانستند و قادر بودند چنين كردند.

از يك جريان ضدتكاملي و رو به افول هم انتظار کوتاه آمدن از مواضع سياسي، خطي، ايدئولوژيك و خشونت، تا كه اوضاع بر وقف مراد گردد، يك انتظار غير واقعي است. مشكل سازمان مجاهدين خلق و شوراي ملي مقاومت، كه اين بار مي خواهد پشت شعار همبستگي به حيات انگلي و خونبارش ادامه دهد، مشكل سياسي نيست تا با چند راه حل سياسي، دوستانه يا خصمانه، طرف عاقل شود و مشكل حل شود. آدمكشي، جاسوسي، مزدوري، كودكربايي، ترور، گروهانگيري، سرقت، قاچاق و غيره، در كادر سياسي و خطا و خيانت نمي

گنجد. کسی که جرمش عمل قتل است نمی توان توصیه کرد، توبه کند تا جرمش بخشوده شود. اگر چنین باشد، تکلیف قضا و عدالت چه می شود؟! بنابراین، جرم حقوقی که همگان می دانند آدمکشی، جاسوسی، مزدوری، کودکریایی، گروگانگیری، سرقت، قاچاق و نظایرش، جرمهای حقوقی هستند، نمی تواند به مثابه بحث های سیاسی در اپوزسیون مورد بحث و فحص قرار گیرد. این گونه موارد می بایست در دادگاههای ذیصلاح منجمله دادگاه جنایتکاران جنگی در لاهه هلند، پیگیری و بررسی شود.

در بخش سوم این مبحث آورده شد، جبهه همبستگی اعلام شده از جانب مجاهدین، در اصل ضد همبستگی بوده و عمل خواهد کرد و اگر چنان چه مجاهدین طالب جبهه همبستگی علیه نظام جمهوری اسلامی باشند، در تقدم اول، می بایست رهبری مجاهدین را کنار و سازمان شان را منحل اعلام نمایند، که در این رابطه اساساً نه درایت، نه سیاست، نه جسارت، نه دلسوزی و ترحم نسبت به مردم را دارند. تاریخ 37 ساله عمر تبهکارانه و قهقراپی این سازمان نشان می دهد، این جریان افولی، تکامل معنوی نداشته و از این پس، دل خوش کردن به چنین جریانات و مشابه، اتلاف انرژی است و بس. طی همین مدت بیش از يك ماهی که از اعلام جبهه همبستگی گذشته است، جز این که خودشان در خودشان گرد و خاک کرده اند، حتی يك نفر از بیرون، به فریادشان گوش نداده، بلکه هر که از راه رسید، در مذمت جبهه همبستگی داد سخن رانده است، که در اصل، جبهه همبستگی مجاهدین، تاکنون چیزی ضرر داده و آتو دست مخالفین داده و موقعیت خطیرش را برملا کرده است.

در همین رابطه، رهبری سازمان، به روال همیشگی، آب سردی بر سر و دست جارچیاناش ریخت و امیدها را به یاس بدل کرد و در روز عید فطر امسال، گفت:

"بحث در مورد جبهه همبستگی را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم، اما در همین روز عید با تشکر و قدردانی از توجهات و پیامهای پر محبت همه دوستداران و فعالان همبستگی، چند نکته را یادآوری می‌کنم: 1- هم چنان که در اطلاعیه 13 آبان عرض شد، این طرح "در پاسخ به درخواستها و پیشنهادهای سئوالهای مشتاقان آزادی میهن درباره راههای تقویت و گسترش همبستگی ملی" در شورا به تصویب رسیده است. پس مقدماً، این يك پاسخ است و نه انتظار، آن هم انتظارات ذهنی و غیر واقعی... 5- رژیم مثل همیشه حرفی ندارد جز این که برای هزارمین بار این را هم ناشی از شکست و بن بست و بحران در درون مقاومت قلمداد کند! (10)

ماری از آستین بیرون آورد و آن همه هیاهوی هیچ بر زبان اعضایش گذاشت و البته خود می‌گوید، "بحث در مورد جبهه همبستگی را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم". کسی که خواهان همبستگی دیگران با خودش است، حرفی برای گفتن ندارد و فرصت بحث را هم نگفته چه زمان است، از رژیم سؤال می‌کند که چرا حرفی برای گفتن ندارد! کسی که در نشریه اش مثلاً برای مردم این چنین حرفهای کودکانه و خنده آور می‌زند، حالا حسابش را بکنید در نشست های داخلی چه ها خواهد گفت! مثلاً انتظار دارد، حال که در این بازار قحط الجهال کسی وارد جبهه همبستگی نمی‌شود، حداقل رژیم وارد شود!

این هم از عواقب آن توهم وحشتناکی است که آقای متین دفتری گفته است، اعلام جبهه همبستگی مصرف داخلی داشته... آیا شخص و جریانی را می‌توان یافت که از طرف آنها مارک و اتهام نشنیده باشد! (11)

ایشان از نفرات جدا شده از جبهه آقای رجوی است. افرادی که جدا شدند و هم چنان شورا و جبهه و غیره را تبلیغ می‌کنند، آن چه باعث وصلت آنان به رهبری و سازمان شده نه جدیت موضوع است و نه به رسم اعضا، عشق مریم؛ بلکه

دینارهای اهدایی صدام حسین، راهگشا و حلقه وصل است. وقتی در سال 1363 شورای ملی مقاومت کمرشکن شد و جملگی شخصیت های خوشنام شورا از آن خارج می شدند، یکی به رسم شوخی به آقای منوچهر هزارخانی، عضو باقی مانده در شورا، گفت، "آقای هزارخانی خودتان بهتر می دانید از این امامزاده شفا حاصل نمی شود، معطل چه مانده اید". هزارخانی که دینارهای عراقی چشم و دلش را گرفته بود، با همان لحن مزاح پاسخ داد، "والله اگر شما یا کس دیگر تضمین کند که من در این سن و سال بعد از خروج از این جا، بتوانم نان و روزی ام را درآورم و گرسنه نمانم، بنده هم امیدی به این امامزاده ندارم". (12)

حالا ایشان به روایت بسیاری از اعضای مجاهدین، جسورترین عضو شورا است که حداقل در خفاء هم شده احساس واقعی اش را بر زبان رانده است، که غم نان نمی گذارد از مجاهدین دل بکند، حالا حساب ترسوها و دندان گردها و زرپرستان و زورپرستان و فریب خوردگان را بکنیم که در کنار غم نان و نام، تلنباری از غمهای دیگر را بر دوش می کشند!

با این حساب، حسابش را بکنیم، پس از پنج هفته از اعلام طرح جبهه همبستگی که انرژی و سرمایه و امید زیادی پشت آن رفت، حتی یکی از جبهه اپوزسیون دموکرات و غیر دموکرات، به آن نپیوسته است. محض نمایش و فریب نیز نتوانسته اند از خمره رنگ رزی، کسی را بیرون آورند. چرا چنین شد؟! با روشنگریها و افشاگریهایی که طی ماههای گذشته اعضای رهائده از سازمان، از ماهیت فوق ویرانگر رهبری سازمان و اهداف جبهه همبستگی افشاء کرده اند، به این دلیل و دلایل روشن دیگر، کسی حاضر نیست آتش دهن سوز همبستگی مجاهدین را بچشد. نیروی مبارز، اگر بخواهد آبرو و اعتبار و عواقب کارش را در نظر نگیرد و به صرف تعادل قوا بیاندیشد، حداقل، مابین، دو ارتجاع غالب و مغلوب، غالب را انتخاب می کند، چون که غالب، هم قدرت،

پول، اعتبار و آینده بهتری نسبت به ارتجاع مغلوب اسیر در چنگال صدام حسین را، دارد.

اپوزسیون داخل و خارج، در شرایطی از مبارزه قرار گرفته است و به عیان می بیند، دانشجوی، در صف مقدم و پیشاپیش همه می رزمند. برخلاف ایام انقلاب سال 1357 که روحانی حرف اول را می زد، این بار دانشجوی حرف اول را می زند و به موازات اعتراض واقعی، قدم اول را بر می دارد. اگر مبارز و درمندی در داخل و خارج از ایران، به ضرورت اتحاد و همبستگی رسیده باشد، عنداللزوم، انرژی و توانش را پشت دانشجوی خواهد گذاشت و شعاری که دانشجوی می دهد، شعار خود خواهد کرد. جبهه فرضی، به ویژه جبهه وابستگی و درماندگی، دقیقاً مقابل جبهه دانشجویی بوده و خواهد بود.

امروز ما شاهد نسلی هستیم، ضمن این که به مطالبات خود و توده ها آشناست، توهم مفرط انقلابیون شکست خورده و رسوا را ندارد، اهل سناریوسازی و چانه زدن بیهوده هم نیست.

ما امروز در صحنه داخلی حتی در صف ارتجاع غالب، این همه نامردمی که ارتجاع مغلوب مرتکب آن شد، نمی بینیم. روزی نیست خبر یکی از جنایات قرون وسطایی جریانی آن هم در صف اپوزسیون و خارج از قدرت، به گوش نرسد.

زمانی که حتی خود صدام حسین در وحشت از سقوط، بساط دار و تازیانه و زندان را تعطیل کرده و دار و زندان، قادر به نجات او و حکومتش نیست، مزدوران و جیره خوارانش، زندان و شکنجه و مرگ و مهمان کشی و غریب کشی و ضعیف کشی و گروگان گیری و صدها دیگر را هنوز در دستور کار خود باقی داشته و با وقاحت و فرافکنی به میدان آمده اند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و اگر ماهی گیرشان نیامد، حداقل از غرق شدن نجات یابند.

بخش پنجم

کسانی که از مناسبات درونی و شگردهای مجاهدین آشنایی دارند، نیک می دانند، آنان برای پریدن از این شاخ به آن شاخ و ریل عوض کردن، بامبولی راه انداخته و فیلی هوا می کنند. هدف اول فیل هواکردن ها، سرگرمی ذهنی برای اعضاء و مصرف داخلی است و سپس، چندین هدف خارجی و منافع و

مضرات دیگر را در ارتباط با آن موج انحراف، به دقت مورد بررسی و ارزیابی قرار می دهند. جبهه همبستگی که در تاریخ 13 آبان ماه امسال از جانب مجاهدین به هوا رفت، یکی از دهها مورد بامبولی است که آنان طی دو دهه اخیر، مرتباً یکی پس از دیگری و به فاصله شش ماه تا یک سال هوا کرده اند. تنها چند نمونه دیگر که در سرفصل های مختلف هوا کرده اند، عبارتند از:

"قیام مسلحانه، پرواز بزرگ، انفجار حزب جمهوری اسلامی، انفجار دفتر نخست وزیری، زدن سرانگشتان رژیم، پاسدارکشی، جنگ پارتیزانی، مسئله همدیفی، ازدواج مسعود رجوی با مریم قجرعضدانلو، انقلاب ایدئولوژیک، پرچم، کشف جدید، حداکثر تهاجم، جنگ چریکی 7/7، رشد صد برابر، استراتژی جدید، پرواز تاریخ ساز، جنگ های گردانی، ارتش آزادیبخش، عملیات فروغ جاویدان/مرصاد، تنگه و توحید، مرگ آیت الله خمینی، انقلاب ایدئولوژیک دوم، مریم مسئول اول چرا؟! متارکه ها، حذف رده ها، سه طلاقه، طلاق تا سرنگونی، عملیات مروارید، عشق مریم، انفجار رهایی، امضاء معاصی، صلیب، کوفی، بحث امام زمان، سوگندنامه، عملیات جاری، نشست حوض، نشست دیگ، غسل هفتگی، "لحظه ها" و انبوه شعر و شعارهای تشکیلاتی، سیاسی، ایدئولوژیک و پیروزی های سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک که هر کدام از آنها در ابتدا و در بادی امر، پیروزی بر دشمن نام داشت". (13)

یکی از آخرین فیل هواکردن ها که احتمالاً می بایست به سمع همه رسیده باشد، سناریوی جنجالی "جمشید تفرشی" نام داشت.

جمشید تفرشی، یکی از قربانیان ستم مجاهدین بود که پس از خروج از سازمان مجاهدین در عراق، به کشور دانمارک رفته و به فاصله 10 سال علیه مجاهدین به افشاجاری پرداخت. سپس، وی که در اثر یک مشکل خانوادگی به زندان افتاده بود، برای حل مشکلش از مجاهدین کمک خواست و آنان وقتی به ذلت و زبونی

جمشید واقف شدند، سناریویی را به نفع موقعیت خویش و بر علیه اپوزسیون خوشنام و برون مرز ایرانی از زبان جمشید، در نشریات شان افشاء و تکرار کردند. در آن سناریوی جنجالی، جمشید را از حیث سیاسی تمام سوز و مبلغ 20 هزار دلار بابت آن سناریو، به وی پرداخت نمودند.

سناریوی جنجالی جمشید تفرشی، اگر چه در خارج از کشور و برای اپوزسیون ایرانی خریدار نداشت، ولی در داخل تشکیلات از قیمت بالایی برخوردار بود و آن که ماجرای جمشید تفرشی، به خرده انقلاب تشکیلاتی و بازدارنده در تشکیلات بدل شد. مرحله عبور از جمشید تفرشی، یک انقلاب درون تشکیلاتی بود که هر فرد مجاهد، هوادار خارج کشور و اعضای شورای ملی مقاومت، می بایست از آن مرحله عبور می کردند. منطق تشکیلات این بود که در این مرحله از انقلاب، هر کس از عنصر خائنی چون تفرشی عبور نکند، فردا به جمشید تفرشی دیگری بدل خواهد شد! از شورای ملی مقاومت، اولین فردی که ناچار از آن فاز عبور کرد تا مقبول سازمان واقع شود و از جیره و مواجب قبلی باز نماند، منوچهر هزارخانی بود و همان طور در درون تشکیلات، از ریز تا درشت، در گزارش نویسی های مفصل، گناهان بسیاری را به خود نسبت دادند، به اصطلاح سازمانی، انقلاب درونی و اعترافات تمام عیار هم چون جمشید تفرشی کردند تا دوباره رده و مسئولیت قبلی خود را داشته باشند! به هر حال، از دید سازمان، وقتی خائن و مزدوری چون جمشید تفرشی در مقابل سازمان اقرار به گناه می کند و گناهانش بخشوده می شود، عضو مجاهد و هوادار و شورا، جای خود دارند.

جبهه همبستگی مجاهدین هم چیزی در همین مایه هاست. طعمه ای است در شکارگاه برای به دام انداختن شکار، انحراف اذهان عمومی و بالاخره جستن از دام دامکشانی که آنان را به دام انداخته اند. و این که برای شماره پنجم، این

مطالب را دنبال می‌کنم، چون واقف هستم، حتی یک آهوی گم کرده راه که به دام مسعود رجوی و صدام حسین می‌افتد، ضمن این که کمتر از 1% شانس فرار و زنده ماندن دارد؛ این خود گناهی است نابخشودنی برای همه روشنفکران و نیروهای سیاسی ایرانی که در هر جبهه برای منافع ملی کشور ایران پیکار و تلاش می‌کنند.

با این وجود، در ادامهٔ مبحث، در راستای اهداف و علل تشکیل جبههٔ موهم همبستگی، به تناقضات مضحکی که خود مصاحبه‌شوندگان مطرح می‌کنند، بسنده می‌کنم. در ابتدا باید عرض شود، طی همین یک و نیم ماهی که از طرح جبههٔ همبستگی گذشته است، صدها تن از افراد دور و نزدیک و ریز و درشت سازمان، مصاحبه کرده و نامه نوشته‌اند. از نامه‌های تکراری و کلیشه‌ای هواداران که بگذریم، از دانه‌درشتها، بخصوص آنان که باصطلاح لائیک و کمونیست بودند، بر دو محور مهم طرح همبستگی، که یکی جمهوریت و دیگری جدایی دین از حکومت بود، به طرز معنی‌داری انگشت نهادند تا به زعم خویش از عمود خیمهٔ جبهه همبستگی خیالی که مجاهدین مذهبی باشند، آتو گرفته باشند! و این، در حالی است که سالهاست، هم کشور ایران جمهوری است و هم الگوی سازمان مجاهدین که بعث عراق باشد، دارای جمهوری است. اتفاقاً، در عراق، دین از حکومت جداست. ولی این جمهوری و جدایی دین از حکومت که اخیراً شعار گردانندگان شورا و مجاهدین شده است، بنا بر تحلیل بسیاری از نیروهای روشنفکر ایرانی و خارجی، الگویی عقب‌مانده‌تر از جمهوری اسلامی است، حتی اگر آنان به دنبال برنامهٔ قبلی که جمهوری دموکراتیک اسلامی نام داشت، نباشند. در این رابطه، منوچهر هزارخانی می‌گوید، "می‌توان به این نتیجه‌گیری منطقی رسید که نظامی را که بیشترین لطمه را به حیثیت و اعتماد دین می‌زند، حکومت دینی است. برای این که نتیجه‌گیری ما کامل باشد، باید افزود:

نظامی هم که احترام و اعتبار دین را بهتر از همه حفظ می کند، یک نظام لائیک است...". (14)

مهدی سامع، یکی دیگر است که چنین آرزویی را در سر می پروراند، جمهوریت و جدایی دین از حکومت را به رخ رهبر مذهبی اش می کشد. ایشان، هم چنین در مصاحبه اش، شکست و بن بست شورا را غیرمستقیم اعتراف کرده و اضافه می کند:

"اول اجازه دهید به یک نکته اشاره کنم. مطلبی در مورد طرح این جبهه خواندم که نوشته بود ما به بن بست رسیده ایم و شکست خورده ایم و ضعیف شده ایم (نقل به معنی) و بنابراین، این پیشنهاد را ارائه داده ایم. در این رابطه باید بگویم که اگر واقعاً نویسنده این سطور به حرفی که می زند اعتقاد دارد، بنابراین باید بر اساس منطقی که به این نتیجه رسیده، به جد باید با اتحاد از چنین نیرویی استقبال کند. چون در دنیای سیاست همه می کوشند بر سر میز مذاکره طرف مقابل در نقطه ضعیف قرار داشته باشد. نکته دیگر این که یک نیروی سیاسی جدی در ضعف و بن بست و شکست وارد یک پروژه بزرگ نمی شود، در حالی که ما با تمام نیرو وارد این پروژه شده ایم و اگر ما از موضع ضعف وارد این طرح شده ایم، فقط انتشار آن کافیهست که ما را متلاشی کند". (15)

غزینی در آب در حال غرق شدن است، ولی دست پیش می گیرد و نمی خواهد دستش را بدهد، بلکه می خواهد دست کسی را بگیرد و با خود به قعر ببرد، تازه طلبکار هم است. این چیزی است که مهدی سامع از رهبرش یاد گرفته و به خورد مشتی عضو و هوادار زیر تیغ می دهد. ایشان با این طرز فکر می خواهد با دیگران جبهه همبستگی ایجاد کند. از مجاهدین که بگذریم، هر نیرویی که یکی مانند مهدی سامع داشته باشد، جمهوری اسلامی نیازی با دشمنی با آن نیرو را ندارد.

از سامع که بگذریم، صالح رجوی، تندتر از برادرش رفته و با در آوردن ادای ژنرالهای نظامی، می گوید:

"سازمان پر افتخار مجاهدین خلق ایران، که فقط در سال 80 دویست فقره عملیات نظامی مهم را علیه مراکز سرکوب با موفقیت در داخل به پیش برد...". (16) وی وقتی آدمکشی را عملیات می نامد و غره می شود، دوباره مانند رهبرش از مردم طلبکار می شود و با توهین می گوید، "بنابراین راه برای وجدانهای بیدار، وطن پرست، آزادیخواه و کثرت گرا باز است. این گوی و این میدان". (17)

از دید صالح رجوی، هر کس وارد میدان مجاهدین که همان گرداب صدام حسین باشد، نشود، نه وجدان دارد، نه وطن پرست است و نه آزادیخواه! ایشان چرا حکم اعدام 70 میلیون ایرانی و 7 میلیارد انسان زمینی را به جرم مجاهد نبودن صادر نکرد، لایذ کرده است و عجالتاً در نشریه سانسورش کرده اند! سازمانی که در راستای راهگشایی سیاسی، جبهه همبستگی اعلام می کند و به جاسوسی برای آمریکا افتخار می کند، (18) چرا نباید جامه اش را در تن دشمنانش نبیند.

مجاهد دو آتش دیگری که خود را قاطی اعضای شورا کرده و نظراتش مشابه صالح رجوی است، یزدان حاج حمزه نام دارد. ایشان نیز با حرارت پاسخ می دهد، "شرایط در ایران عوض نمی شود و بدون تلاشی کردن سپاه پاسداران و بسیج، سرنگونی محقق نمی شود...". (19)

این چنین نظرات تندروانه و انتقامجویانه، در حالی مطرح می شود، تنها نیرویی که می بایست به فراخوان همبستگی مجاهدین پاسخ داده و راهگشای واقعی باشد، دقیقاً نظر مخالف دارد. رضا پهلوی، در مصاحبه مهمش، سپاه پاسداران و بسیج را خوش آمد گفته و قابل عفو دانسته است. (20)

اسماعیل وفا یغمایی، که اکنون در حاشیه تشکیلات مجاهدین قرار گرفته، قدری جسارت به خرج داده و به واقعیت نزدیک شده و می گوید:

"..زمانی که سازمان مجاهدین در لیست "سازمانهای تروریستی" قرار گرفت و باعث برانگیخته شدن غیرت ملی و شرافت انسانی افراد و گروههای فراوانی از هموطنان گردید، شروع به مریی شدن کرد و نشان داد به رغم هرگونه اختلاف عقیده و سلیقه آن جا که ارتجاع و استعمار قلب آزادی و مبارزه یک ملت را نشانه می روند جای درنگ نیست". (21)

البته، از دید اسماعیل یغمایی، دل سنگ و بیرحم صدام حسین، قلب ملت ایران است. به هر حال از شاعر دربار، جز این انتظاری نمی رود.

از دانه درشتها که بگذریم و گفتارشان ذره ای با گفتار رهبری سازمان زاویه ندارد و نباید هم داشته باشد، جان کلام را یکی از دانه ریزها گفته است. بهروز امید، هواداری که نامش واقعی یا جعلی است می نویسد، "از دیشب در فکر هستم از طرفی خوشحالم و از طرفی می گویم از سالیان پیش برادر مسعود گفته بود که هر کس اهلس است بیاید، ولی کسی گوش نکرد...". (22)

بیچاره بهروز امید، نمی داند، مردم و اپوزسیون ایران، چند بار و آخرین بار در سال 1360 به چوپان دروغگو گوش فرا دادند، حال اگر کسی گوش نمی دهد، ایشان بهتر است قبل از ورود به کلاس درس "رمالان و دجالان" از کلاس ابتدایی شروع کنند و یک بار دیگر داستان "چوپان دروغگو" را بخوانند.

بخش ششم

انقلابیون، معتقدند، شرم، احساس انقلابی است و ابزاری است در مبارزه؛ ولی، انقلابیون شکست خورده که قادر به پرداخت بهاء شکست شان نیستند، ناچارند، وجه مقابل "شرم" را که "وقاحت" نام دارد جایگزین شرم کرده و در فرار به پیش و در میان ابزارهای نامشروع مبارزه، وقاحت را به سرمایه و ابزار بزرگی بدل کنند که خود به تنهایی کارکرد همه ابزارهای ممکن مبارزه را به همراه دارد!

مع الوصف، آب ها که از آسیاب افتاد، جوش و خروش خوابید، کف های روی آب خود را نشان خواهند داد.

هنوز دو ماهی از طرح جبهه همبستگی مجاهدین برای ایجاد جبهه ای فراگیر از اپوزسیون برون مرز ایرانی علیه جمهوری اسلامی ایران نگذشته بود که این بار، نه مخالفین شان بلکه خود گردانندگان غائله، ماهیت خود و برنامه شان را

روشن تر کردند. و علیرغم این که رهبري این جریان، پیش تر هشدار داده بود کمی دندان بر جگر بگذارید و "تخطنه و اعمال فشار و ابتذال در مجادلات و هر گونه رودررويي و شخصي يا گروهی کردن امر همبستگی، مردود و مطلوب دشمن است" (23) با این وجود، سرخوردگی از ابراز طرح جبهه همبستگی و ناامیدی از ورود اعضای جدید و جدی نگرفتن جبهه موهوم همبستگی از جانب اپوزسیون برون مرز، سبب شد تا اتهامات و فرافکنی ها و مقاصد، علنی شوند. نشریه مجاهد، با نام فردی مستعار به نام حمید، مطلب شنیدنی دارد:

"راستی آیا باید به خاطر جبهه همبستگی تمامی تضادها را نادیده گرفت؟ باید گذشته را به کلی فراموش کرد و با شعار همه با هم، هر چه در گذشته بوده است فراموش کرد؟ باید پنجاه سال جنایت خانواده پهلوي را که چگونه به جوانان وطن و روشنفکران و انقلابیون نره ای رحم نکرده و هزاران نفر از آنان را اعدام کرد فراموش کرد؟ آیا باید فراموش کرد؟ که چه کسانی که اکنون دموکرات و انقلابی شده اند و بوي کباب شنیده اند شعار می دادند که مجاهدین خلق مزدوران آمریکا می باشند و همراه با رژیم خواستار این بودند که سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مسلح نمایند و از هواداران خود می خواستند که در جهت مبارزه ضدامپریالیستی به سبک خمینی مجاهدین را لو دهند؟ آیا باید کسانی را که به صندوقهای کار گذاشته در مساجد برای لو دادن مجاهدین خلق، اسامی مجاهدین و مبارزان را می دادند فراموش کرد؟ آیا باید نیروهایی که به جای کمک به انقلابیون در آن زمان راه فرار به خارج را برگزیدند یا به سوي خلق عقب نشینی کردند را فراموش کرد و زمانی که ارتش آزادیبخش ملي ایران به سوي ایران سرازیر بود از ارتش می خواستند دلاورانه در مقابل مجاهدین خلق بایستند را باید فراموش کرد...". (24)

این تحقیر و خط و نشان کشیدن برای نیروهایی است که به زعم مجاهدین ضد

مجاهد، در خط رژیم و گناهکار بوده اند. حال بایست سابقه خیانت بارشان را کف دست شان گذاشت، به هر حال اگر آمدنی باشند، بی هیچ درخواست و انتظار و چانه زدن بیایند، اگر رفتنی باشند، باید پیشینه شان را به آنان خاطر نشان کرد که تنها به علت بار سنگین گناهان شان قادر به نزدیک شدن و ملحق شدن به جبهه همبستگی نیستند!

نویسنده، حال که بدجوری هم مدعی است، بنا بر متد رایج مجاهدین، دست پیش می گیرد و به نیروهای متمرّد و مردّد در قبال جبهه همبستگی، مجال انتقاد و پرسش از هسته جبهه ای که در عراق و زیر دست صدام حسین کار می کند را نمی دهد و به سبک رهبری، آنان را در موضع تدافعی می برد و می گوید، اگر قرار بر انتقاد و پرسش باشد، از خود و از گذشته تان شروع کنید! و ادامه می دهد:

"...به نیروهای دیگر است که به خود بپردازند و نه این که فقط درباره مجاهدین و شورا تحلیل بدهند. اول از خویش شروع کنند و نشان دهند که آن چه خلق و شورای ملی مقاومت می خواهند یعنی برخورد با گذشته خود باید که خود اول از همه به خود برخورد نمایند و صداقت خود را نشان دهند و بگویند که طی این بیست سال گذشته که رژیم دجال خمینی و آخوندها زنجیر از گردن مردم کشیده اند، چه کرده اند و کجا بوده اند و یک حساب پاک ارائه دهند و بعد شروع نمایند به تحلیل انتقادی از مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت و از آنها بازخواست نمودند و به آنها شک داشتند و برای اثبات صداقت بهتر است که از خود شروع کرده و حساب خود را به عنوان مدعی مبارزه نشان دهند که از حداقل صداقت برخوردار بوده و به انتقاد از خود و یا تحلیل از مبارزات جانفشانه خود و علنی کردن این مبارزات برای مردم نشان دهند که کجا بوده اند و اگر امروز از کسانی که طی بیست سال گذشته خالصانه حساب خود را جهت

مبارزه برای آزادی در هزاران نوشته و شهید و مبارزه مسلحانه علیه دجال ترین و خونخوارترین رژیم عصر حاضر نشان داده اند و بر پای ادعای خویش ایستاده و جانفشانی می نمایند، طلبکاری می کنند، حداقل نشان دهند که کجا بوده و اکنون کجا هستند و چه آلترناتیوی در مقابل آلترناتیو فداکارانه جبهه همبستگی از طرف شورا را دارا می باشند". (25)

تا این جای کار، معلوم شد، داستان جبهه همبستگی داستان یارگیری نیست، بلکه عضوگیری است؛ آن هم نه عضوگیری ساده و سیاسی، بلکه عضوگیری از نوع سوپر مجاهد درون تشکیلاتی که هر از گاه در موقعیت های خطرناک اتفاق می افتد و بنا بر فرمان رهبری، همه عضویت ها و مسئولیت ها لغو، و سپس بر اساس آزمایشات سخت ایدئولوژیک - تشکیلاتی، عضوگیری جدید صورت می گیرد. حالا در درون تشکیلات، عضو ناچار است عضو و سوپر عضو باقی بماند و گرنه سر و کارش با زندان است و شکنجه؛ ولی در خارج از مجاهدین چه کسی خواست عضو آنان باشد، لابد به روال همیشگی، شرایط سخت مبارزه مسبب اصلی است و هر کس که نخواهد، وجدان ندارد و وطن پرست و آزادیخواه هم نیست. (26)

این همه فرافکنی و هراس از انتقادپذیری مخالفین، در حالی است که هنوز پس از گذشت نزدیک به دو ماه از طرح جبهه همبستگی مجاهدین، کسی آن را جدی نگرفت و به مواضع و پیشینه آنان نقدی جدی و واقعی ننوشته است؛ یا اگر چند مطلب کوتاه نوشته اند، آنتن ها جسارت و درایت پخش و نشر آن را نداشته اند!

پیشدستی، فرافکنی و افسارزدن، جزو ایدئولوژی سیستم های مافیایی و دیکتاتوری است، کسانی که معتقد به فلسفه جامه اند. کسی که به هزار دلیل دامی گسترده و دانه ای نریخته و دیگران را به دام فرا می خواند؛ از شکار می خواهد، آن گونه که من می خواهم باشد و آن گونه که من دوست دارم پا بر دام

بگذارد. کسی که برای شکار پا به دام نگذاشته در این شکارگاه بی در و پیکر که انصافاً اگر کسی چشم و گوش سیاسی داشته باشد، از ماهیت واقعی دام و دام کشان غافل نمی ماند؛ دام همبستگی را بوی کباب می خواند و دانه جلوه می دهد، برای آن شکار بال و پر کننده درون سازمانش چه افسانه ای خواهد یافت.

این منطق در درون تشکیلات می گوید، شکنجه گر مظلوم و شکنجه شده ظالم است. به این دلیل که، شکنجه گر اگر زحمت فراوان می کشد تنها به خاطر انقلاب و آزادی مردم ایران و نجات آن انقلابی ای است که دارد از خط خلق و انقلاب منحرف می شود. شکنجه شده ظالم است، چون که از شکنجه گر و انقلاب که هزار کار و مشغله و برنامه برای آزادی مردم دارد، انرژی می گیرد. همان انرژی گیری که دشمن دارد روزانه از انقلاب و انقلابیون می گیرد. بنابراین، در این جا اگر دشمن هزار بدي دارد، يك خوبي هم دارد و آن هموار کردن راه انقلاب و نوبت برای دیگران است؛ در حالی که انقلابی، با هزار بدي تنها يك خوبي دارد و آن این که تنها خونش طعمه ای برای جلب توجه شکار گم کرده راه خواهد بود؛ جبهه همبستگی مجاهدین، تنها دانه و طعمه ای که برای شکار دارد، خون های بناحق ریخته شده است و دیگر هیچ!

بخش هفتم

سال 2003 فرارسید. امید است که این سال، بر همگان مبارک؛ سال امنیت، صلح، دوستی و دموکراسی باشد؛ سالی باشد، تجربه مخوف و مرگبار صدها فقره عملیات تروریستی سال 2002 را که در نقاط مختلف جهان اتفاق افتاد فراموش نکند. فراموش نکند، تروریسم، جنگ اعلام نشده و نابرابری است که هم تروریست و هم قربانیانش، از محروم ترین اقشار جوامع بشری بودند. سالی که گذشت، تروریسم، میدان یافت و جولان داد. در ستیز با تاریخ، تمدن، دموکراسی و حقوق بشر، از موضع استیصال به تلاشهای مذبحانه و مرگباری دست زد. افکار عمومی را جریح و پریشان کرد. اما، بر همگان ثابت شد، تکاپوی تروریسم، از موضع ضعف و درماندگی بود. از موضع ابراز وجود در مقابل اهرمهای نفی حیات خویش بود. بر همگان ثابت شد، سال جدید، راهی جز مبارزه همه جانبه علیه تروریسم، باقی نگذاشته است.

تا بخش 6 این مبحث، گفته شد، جبهه همبستگی تروریسم که دو ماه از اعلام آن سپری شد، ابتدا چون غریقی که خواهان نجات توسط ناجی است و سپس، غرق کردن ناجی در راستای اهداف سیاسی و نظامی خویش است. وقتی هم هیچ کس به فراخوان و کمک خواهی شان توجه نکرد، قال و مقال های برآمده اش، تنها اهرم فشاری علیه نیروهای داخل تشکیلات است. از منظر سازمان نظامی

مجاهدین، نیروهای خارج تشکیلات و هوادار و سیاسی و هنرمند و غیره، بیشترین کمک را به باقی ماندن اعضای درونی سازمان می کنند.

طرح جبهه همبستگی تا امروز، جز شکست و سرخوردگی برای گردانندگان آن نداشته است. اخبارهای رسیده مبنی بر این که عراق آینده جایی سازمان مجاهدین نخواهد بود، هر روز قوت بیشتری می گیرد. در همین رابطه، طی چند ماه گذشته و همزمان با اعلام طرح جبهه همبستگی، نمایندگان مجاهدین با سرویس های امنیتی آمریکا، ملاقاتهایی داشته اند. آمریکاییان، به طور ضمنی قبول کردند، سازمان مجاهدین، فعلاً بتواند همان سرویس هایی که علیه ایران به عراق می داد، به آمریکا نیز بدهد و بعد از عراق، در خدمت آمریکا به کار مشغول شود. ذوق و شادی مجاهدین در این رابطه وصف ناپذیر است، که می توانند در خدمت آمریکا جاسوسی کنند. (27) جاسوسی مجاهدین برای آمریکا، در اصل بازي جدید و خط فشار آمریکا علیه جمهوری اسلامی است. آمریکا خود از پایگاههای اتمی ایران در اراک و نطنز، که مخفی هم نبودند، واقف بود و نمی خواست اولین بار از زبان خودش این را اعتراف کند. آنان همچنین از مجاهدین خواستند تا از سلاحهای کشتار جمعی عراق به آمریکا گزارش دهند! این که مجاهدین برای آمریکا علیه عراقی که رو به سقوط است جاسوسی کنند، چندان بعید به نظر نمی رسد.

آمریکا به موازات به کارگیری موج فعالیت های جدید سلطنت طلبان ایرانی، از سازمان مجاهدین نیز خواسته است تا خط فشارشان را در این رابطه و با اهداف آمریکا علیه ایران تنظیم کنند. از ماجراجویی نظامی که آن را "فروغ دوم" نام نهاده بودند و بیشتر به نفع صدام حسین بود و شکننده برای مجاهدین، خودداری کنند و تنها به اعلام جنگ و آماده باش و تبلیغات گوشخراش جنگی، بسنده نمایند.

مجاهدین به تنهایی قادر به ایستادگی در مقابل جمهوری اسلامی را نیستند و فعلاً به سیاست فشارهای چند جانبه آمریکا علیه جمهوری اسلامی تمکین کرده اند، مگر این که در تهران خلاء قدرت اتفاق افتد و آنان شانس 51% برای رسیدن به قدرت را داشته باشند که در آن صورت، از خط آمریکا خارج شده و خط خود را پیش خواهند برد.

آمریکا می‌پندارد، حال که مجاهدین از استمرار حکومت صدام حسین ناامید و در باتلاق عراق دست و پا می‌زنند، هم مستعد آند و هم ناچارند، از این پس مانند سلطنت طلبان در خط آمریکا کار و فعالیت کنند، عملیات نظامی فروغ دوم، آنان را در مقابل جمهوری اسلامی نابود و کفۀ ترازو را به نفع جمهوری اسلامی سنگین خواهد کرد. ضمناً آمریکا با حمله مجاهدین به ایران، حمایت جمهوری اسلامی را در جنگ علیه عراق، از دست خواهد داد. لذا، آمریکا قصد دارد، در ابتدا با مهار ماجراجویی نظامی مجاهدین، از حمایت جمهوری اسلامی بر علیه عراق بهره ببرد. سپس، پس از پیروزی بر عراق، مجاهدین را در کنار سلطنت طلبان، به عنوان اهرم فشار و باجگیری از جمهوری اسلامی قرار دهد. در این رابطه تا وجه المصالحه مجاهدین نیز پیش خواهند رفت. بنا بر توافقات انجام شده از چند ماه قبل در واشنگتن، رهبری سلطنت طلبان، اعلام داشته که قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی در تهران خواهد بود، (28) رهبری مجاهدین، بر طبل جنگ می‌نوازد که ورود آمریکا به عراق، راه ورودشان را به ایران هموار خواهد کرد! در حالی که هر دو جریان، در اصل، بر طبل خالی و پیشنهادی آمریکا که همان سیاست کهنه انگلستان به نام "کشتی های توپدار" باشد، می‌کوبند.

سیاست "کشتیهای توپدار" که مجریانش مجاهدین و سلطنت برای آمریکا علیه جمهوری اسلامی هستند، در اصل سیاست کهنه انگلستان در مقابل حکومت‌های

یاغی و مستعمرات عاصی بود. در گذشته که انگلستان مستعمرات فراوانی در گوشه و کنار جهان داشت، آن ایام بوق های تبلیغاتی و فشارهای روانی، مانند امروز پیشرفت نکرده بود، از طریق کشتیهای جنگی به سواحل کشورهای متمدن نزدیک شده و مبادرت به شلیک توپخانه می کردند. انگلستان، از طریق شلیک "کشتیهای توپدار" بر سر مردم و سربازان، پیام استعماری برای تضعیف روحیه مردم و حکومتها را داشت. آنان همچنین، سیاست دیگری به نام "کشتیهای شاهزاده" علیه حکومتها استفاده می کردند که هم اکنون نیز آمریکا در قبال ایران به کار گرفته است. در این رابطه گفتنی است، وقتی خاندان زند در ایران سقوط کرد و تعدادی از شاهزادگانش به انگلستان فرار کرده و در خدمت استعمار قرار داشتند، هر گاه حکومت جدید ایران قصد اعتراض و نافرمانی و انگلستان قصد باجگیری داشت، تعدادی از شاهزادگان زند را سوار کشتی کرده و به دولتمردان قاجار پیام می رساندند، کشتی حامل شاهزاده در راه است. بخشی از فشارهای تبلیغاتی و روانی و سیاسی انگلستان در آن ایام اینها بودند.

هم اکنون که آمریکا از تجارب غنی انگلستان غافل نیست، در ایجاد فشارهای روانی و تبلیغاتی و سیاسی علیه دشمنانش، از انگلستان تقلید کرده و شاهزاده ای را سوار هواپیما و شازده ای را سوار بر تانک، کرده است که مثلاً آنان قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی، در ایران خواهند بود. این سیاست، فعلاً قصد بهره گیری از امکانات گسترده جمهوری اسلامی در جنگ علیه عراق را دارد. سپس، عراق که فتح شد، قصد امتیازگیری از جمهوری اسلامی را خواهد داشت. آمریکا قبل تر، زمانی که جمهوری اسلامی شعار صدور انقلاب می داد و قصد کشورگشایی داشت، به هر دو اینها که حال یکی سوار بر هواپیما و دیگری سوار بر تانک شده اند، کمکهای شایان در حد بیش از 50% برای رفتن به ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی را داده بود، ولی هر دو از انجام مأموریت

سرنگونی جمهوری اسلامی، آن هم با در دست داشتن بیش از 50% حمایت و امکانات غربیها، عاجز بودند.

به هر حال، جنگ آمریکا علیه عراق، آزمونی خواهد بود تا ثابت شود، آیا آمریکا در تقدم اول قصد حذف تروریسم برای امنیت جهانی را دارد، یا قصد همکاری با تروریسم برای قبضه چاههای نفت را در سر دارد.

یکی دیگر از دلایل اعلام جبهه همبستگی نیز در همین ارتباط است. آمریکا نمی تواند در هر کجا از تروریسم بهره بگیرد. آن هم تروریسمی که خود اولین بار در سال 1997 آن را به این نام مخاطب قرار داده است. بنابراین، طرح جبهه همبستگی به مثابه برائت از گناه از جانب مجاهدین در قبال آمریکا است. آمریکایی که حتی در استخدام مزدور و جاسوس هم شرط و شروط سختی را قائل شده است. وگرنه، طرح جبهه همبستگی در اپوزسیون برون مرز ایران را همگان می دانستند محکوم به شکست است. مجاهدین، بارها آزمایش خود را در این رابطه پس داده و رفوزه شده بودند. در همین رابطه، همچنین می توان به نمونه های دیگر سرخوردگی و استیصال آنان پی برد. چند هفته قبل، علیرغم این که رهبری این جریان گفته بود، فعلاً "تخطئه و اعمال فشار و ابتذال در مجادلات و هر گونه..." (29) با این وجود، تنها همین هفته اخیر، هر آن چه را که در خود کتمان داشتند، نثار مخالفین شان کرده و باز هم به چند باره ثابت کردند، جبهه همبستگی فرضی، مصرف داخلی و مصرف آمریکایی داشته، شروط آمریکا برای استخدام جاسوس و مزدور بوده است. بی ناموس، آدم فروش، خائن (30) معتاد خمینی (31) و دهها مورد دیگر، تنها طی هفته گذشته روی آنتن ها رفت. امروزه این نوع فرهنگ تروریستی و باجخواهی، شاید در بین عقب مانده ترین قبایل وحشی وجود نداشته باشد و مختص فرهنگ مجاهدین باشد. تردید است که آنان با این فرهنگ بتوانند در آزمون جاسوسی و مزدوری برای آمریکا، سر بلند

بیرون آیند. صدام حسین، مجاهدین را تربیت ویژه کرده و بعید می نماید، پس از سقوط بعث عراق، هیچ دیکتاتوری رغبت کند چنین مزدوران و جاسوسانی داشته باشد.

همچنین، در همین مبحث گفته شد، تروریسم و بنیادگرایی در این برهه از تاریخ، شانس برای بازگشت به میان توده ها را ندارد. وضعیت رو به سقوطی دارد، مانند گلوله ای که از ارتفاع سمت دره می رود، زمان و وزنش، سرعت سقوط را افزایش می دهد. جبهه همبستگی مجاهدین، حتی در فرم نتوانسته است دو ماه دندان بر جگر بگذارد. در حالی با فرافکنی آقای بنی صدر را معتاد خمینی خطاب می کند که آقای بنی صدر، در روزگار ریاست جمهوری اش در ایران، معتاد خمینی نشد؛ حال که نه آیت الله خمینی زنده است و ضمناً ایشان هزاران کیلومتر از تهران فاصله دارد، معتاد خمینی شده است؛ متقابلاً، اگر آقای بنی صدر به زعم مجاهدین در بغداد و برای صدام حسین کار می کرد، ضمن این که معتاد صدام حسین نمی شد، بلکه قهرمان مبارزه و تار ریاست جمهوری آینده ایران ارتقاء می یافت! جامه دیگری که رهبری سازمان این هفته بر تن دیگران کرد، آدم فروشی است، آدم فروشی! در حالی که همگان می دانند، اگر در سراسر کره زمین دو آدم فروش وجود داشته باشد، اولی مسعود رجوی و دومی صدام حسین است. این دو، سال قبل، 50 تن و امسال 10 تن دیگر اسیر مجاهد را به تهران فروخته و دهها تن دیگر را در زندان هایشان برای معامله و فروش باقی داشته اند. (32) مسعود رجوی، هر اسیر را به 1/6 میلیون دلار به صدام حسین فروخته و صدام حسین هر اسیر را به 13 سرباز عراقی با تهران مبادله و تاخت زده است. (33) خشم و غیظ این دو از ایران، این است، چرا جمهوری اسلامی، اسراء را اعدام نکرده بلکه با آزاد کردنشان ضربه حیثیتی و ایدئولوژیکی سختی به سازمان مجاهدین و بعث عراق، وارد کرده است!

بخش هشتم

"همبستگی ملی از آغاز برای مقاومت ما نه يك شعار بلکه يك آرمان بوده و اکنون نیز طرح مصوب شورا درباره جبهه همبستگی ملی، نه يك طرح معمول، بلکه يك راهگشایی سياسي بسیار ارزشمند و يك دستاورد تاريخي است...!" (34)

سخنان يکي از گردانندگان جبهه همبستگی مجاهدين است که اين جا نیز ناشیانه خود را رييس جمهور ايران مي خواند! به عبارتي، جبهه همبستگی که تنها طرح آن به میان کشیده شد، رييس جمهورش را از قبل بدون راي مردم و نظرخواهي از حاميان سياسي اش انتخاب کرده يعني هيچ، يعني کشک. اما يك مورد واقعي هم دارد و آن مقوله "راهگشایی" است که در اين جا تنها جبهه همبستگی قادر است آن "راه" را بگشاید!

راستي! صحبت از کدام راه است، کدام راه و کجاي راه بسته است که توپ و تفنگ و ارتش و پول و تبلیغات و توطئه و دروغ و زندان و شکنجه و جاسوسي و ارباب و رهبري و هر آن چه ديگر، نتوانست و تنها با ايجاد جبهه همبستگی و شراکت کساني که حاضر به قدم گذاشتن در آن راه نيستند، باز مي شود. چه کسي قادر است راهي که پيش پاي مجاهدين بسته شده است را باز کند؟ اينها نظرات باصطلاح رييس جمهور به اصطلاح مقاومتی است که سازمانش، بيش از 37 سال عمر دارد و طی همه اين سالها نوك پيکان تکامل و راهگشا براي ديگران بوده، حالا چه چيزي پيش آمد، براي جرياني که راه ديگران را باز مي کند، خود راهش بسته مي شود. سازماني که 37 سال نوك پيکان تکامل بوده و حمايت هاي فراوان داخلي و خارجي را طی اين ساليان به يدک کشيده، به رخ نبروها و مردم و دوستان و دشمنانش کشيده و به زعم خود از حمايت توده هاي ايراني تا نيروهاي انقلابي و گروههاي اپوزسيون تا حمايت توده هاي خارجي، احزاب، سازمانها، گروهها، سندیکاها، روشنفکران، هنرمندان، نمايندگان مجالس، پارلمانها، دولتهای غربي و عربي و هزاران حمايت آشکار و پنهان ديگر را به

همراه داشته و دارد و خواهد داشت، به عبارت دیگر، می بایست بیش از 90% امکانات و ابزارهای مبارزه و آراء مردم ایران و خارج از ایران را به همراه داشته باشد. همچنین، از دیگر دستاوردهایش، رهبري معصوم و ناصلاح، تشکیلات حرفه ای آن هم از جنس عنصر موحد و مجاهد، سلاح از نوع مدرن و سنگین، ایدئولوژی ناب و تمامی مزیت های دیگر بشر زمینی را به همراه داشت. گروهی که 37 سال عمر با این همه دستاورد توده ای، سیاسی، نظامی، مالی، تشکیلاتی، ایدئولوژیکی و غیره، نوک پیکان تکامل هم بود، با ارزیابیهای ساده سیاسی و تعادل قوایی، تنها طی 7 سال اول می توانست کشور ایران را فتح و سپس در 7 سال بعدی کره زمین را فتح می کرد و در 7 سال سوم، قادر می شد چندین کره قابل به حیات را در کهکشانهای دیگر جهت ادامه بقاء بشر زمینی کشف و فتح می کرد، مابقی سالها هم لابد می توانست با خیال راحت و منت بر همگان، برای بشر زمینی و غیر زمینی، انقلاب ایدئولوژیک کند! حالا باید دم خروس را باور کرد یا قسم حضرت عباس را!

راستی! کدام راه و کجای راه بسته است. راه پیشرویی که تهران باشد بسته است، یا راه عقب نشینی که واشنگتن باشد، بسته است، یا این که هر دو راه بسته است.

راه پیشرویی را همگان می دانند، آن قدر دست انداز و سنگلاخ و آن قدر پیچ های خطرناک با تابلوهای سرخ و سبز دارد که دیوانه ای مثل صدام حسین می تواند آن راه را ببندد، همان گونه که بست و خیال رهروی انقلابی را راحت کرد. راهی که پس از شکست عملیات نافرجام فروغ جاویدان/مرصاد، تاکنون بسته است. بعد از 11 سپتامبر سال 2001 هم خاک عراق به باتلاق بدل شد و آمریکا می خواهد، صدام حسین را به هر قیمت ممکن از عراق بردارد. دیوانگی خواهد بود، آمریکا با قیمتی گزاف تر دیوانه ای چون صدام حسین را در تهران شبیه

سازی کند. بنابراین، می ماند راه عقب نشینی و فرار از باتلاق عراق. بولدزری که ابتدا به ساکن برای هموار کردن این راه نیاز است، جبهه همبستگی است. نام این بولدزر هم هیچ یک از نیروهای اپوزسیون برون مرز و سرنگون طلب ایرانی نیستند، الا، جریان سلطنت طلب. چون همان گونه که مجاهد در کشور عراق سرقفلی اپوزسیون های برون مرز ایران را داشت یا این که به قول رهبری اش، حق آب و گل داشت، سلطنت نیز در آمریکا چنین امتیاز و مقبولیتی را دارد. بنابراین، اگر سلطنت به مجاهد "بله" را نگوید، این راه کماکان بسته خواهد بود مگر این که ارباب بزرگ، راههای سختی را برای نجات پیشنهاد کند. چرا سلطنت پس از مدتی سکوت، بالاخره سروصدا و اعتراضش از گوشه و کنار بلند شد؟! سلطنت طلب با وجود پیشینه قبیحی که در قدرت سیاسی داشت، پس از سقوط از قدرت سیاسی، داخل ایران نمی توانست اپوزسیون جمهوری اسلامی باشد، معهذا توانسته بود پس از خروج از ایران، قله را بگیرد و خود را به مرور زمان به عنوان اپوزسیون برون مرز و سرنگون طلب جمهوری اسلامی، به دیگران تحمیل کند. حالا هم شرایط داخلی و خارجی به نفع آنان است. سلطنت در این شرایطی که صدام حسین در حال سقوط است، نمی آید امکانات نسبتاً مشروع خود را با امکانات نامشروع عراق، ادغام و قربانی کند. نمی آید، شریک کسی شود، که شریک جرم صدام حسین است، صدام حسینی که دشمن آمریکا، ایران و سلطنت بوده و است. اگر مجاهد تا دیروز امکانات جغرافیایی، تبلیغاتی، نظامی، سیاسی و مالی عراق را به رخ دیگران می کشید و همگان را به چالش می طلبید، تا چند روز دیگر، همه آن امکانات را از دست خواهد داد و چیزی هم به اپوزسیون و مردم عراق بدهکار خواهد شد. در عوض، در همان جغرافیا، امکانات فراوانی به اضافه شرایط جدید سیاسی، در اختیار سلطنت طلب ایرانی قرار خواهد گرفت. بنابراین، سلطنت، نمی آید بی هیچ دستاوردی،

امکانات خود و جهان غرب را که مالی و سیاسی و تبلیغی و مشروعیت‌های دیگر مردمی است، با مجاهد تقسیم کند. خیال مجاهد تخت باشد، همان گونه که راه پیشروی بسته است، راه عقب نشینی هم که واشگنگتن باشد، بسته است؛ مجاهد بایست راه سومی را کشف کند که استعدادش را هم دارد.

جدا از کشورهای آمریکا و عراق که سلطنت و مجاهد، پس از سالها زندگی و مبارزه، به فرهنگ و سیاستهای آن کشورها متأثر و احیاناً وابسته شده اند، مجاهد، از روز نخست و از بدو تولد، در تقابل با نظام سلطنت متولد شده و همواره در راست آنان دعوا داشته است.

وقتی چریک انقلابی، از راه غیرقانونی از کشور خارج شده و در فلسطین آموزش نظامی می بیند و دوباره می خواهد از مرز لبنان 22 کیلو اسلحه و T.N.T، (35) و لایدیک خروار جهالت، باز هم از راه غیرقانونی، وارد کشور ایران کند؛ مشکلی هم با شاه ضد انقلاب این است، چرا نمی گذارد ایران را به فلسطین بدل کند!

حالا همین چریک‌های انقلابی، علیرغم این که هیچ گاه به قدرت سیاسی نرسیدند و شاه ضد انقلاب در قدرت بود، در نقض حقوق بشر و آدمکشی‌ها بار بیشتر از شاه مرتکب جنایت شده اند، با این تبصره که شاه در سال 1357 رفت و چریک مجاهد، جان تازه‌ای گرفت.

همچنین، دو حکومت شاه و جمهوری اسلامی، اگر ناقض حقوق بشر بودند، حقوق مردم و دشمنان شان را نقض کردند. این یکی که شعار انقلاب و آزادی می دهد و مادام العمر در اپوزسیون باقی مانده است، قبل از این که به مردم و دشمنش ضربه بزند، نفرات خود را به زندان افکند و شکنجه کرد و به زیر خاک فرستاد. کسی که اگر به دشمن رحم کند، به اعضای در بند و زنجیرش، رحم نخواهد کرد و به رفیق کش و آدم فروش، معروف شده است. با این توصیف،

مترصد ایجاد جبهه همبستگی است. لابد چند سالی است دور و برش معترض و نفس کش نیافته است و همه ی خشم و کین اش را فروخورده برای روزی که جنس تازه وارد شود!

امروزه ثابت شد، دو حکومت غیر دموکراتیک سلطنت و جمهوری اسلامی، یکی از دلایل بقاء شان در قدرت سیاسی، به مبارزه با دولتهایی چون عراق و جریانات داخلی وطن فروش و وابسته به حکومت‌های تروریسم پرور، بوده است.

اگر امروز دنیا در مورد تروریسم و تروریسم پروری صدام حسین، آه و فغان سر داده است، در گذشته، هر دو حکومت ایران، نظام سلطنت و جمهوری اسلامی، طی دوران صدارت شان، هم با عراق و هم با مزدوران ایرانی اش، مبارزه کرده اند، اگر چه هر دو اعتقادی به آزادی و دموکراسی در ایران و برای مردم ایران نداشتند. مجاهد، در تقابل با دو حکومتی نشو و نما پیدا کرد که هر دو در استقلال، اصول و پرنسیب های سیاسی و ایدئولوژیک، چپ مجاهد بوده و هم اکنون نیز همه افتخارشان مبارزه با جریانات خرابکار و بیگانه پرست است. مجاهد، از روز نخست، از جریان مذهبی به نام نهضت آزادی متولد شد که آن جریان، با آن که به قدرت سیاسی دست یافت، توان حفظ قدرت سیاسی را نداشت. اکنون، به طریق اولی، در تقابل با زمان و زیر پتک های سنگین جنبش دموکراسی و سکولار در ایران، شانس گذشته را هم ندارد. حالا، این جریان میانه رو و مردمی بود، جریانی مذهبی در جامعه ای مذهبی بود. فرزندی رادیکال و ناقض الخلقه اش که پس از تولد در زمان قفل شده و رشد نکرده است، متاسفانه باید گفت، مرگ، تنها راه علاج است.

مجاهد، اگر نتواند در ارتباط با شرایط شکننده ای که در آن به سر می برد، با سلطنت ائتلاف کند، سلطنتی که در هر کجا با مجاهد اختلاف داشته باشد حداقل در چند نقطه نظر مساعد با هم دارند و آن این که هر دو جریان، بر خلاف

جریانات دیگر سیاسی، بر این باورند که جمهوری اسلامی، حق آنان را خورده و جای آنان نشسته است. هر دو معتقد به سرنگونی جمهوری اسلامی، دارای پشتوانه سیاسی، مالی و تبلیغاتی خارجی و معتقد به تعادل قوا در ارتباط با حکومت ایران هستند. منتها سلطنت بنا بر موقعیت و شرایط جغرافیایی که قرار دارد، توانسته است، شعار دموکراسی و مردم سالاری بدهد و از گذشته اش، راست یا دروغ فاصله گیرد. مجاهد این جا خلاف سلطنت عمل می کند. راه را هم چنان به عقب می رود. از روز تولد، در حال عقب روی بود. حال هم که می گوید راه بسته است، در اصل، راهی در چشم انداز نیست تا "باز" یا "بسته" باشد. کسی که 37 سال راه را عقب رفت و سرانجام در دره دشمنان مردم ایران و باتلاق عراق گیر افتاده توهم مفرط خواهد بود، صحبت از راه و بسته بودن راه بکند. از یاد نبریم، سازمان وقتی تیم های عملیاتی خمپاره زنی را به تهران می فرستاد، در کار توضیحی و تشویق آن قربانیان می گفت، می خواهیم آن قدر عملیات در تهران داشته باشیم، تا بغداد - تهران، را به اتوبان بدل کنیم!

اتوبان بغداد - تهران، که پولش عراقی و خونس ایرانی بود، هرگز ساخته نشد و نخواهد شد، چرا این که مهندسش، مقنی بود و از روز اول به فکر راههای زیرزمینی از بغداد به تهران بود و اتوبان سازی، پوششی برای راههای زیرزمینی و مصرف داخلی و سرگرمی برای اعضای داخلی داشت!

بخش نهم

آوازه‌های دهل دریده گان از صدا افتاده است. دهل های گوشخراش خاموش شده اند. دهل زنان، دغدغه شکننده تری از حوصله برون افکنده اند. جبهه همبستگی مجاهدین که تنها آوازش آن هم آوازی که در تاریکی و از سر خوف می خوانند، آنتن تروریستی اش را خاموش کرد، به بهانه سال نو میلادی! (36) اگر گسستگی مجاهدین را پوششی همبستگی نیاز بود، بحران در عراق هم سال نو میلادی خوانده می شود!

به هر رو، تا این جای بحث، آن چه که از نمایی بیرونی و از گفتار متناقض و پر از ابهام طرفداران جبهه همبستگی مجاهدین، درز کرد، نمونه آورده شد که جبهه همبستگی مجاهدین، مانند همیشه دروغ و فریبی بیش نیست،

بهبانۀ ای برای نجات و فرار سران سازمان از عراق است و متذکر شدم، رهبري این جریان در این طوفان حوادث، بتواند کلاه خود را از دست گردباد مصون نگه دارد، جبهۀ همبستگی و مبارزه با استبداد و غیره، پیشکشش! این بار نیز، بخشی دیگر از گفتار ضد همبستگی رهبري این جریان را می آورم که قبل از همه، رهبري، اعتقادي به تشکیل جبهه همبستگی، نداشت و هر آن چه گفته بود، نیاز امنیتی و توجیه فرار از کشور عراق بود. اخیراً، در یکی از آخرین نشست های توجیهی که در راستای آن خط، تعدادی از سران سازمان باید به اروپا نقل و مکان می کردند، رهبري سازمان، جهت توجیه انتقال سر سازمانش به اروپا، سه مورد تکلیف و خطر را به اعضایش گوشزد کرد که آن سه، مهمترین موانع بر سر راه سازمان در خارج از کشور و خروج رهبري از عراق است:

اول، مشکل فعالیت مخالفین سازمان در اروپا.

دوم، مشکل دیپلماسی که بعد از رای اتحادیه اروپا علیه فعالیت های تروریستی سازمان به وجود آمد.

سوم، مشکل مالی!

مسائل دیگری هم مطرح شد که در کلیت همین سه مورد، توجیه فرار سران سازمان به اروپا بود. اگر به سه مورد یاد شده توجه کنیم، خواهیم یافت، هر سه مورد برای مصرف داخلی و توجیه حضور عده ای از سران سازمان در اروپا مطرح شده و رهبري، کماکان مصر است با سه مشکل فوق، غیر سیاسی و به روش های تروریستی و باجخواهی برخورد کند و نه به سبک شعاری که نیاز جبهۀ همبستگی است. قبل از این که بخواهم به تناقضات محورهای بالا اشاره کنم، یادآوری می شود، مطرح کردن محورهای بالا به عنوان سه معضل اصلی پیش پای سازمان، نمایانگر عدم اعتقاد به جبهۀ همبستگی مطرح شده از جانب مجاهدین است و رهبري سازمان، نمی خواهد بهاء راهگشایی سیاسی و امنیتی

را، به طور واقعي بپردازد، بلکه هم چنان و به روال قبل، سعي دارد، بهاء خيانت و جنائت هاي بي سابقه اش را به ديگران نسبت دهد. به ارزيابي دقيق تر سه محور بالا مي پردازم:

اول، مخالفين سازمان، همان افراد جدا شده از مجاهدين هستند که هر کدام پس از سالها کار شبانه روزي در صفوف مجاهدين، متحمل و شاهد انواع نقض حقوق سياسي و انساني خود و ديگران بوده و هر يك، انواع زندان و شکنجه و تحقير و ستمهاي ديگر سازماني را با پوست و گوشت شان تجربه کرده اند. رهبري سازمان، براي حل اين چنين معضلاتي که در اصل مي بايست خود و سازمانش را منحل و راه حل نهايي را از طريق دادگاه جنائتکاران جنگي جستجو و تمکين مي کرد، حداقل نمي آيد مانند صدام حسين بگويد، زندان را منحل مي کنم، شکنجه، ارباب، گروگانگيري، انواع فشارهاي غيرانساني و موارد بي شمار نقض حقوق انساني را دست مي شويم. بنابراین، او مي خواهد با دور زدن اين معضل، مشکل فوق را کماکان با برخوردها و سياست هاي تجربه شده و ابزارهاي باقيمانده در دست رهبري که همان توطئه و تفرقه اندازي باشد، حل نمايد. يعني حلقه هاي ضعيف و جاهل را خريده و عليه افراد مقاوم و آگاه تر به کار گيرد. با اين تبصره، فعاليت و سالم ماندن اعضاي جديد در اروپا را عداوت و تقابل با اعضاي مخالف مي داند. او راهي براي راضي نگهداشتن و کنترل اعضاي جديد در اروپا ندارد، جز برخورد و کينه توزي نيروهاي وفادار، عليه دشمنان سازمان که مقيم اروپا هستند! در اين راستا، سازمان طي هفته هاي اخير، بيش از 200 تن از اعضاي بالايش را از طريق کشور دويي، وارد کشورهاي اروپايي به ويژه آلمان کرده است. مسئول اين عمليات جابجايي غيرقانوني، فردي به نام هادي روشن روان، با نام مستعار هوشنگ، است. اين سيل فرار اعضاي بالاي سازماني، در حالي است که مسعود رجوي، براي

اعضای پایین تر که تنها برای مصرف نظامی و گوشت دم توپ، تربیت شده بودند، طرح جنگ انتحاری علیه جمهوری اسلامی را در سر دارد. سازماندهی انتحاری، بدین گونه است که، هر سه الی چهار عضو سازمان، تشکیل یک یگان نظامی را می دهند! آنان در ساعت صفر جنگ، وقتی که صدام حسین کنترل سیاسی و نظامی در عراق را از دست داد، بدون ارتباط با فرمانده و پشت جبهه، به اشکال انتحاری، وارد خاک ایران شده و با نیروهای نظامی ایران درگیر نبرد می شوند! در این نبردهای کور و انتحاری، سعی می شود تا همه نیروهای ناراضی و زندانی را با تشویق و فضا سازی، به قتلگاه بفرستند. سپس، تحت پوشش جنگ نیروهای پایین و سردرگمی برآمده از جنگ و مرگ، که شباهت زیادی به فرمان نظامی سال 1360 مجاهدین علیه جمهوری اسلامی خواهد داشت، نیروهای بالا، امکان و مشروعیت فرار از خاک عراق را بدست خواهند آورد! ریل فرار نیروهای وفادار، که در اصل آنان راهگشا و قلاب سایر نیروهای معروف به چشم و گوش رهبری، خواهند بود، از چند هفته قبل آغاز شده است.

دوم، دیپلماسی در اروپا، پس از صدور رای اتحادیه اروپا مبنی بر تروریست بودن مجاهدین، توجیه خروج و فرار سران سازمان از عراق و اقامت شان در اروپا شده است. اگر سازمان به طور واقعی می خواست این رای را از اتحادیه اروپا، انگلستان و آمریکا، پس بگیرد، می بایست در شعار و عمل، تروریسم را نفی کرده و به دموکراسی، آرای مردم و منشور حقوق بشر، گردن می نهاد. باصطلاح، راه عقلانی و سیاسی را می پیمود و نه راههای جاسوسی، مزدوری، دروغ، شانتاژ، فریب و غیره را!

سوم، مشکل مالی، مانند محور دوم، اعضای که به تازگی وارد خارج کشور شده اند را دنبال نخود سیاه فرستاده و از طریق گدایی در خیابان و انظار،

آنان را تحقیر می‌کند. سازمان، در کار توضیحی برای اعضای جدیدالورود به اروپا، این گونه وانمود می‌کند که اخیراً، سازمان دچار کمبود مالی شده تا هم چنان اعضای جدیدالورود به اروپا را در معرض ریاضت باقی بدارد. اعضای سازمان که پس از سالها مرارت و ریاضت، وارد اروپا می‌شوند، نیازهای مادی بیشتری پیدا کرده و نیازشان در محیطی آزادتر افزایش خواهد یافت که از دیدگاه سازمان، هر گونه افزایش توقع و تمتع از نیازهای مادی، اعضای انقلابی و مجاهد ریاضت کش را از دور مناسبات فرقه گرایانه خارج خواهد کرد! سازمانی که مشکل مالی را مطرح می‌کند، توضیح نمی‌دهد، چگونه می‌تواند، ارتشی را در تبعید و بدون هیچ گونه منابع مادی و تولیدی و مردم تحت استثمار، تامین مالی و سرپا نگه دارد!

سه نمونه فوق، نشانگر عدم اعتقاد به جبهه همبستگی از طرف رهبری سازمان است. کسی که می‌خواهد در کنار سایر مشکلات سازمانی، این سه مشکل حاد را حل و فصل نماید، اولاً دروغ نمی‌گوید، ثانیاً، سازمانی که به دموکراسی و آزادی اعتقاد داشته باشد، به جای درگیر شدن با معضلات فوق، راههای واقعی مشکلات و موانع بر سر راه جبهه همبستگی را بررسی کرده و همبستگی و اتحاد را اولین گام، در راه دموکراسی در ایران قرار خواهد داد. ولی همان گونه که بارها گفته شد، مشکل اخص سازمان و رهبری اش، هیچ کدام از محورهای فوق نیست، جبهه همبستگی، انتقال اعضای بالا به اروپا، جنگ انتحاری نیروهای پایین در عراق، فعال بودن مخالفین سازمان در اروپا، کمبود مالی و غیره، همه و همه توجیه فرار شخص رهبری سازمان از عراق در راستای ایجاد محیطی امن برای سازمان جدید سیاسی و پوششی، است، بدون این که بخواهد بهاء 37 سال جنایت و خیانت محیرالعقول سازمانی را بپردازد.

بخش دهم

در شماره قبل این مبحث، به يك سازماندهي انتحاري از جانب سازمان مجاهدین اشاره شد که آن سازمان رزم، در حوالي ساعت صفر جنگ که صدام حسین، کنترل سياسي و نظامي کشور عراق را از دست داد، تصمیم دارد به انتحار نظامي دست زند، انتحاري که شرایط و زمینه کشتار نیروهاي پایین و فرار سران سازمان را مهیا نماید. اگر این سازمان رزم، با سازماندهي انتحاري که عملیات فروغ دوم، نام دارد، بتواند وارد خاک ایران شود، این، بزرگترین جنایت جنگي در قرن بیست و یکم خواهد بود. از یاد نبریم، یکی از بزرگترین جنایات جنگي در قرن بیستم نیز، عملیات فروغ اول، نام داشت که در 3 مرداد سال 1367 از جانب مجاهدین و به قصد سرنگوني جمهوری اسلامي، اتفاق افتاد که در حین جنگ و به تلافي آن جنایت جنگي، هزاران تن از فرزندان ایران در جبهه جنگ و زندانهاي جمهوری اسلامي، به قتل رسیدند. اگر به عقب و گذشته سازمان مجاهدین برگردیم، این سازمان، در همه ادوار عمرش، در جنگ با دو نظام سلطنت و جمهوری اسلامي، بر اساس ایدئولوژی مرگ و شهادت، چنین عمل کرده است تا با مرگ و زندانی دادن اعضایش، بتواند علیه دشمن تبلیغ و

مظلوم نمایی کند، حاکمیت را رادیکال تر و زمینه های اجتماعی را برای انقلاب آماده نماید. حال که جمهوری اسلامی به این ترافندشان پی برد، زندان و شکنجه و مرگ را به بهانه های واهی چون، نفوذی و جنسیت و ترور رهبری و غیره، به درون مناسبات فرقه گرایانه شان کشانده اند. اگر که امروز، بخشی از افکار عمومی به نقض حقوق بشر در حاکمیت معطوف است، بخشی دیگر از افکار عمومی، به نقض فاحش حقوق بشر در سازمانی معطوف است که، مدعی مبارزه با نظام جمهوری اسلامی است!

در این میان اما، شعار ایجاد جبهه همبستگی از جانب مجاهدین، چرا مطرح می شود؟! به یاد داریم، در سال 1991 در جریان جنگ خلیج فارس، مابین عراق و نیروهای متحدین، یکی از طرفین بازنده در آن جنگ، سازمان مجاهدین بود که از آن پس موقعیت خود را به مثابه اهرم فشار سیاسی و نظامی در دست عراق و غربیها، در مقابل جمهوری اسلامی از دست داد و باصطلاح، در شرایط بعد از جنگ خلیج فارس، زمان بر علیه اش و موقعیت اش در عراق پیش می رفت. در جنگ آینده آمریکا علیه عراق نیز به طریق اولی، شرایط برای این سازمان دشوارتر و شکننده تر خواهد بود. سازمانی که سرنوشتش را نه به سرنوشت حاکمیت عراق، بلکه دقیقاً به سرنوشت شخص صدام حسین، گره زده است. در جنگ آتی، قبل از این که دیکتاتور بغداد ببازد، رهبر سازمان مجاهدین، به جز سکه های اهدایی صدام حسین، همه هست و نیستش را خواهد باخت. طرح سازماندهی انتحاری یا حمام خون برای اعضای پایین و فرار برای اعضای بالا، در راستای حفظ تنمۀ تشکیلات و رهبری سازمان است. طرح جبهه همبستگی نیز توجیه همین جنگ است. چرا این که فردا، وقتی آنها از آسیاب افتاد، سازمان در عراق ضربه نظامی خورد و به تبع آن ضربه، نیروهای پایین و مزاحم را قربانی

و نیروهای وفادار را به اروپا نقل و مکان داد، در گوشه و کنار، از رهبری سازمان که کاملاً ریل عوض کرده، سؤال خواهد شد، در کمینگاه عراق، چه راه حل و فرصتی را برای نجات نیروهای تان که در اصل اسیرتان بودند، در دست داشتید و چرا از ابزارهای ممکن استفاده نکردید؟! طبعاً، وی با پیشدستی، جواب انقلابی خواهد داد، قبل از انجام عملیات فروغ دوم، طرح همبستگی ملی را اعلام کردم، ولی کسی به آن نیاز پاسخ مثبت نداد، آن طرح و جبهه همبستگی، یگانه مفری و نجات سازمانم در عراق بود! بنابراین، طرح جبهه همبستگی، که امروز نه گردانندگان و نه اپوزسیون برون مرز ایرانی آن را جدی گرفته است، در آینده ای نه چندان دور، مانع از انتقاد و اعتراض مردم، روشنفکران و نزدیکان آن قربانیان خواهد شد. هر فرد سیاسی، در این شرایط حساس می فهمد، مجاهدین، با روحیات و ایدئولوژی سادیستی - مازوخیستی، یا خود در دیگران مستحیل می شوند یا دیگران را در خود استحاله می کنند و راه سومی، وجود ندارد. نگاهی به مناسبات و فرهنگ تروریستی - باجخواهی این سازمان، در بیرون از خودش و در ارتباط با آن دسته از کسان، شخصیت ها و نیروها که قادر به استحاله در این سازمان نبودند، گواه این بیماری سیاسی - روانی است. گواه این است، رهبری این جریان، با طرح جبهه همبستگی، می خواهد اهرم ضد انتقادی علیه منتقدین و معترضین به انتحار دستجمعی که در آینده به پا خواهد داشت، داشته باشد و ضمناً، هر نوع انتحار و جنایت جنگی را نه عمدی بلکه سهوی قلمداد کند! کسی که اعتقاد دارد، هر که با من نیست، دشمن من است، و این را در شعار و عمل به اثبات رسانده است، چگونه می تواند، از میان دشمنانش، جبهه همبستگی، علیه نظام جمهوری اسلامی، ایجاد کند. کسی که در سیاست و نظامی گری، معتقد به شکستن پلهای پشت سر، برای سریع تر رسیدن به قدرت است، کسی که می گوید، عضو من می بایست لم یرتابو (برگشت ناپذیر)

باشد، با چه کسی خواهد توانست همکاری کند؟! با ارباب و مزدورانش که تا کنون همکاری کرده و طرح عقد و اخوت و همبستگی بسته است؛ ولی با مخالفین و نیروهایش، تاکنون نتوانسته است. حالا هم به این نتیجه رسیده که نیروهای نظامی کار را می‌بایست در میان راه قربانی کند، وگرنه، آنان، در دنیای سیاسی فردا و بیروس کشنده تشکیلات و سازمان جدیدش خواهند بود. یک بار دیگر به عقب و به سالیانی نه چندان دور برگردیم، ببینیم، سازمان تروریستی، تا زمانی که فکر می‌کرد، راه پیشروی صاف و هموار است، چگونه برای تصاحب همه قدرت، هیچ فرصت و بهانه‌ای را به ترور شخصیتی همین اشخاص و نیروهایی که شعار طرح همبستگی را برای ترمز، پیش‌پایشان قرار داده، از دست نداده بود. کسی که با فدایی‌ترین، پخته‌ترین و صادق‌ترین نیروهای مذهبی و چشم و گوش بسته‌اش نتواند کار کند، کار یک طرفه کند، با دشمن، دشمنی که در هر کجا و در هر سر فصل به دشمنی با آنان مباحث کرده و برای حفظ نیروهایش، به آن دشمنان نیازمند بود، چگونه خواهد توانست کار سیاسی را دنبال کرده و از طریق آنان مفتری یابد. با این وصف، طرح جبهه همبستگی، می‌بایست یک اهرم ضد تبلیغاتی پس از جنایت جنگی پس از عملیات شکست خورده فروغ دوم، باشد. معهذاً، یک بار دیگر گروه‌های اپوزسیون برون و درون مرز ایرانی را از چشم رهبری سازمان تروریستی مجاهدین، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

در مورد اپوزسیون درون مرز ایرانی، سازمان تروریستی، به طور فله‌ای، بر این باور است:

"مدعیان خط استحاله، گدایان و آوارگان سیاسی داخل کشور، مرزبندی با دشمن ضد بشری را که مرز شرف و آزادی ایران است خوش نمی‌دارند و خواهان در هم ریختن آن هستند" (37)

ایدئولوژی ارباب و حذف، در مورد شخصیت های مبارز داخل کشور که مرگ و زندان شان خوب، و زنده ماندن و مبارزه شان، بد است، به عیان اعتراف دارد:

"مهدی بازرگان= خرفت سرمست(38) دکتر یزدی= فریبکار و شیاد(39)
مسعود بهنود= عزیزکرده شاه(40) حبیب الله پیمان= مهره پیشانی سفید(41)
و...".

این اندیشه و فرهنگ، در مورد شخصیت های سیاسی که در خارج از کشور با بهاء نسبی و مبارزه ای واقعی علیه نظام جمهوری اسلامی، مبارزه می کنند، معتقد است:

"ابوالحسن بنی صدر= معتاد خمینی(42) نشریه انقلاب اسلامی= خروس
نامه(43) خانابا تهرانی= حق العمل کار حرفه ای(44) علیرضا نوری زاده=
مزدور اجاره ای(45) رضا پهلوی= پسرک عقب مانده شاه مدفون(46) منوچهر
صالحی= ولگرد سیاسی(47) محمود راسخ افشار= رجاله(48) احمد سلامتین=
پاسدار سیاسی رژیم(49) علی اصغر حاج سید جوادی= تفاله سیاسی(50)
عبدالکریم لاهیجی= ورشکسته سیاسی(51) منصور فرهنگ= فاقد شرافت
اخلاقی(52) فرهاد بشارت= عنصر سفله(53) منصور حکمت= پادوی سفله و
بی مقدار(54) باقر معین= لجن پراکن(55) هوشنگ امیراحمدی= مزدور معلوم
الحال(56) فرخ نگهدار= بندباز غریب(57) پرویز اصفهانی= ساواکی شناخته
شده(58) همایون کاتوزیان= پاسدار سیاسی آخوندها(59) علی کشتگر= سینه
چاک آخوندها(60) احسان نراقی= روضه خوان و لغزخوان(61) حسین مهري=
ساواکی شناخته شده(62) بابک امیرخسروی= جاسوس اجنبی(63) نشریه صبح
ایران= ننگین نامه(64) نشریه انترناسیونال= بچه آخوندهای شبه

مارکسیست(65) نیمروز = اطلاعات آخوندها(66) کیهان لندن = پاسدار صدیق دیکتاتور(67) راه کارگر = محفل ورشکسته و ارتجاعی(68) بی بی سی = حرام لقمه(69) جبهه ملی = مجیزگویان رفسنجانی(70) کومله = جریان عشیرتی(71) فداییان خلق اکثریت = باند خیانتکار اکثریت(72) نهضت مقاومت ملی = پس مانده های ساواک شاه(73) و...!

در مورد شخصیت های فعال مبارزات خارج کشور که از سازمان مجاهدین رها شده و نسبت به اعمال و رفتار مافیایی و توتالیتر آن سازمان اعتراض دارند، القابی چون پتیاره، بی ناموس، آدم فروش، جاسوس، مزدور، خائن و تمامی القابی که مختص سازمان است، برای دفع انتقاد و مبارزه شان، به آنان نسبت داده می شود.

در مورد اعضاء و گروههایی که تن به همکاری با شورای ملی مقاومت مجاهدین ندادند، این چنین فرافکنی می شود:

"از آنجا که از مقاومت انقلابی و شورای ملی مقاومت بیرون انداخته شده اند از پیروزی ها و سرافرازی های مقاومت بیشتر از سایرین می سوزند و حسرت می خورند، بروز این سوزش فوران عفن ترین لجنزارهای آخوندی از ذهن و ضمیر آنها و این قبیل گندگاو چاله دهانی هاست". (74)

نیروی وابسته و مزدور، تروریستی و باجخواهی، سرانجام، جامه ژنده و آلوده خود را به تن همه گروههای اپوزسیون و مخالفین نظام جمهوری اسلامی می کند و می گوید:

'گروهها و سازمانهای بی هویت از انطباق فعال با شرایط سیاسی روز عاجز مانده و در کوران حوادث مضمحل می گردند و افراد وابسته به آنها هم خواه ناخواه از جریان مبارزه انقلابی خارج شده و با سرفکندگی به مرداب پاسیویته و بی عملی و سازش می غلتند". (75)

آن چه که در بالا آورده شد، مشتکی از خروار و مربوط به سرفصلی مشخص و بخشی از شخصیت ها و نیروهای اپوزسیون درون و برون مرز ایرانی علیه نظام جمهوری اسلامی بود، کسانی که به گونه ای در راه دفاع از آزادی و دموکراسی و یا هر مشکل دیگر، تنششان به تن جریان باجخواهی برخورد کرد. در مورد اعضای داخل، که این دستگاه را ظرفی برای مبارزه با استبداد انتخاب کرده بودند، وقتی داخل شدند، ناچار شدند سوگند وفاداری ابدی برای ابد ماندن در خدمت دستگاه یاد کنند (76) وضعیت هولناک زیستی و تحقیر و نقض حقوق انسانی و سیاسی، اساساً به مادون عصر برده داری بر می گردد و تصورش برای انسان زمینی بسا سخت است.

آن چه آورده شد، و بخشی دیگر نیز در "اسناد شماره یک" در انتهای فهرست اسناد، آورده خواهد شد، فرهنگ و ایدئولوژی سیستم های توتالیتر، مافیایی و تروریستی است. سازمان محوری جبهه همبستگی، اگر، با طرح جبهه همبستگی، به خواهد، از این فرهنگ و ایدئولوژی، که تنها سر سوزنی از آن اشاره رفت، دست بردارد، شیشه عمر خود را خواهد شکست!

بخش یازدهم

هنوز این سلسله نوشتار، در باب جبهه همبستگی مجاهدین، که از شماره اول این مجموعه آغاز شد، به سرانجام درخوری نرسیده و جمع بندی نشده بود که هفته قبل، توسط یکی از فراریان از جهنم رجوی که اخیراً خود را به اروپا رسانده باخبر شدم، جبهه همبستگی مجاهدین، شکست خورده و این را خود رهبری، پس از دو ماه از اعلان جبهه همبستگی، در يك نشست جمعی در عراق نزد همگان اعتراف کرد. این امر برای خود نگارنده هم جاي حیرت و شگفتی دارد. شگفتی نه از بابت شکست، این را از اول این گفتار با قاطعیت تاکید کرده بودم. شگفتی از این بابت، سازماني که در بسیاری موارد در حد يك دولت امکان و ابزار دفاع و تهاجم نامشروع در اختیار دارد، برای شاهرگهای حیاتی و سیاسی که مستقیماً به قلب و سر دستگاه خون رسانی می کند، کم آورده، باید تصورش را کرد در پایین و سرانگشتانش، تا چه میزان عاجز و درمانده و تهی است.

در آبانماه امسال، وقتی که مجاهدین طرح جبهه همبستگی برای سرنگونی جمهوری اسلامی را اعلان کردند، از همان روزهای اول و با شناختی که از ماهیت جریانات تروریستی در دست بود، آوردم که این جریان شانسی برای ادامه بقاء در دنیای امروز را ندارد و طرح جبهه همبستگی از جانب آنان، در اصل يك نوع فرار به پیش محسوب می شود. با این وجود، در گوشه و کنار، از میان روشنفکران و فعالین سیاسی، ترس و تردیدها و ایضاً شوق و ذوق هایی به چشم می خورد، مبني بر این که شاید برای اولین بار، مجاهدین به سمت مردم انعطاف

به خرج داده و اگر کارشان بگیرد، سر بعضی‌ها بی‌کلاه خواهد ماند! به باورم، حجم تبلیغات سرسام‌آوری که پشت‌جا انداختن چنین طرحی رفته بود، حداقل می‌بایست این غائله یک سال ادامه می‌یافت و اذهان ساده و فضای سیاسی را مشوش و آشفته می‌کرد. ولی خوشبختانه، حداکثر سه ماه بیشتر به درازا نکشید و آوازهای دهل‌های دروغین از صدا افتاده اند.

اگر چه شکست‌ت‌ز سیاسی برون رفت تروریسم را می‌توان به بحران عراق و 11 سپتامبر سال 2001 ربط داد، با این وجود، این دو فرعی بوده و دو عامل اصلی، همان زمان و تاریخ است که این چنین به جریانات میرا و مرتجع که در تقابل با زمان و تکامل قرار گرفته‌اند، حکم مرگ صادر می‌کند. تاریخ، برای موجودات پیر و ویرانگر، حکم مرگ صادر می‌کند و زمان، برای موجودات مرده، تجزیه هر چه بیشتر عناصر تشکیل‌دهنده آنان را به همراه دارد.

دوران، دوران افول و مرگ تروریسم است. برای تروریسم، شکست در همه جبهه‌ها و همه زمینه‌ها فرارسیده است. این تنها مورد جبهه همبستگی و فراخواندن دیگران برای نجات یا از این شاخ به آن شاخ پریدن نبود که شکست خورد، در همین یک سال اخیر، تمامی طرح‌ها و برنامه‌های مجاهدین، به شکست و افتضاح و رسوایی انجامید. از سال قبل یعنی 1380، طرح ابوغریب، یا فروش اعضاء به دولت‌های عراق و ایران، به شکست منجر شد. طرح عملیات فروغ دوم، که به عملیات انتحاری برای اعضای پایین معروف است، سازمان رزم و اهدافش افشاء شد. عملیات فرار رهبری از عراق، که در ادامه عملیات انتحاری نیروهای پایین قرار داشت، افشاء و رسوا شد. طرح فتح اروپا، که در اصل قلابی برای فرار رهبری سازمان از عراق به اروپاست، افشاء شده و شکست خورده و همین‌طور تمامی طرح‌های دیگر انتحاری و سیاسی و نظامی و جاسوسی و غیره، شکست خورده است. چرا این همه طرح، با آن همه

سرمايه هاي گزافي كه پشتش مي رود، شكست مي خورد و هر طرح ديگري كه هنوز به ذهن رهبري سازمان متبادر نشده و بر روي كاغذ نوشته نشده به شكست مي انجامد؟!

دستگاه مجاهد، با ايدئولوژي قرون وسطايي، كه در اصل اعتقادي هم به مناسبات و فرهنگ فئودالي و حتي به پايشگاه طبقاتي اش، خرده بورژوازي، ندارد، براي حفظ و كنترل اعضايش، به قوانين و مناسبات مادون برده داري، روي آورده است كه اينها در مرور زمان، تشكيلات مجاهدين را مانند عصاي موربانه خورده از درون خورده و به نقطه انفجار دروني كشانده و تنها مانده است، رهبري با تكيه بر نيروهايي كه اگر بالفعل دشمنش نباشند، دوستش هم نيستند. در طرح كمدي فتح اروپا، كه بيش از 200 تن فرماندهان سازمان به اروپا انتقال داده شده اند، نيروهاي پايين سازمان، به خوبي دريافته اند كه رهبري در هر سرفصل حساس و بزنگاه حادثه، جز فرار، هوايي ديگري در سر ندارد. بنا بر اين، نيروي پايين و ناراضي و سرخورده، جز فرار از سازمان، دغدغه ديگري در سر ندارند. حتي اگر بتوان، با همه تلقينات و تضييقات فرقه گرايانه، نيروها را هم چنان با فتواي تضاد دوران، جهاد اكبر، در زندان تودرتو و جنون آساي جنسيت، باقي داشت.

اين چنين تراوشات ذهن رهبري، كه در راستاي تحقير و تحميق و سر كارگذاشتن اعضايش به كار مي رود، رفته رفته به جانمايه و فرهنگ سازماني بدل شده و به بيرون سرايت کرده و بوي تعفنش عالمي را فرا گرفته است. اين است كه حتي جان دادنش را كسي باور و توجه نمي كند. رهبري مجاهدين، در راستاي كنترل بي دردرس و بي دغدغه اعضايش و اين كه موقعيت خويش را مادام العمر در راس سازمانش ثابت نگهدارد، مناسبات مادون حيواني و مادون برده داري را كه حتي در عالم وحوش و عصر برده داري، مرسوم نبود، در

سازمانش، برای اعضایش به کار گرفته و حاکم کرده است. پس از آن، از مدار يك سازمان فرقه اي و تروریستی، گذشته و به يك سازمان آدمکش و گروگانگیر، با فرهنگ سادیستی - مازوخیستی، بدل شده است. استفاده از احساسات مذهبی اعضا برای ابد ماندن در تشکیلات (77) تا استفاده از زندان و شکنجه های وحشیانه اي که به مرگ و ویرانی اعضا منجر شده است (78) و صدها دیوار و مانع خروج و اعمال و رفتار عصر برده داری را برای مهار و کنترل اعضا به کار گرفته است که هیچ کدام از آن روش های اختناق و ارعاب و قید و بند، در جوامع پیشرفته و عقب مانده امروزی، دیده و شنیده نمی شود.

لازم به ذکر نکته جالبی است، در کتاب "کنترل نیرو" به شرح نزدیک به 80 اهرم مهار نیرو از جانب سازمان پرداختم (79) که یکی از آن اهرم های کنترل، استفاده از نفی جنسیت بود. آن روز، یعنی در تابستان سال 1370 در گرماگرم انقلاب ایدئولوژیک درونی، رهبری سازمان، در راستای توجیه نفی جنسیت، به کرات همه انسانهای آلوده به جنسیت را حیوان خطاب می کرد و حتی اندیشه و دستاوردهای تاقونوی بشر امروزی را که به جنسیت آلوده اند، به سخره گرفته بود! طی دهه اخیر، اهرم جنسیت یا بهتر بگویم زندان جنسی، آن چنان کارایی داشت که با صرف انرژی و سرمایه گذاری کلان، شاخ و بال یافت و در راستای اخته کردن جان و تن اعضا، به دنیای حیوانات و پرندگان زبان بسته نیز سرایت کرد و سرانجام، رهبری، جنایت علیه بشریت را تا لانه حیوانات و آشیانه پرندگان نیز گسترش داد. به روایت قربانیانی که اخیراً از جهنم رجوی، فرار کرده اند، اعتراف کردند، رهبری، نه تنها مشکل لاینحل جنسی که از اول انقلاب ایدئولوژیک ضدجنسی، قولش را داده بود، حل نکرد، بلکه، به مراتب، مشکل جنسی را مابین اعضا تشدید و تحریک کرده به گونه ای که عنصر موحد و مجاهد خلق را به هم بستری با حیوانات زبان بسته کشانده و در این رابطه جدا

از قربانیان ضد جنسی که اعضای مجاهد بودند، حیوانات و پرندگان نیز مشمول این قوانین و فتاوی الهی شدند. (80) یعنی رهبری مجاهدین هم چنان که رکوردار جنایت علیه بشریت تاکنون بوده و افتخارش را کسب کرده، می خواهد در نوك پیکان جنایت علیه حیوانات و پرندگان نیز قرار گیرد، آن هم به این بهانه ضدانسانی که چرا حیوانات و پرندگان، با هم نوع خود جفتگیری می کنند!

اگر این چنین رفتارهای وحشیانه و فراطاقت انسان در مناسبات مجاهدین، که تنها به گوشه ای از آن اشاره رفت، هم چنان ادامه یابد، طبعاً تبعات و خطراتش رهبری سازمان را در آینده نیز تعقیب خواهد کرد. مثلاً یکی از بزرگترین برنامه ای که رهبری سازمان برای افراد ناراضی و سیاهی لشگرهای دستگاه نظامی در راستای سر به نیست کردنشان در دست دارد، عملیات فروغ دوم، نام دارد؛ لازم است خاطر نشان شود، اگر شکست و ناکامی عملیات فروغ اول، که در سال 1367 و ظاهراً برای تصرف تهران، برنامه ریزی شده بود، بازماندگان و ناراضیان آن جنایت جنگی را علیه رهبری جنایت، شورانده و آنان را به اعتراض و فعالیت سیاسی واداشته است، متأسفانه بایست اعتراف کرد، قربانیان و شکست خوردگان و بازماندگان عملیات انتحاری فروغ دوم، اگر که در آینده نزدیک اتفاق افتد، به کار سیاسی بسنده نکرده و در مقابل دسیسه های رهبری برای حذف جان و آرمانشان، به افراط روی خواهند آورد و به کار سیاسی صرف بسنده نخواهند کرد.

مع الوصف، در جمع بندی این سلسله نوشتار، باید خوشبین بود. خوشبین بود به نتیجه نبرد توده ها علیه تروریسم و خشونت و بنیادگرایی. اگرچه طرح جبهه همبستگی تروریسم، با آن همه قیل و قال گراننش، نتوانست دو ماه دوام آورد و سرانجام شکست خورد، باید خوشبین باشیم به آینده ای نه چندان دور، سازمان مجاهدین و سایر سازمانهای تروریستی و خشونت طلب، از صحنه نظامی و

سیاسی جهان حذف خواهند شد. اما، بیچاره انسانها، بیچاره حیوانات و بیچاره پرندگانی که قربانی خشونت سازمانها و گروههای متعصب و خشونت طلب، شده اند.

"پایان"

فهرست اسناد:

- 1- نشریه مجاهد، شماره 605، صفحه اول
- 2- همانجا، صفحه 6
- 3- همانجا، صفحه 6

- 4- همانجا، صفحه 6
- 5- نوید اخگر، سایت مهدیس، 2002/11/26 (ایشان ماموریت های مختلفی از جانب سازمان بر عهده دارد که یکی شاعر دربار مسعود رجوی است، دیگری مقابله با مخالفین سازمان و...)
- 6- گفتگو با اردشیر پرهیزگاری در آلمان، که خود یکی از قربانیان تبادل اسرا مابین مجاهدین، حکومت بعث عراق و جمهوری اسلامی ایران بود، سال 1381
- 7- سایت مهدیس، 2002/11/25
- 8- گفتگو با عباس صادقی نژاد در آلمان، از قربانیان شکنجه که مدتها زندانی سازمان بود و سرانجام پس از فرار از سازمان در خاک عراق، خود را به آلمان رسانده است، سال 1381
- 9- سایت نگاه نو، بهمن ماه 1381
- 10- نشریه مجاهد، شماره 609، صفحه آخر
- 11- سایت نگاه نو، چهارشنبه، دسامبر 2002
- 12- گفتگو با یکی از اعضای جدا شده از شورای ملی مقاومت در آلمان، تابستان 1993
- 13- کتاب "در دام عنکبوت" از نگارنده، صفحه 206، از فصل "تبعید بدون افیون"
- 14- نشریه مجاهد، شماره 608، صفحه 7
- 15- نشریه مجاهد، شماره 607، صفحه 6
- 16- نشریه مجاهد، شماره 606، صفحه 8
- 17- همانجا
- 18- نشریه مجاهد، شماره 610، صفحه اول، با عنوان "چهار ماه پس از افشای پروژه های اتمی سری رژیم آخوندی در اراک و نطنز از سوی مقاومت ایران!"
- 19- نشریه مجاهد، شماره 606، صفحه 8
- 20- سایت نگاه نو، 14 دسامبر سال 2002
- 21- نشریه مجاهد، شماره 606، صفحه 9
- 22- همانجا
- 23- نشریه مجاهد، شماره 609، صفحه آخر
- 24- نشریه مجاهد، شماره 610، صفحه 12
- 25- همانجا
- 26- نشریه مجاهد، شماره 606، صفحه 8

- 27- نشریه مجاهد، شماره 610، صفحه 3، سازمان مجاهدین در این جا افتخار می کند که برای آمریکا علیه ایران جاسوسی می کند.
- 28- سایت مهدیس، مصاحبه رضا پهلوی در بخش مصاحبه ها
- 29- نشریه مجاهد، شماره 609، صفحه آخر
- 30- سایت مهدیس، 31/ 12/ 2002، پاسخ به مطلب "آدمک برفی"
- 31- نشریه مجاهد، شماره 612، صفحه 8
- 32- سایت نگاه نو، بخش محمدحسین سبحانی، لیست اسامی 48 تن استردادای عراق به ایران
- 33- گفتگو با تعدادی از انسانهای فروخته شده توسط مسعود رجوی و صدام حسین به تهران، که پس از رهایی، آنان را در آلمان و نروژ ملاقات کردم، سال 1381
- 34- نشریه مجاهد، شماره 605، صفحه اول، سخنان مریم قجر عضدانلو که این جا نیز خود را رییس جمهور ایران می نامد!
- 35- بر فراز خلیج، صفحه 192، نشر نی، خاطرات محسن نجات حسینی
- 36- سایت اینترنتی مجاهدین، علت تعطیلی نشریه مجاهد را سال نو میلادی قید کرده است!
- 37- نشریه مجاهد، شماره 332، 1372/12/2
- 38- همانجا
- 39- نشریه ایرانزمین، شماره 49، 1374/2/21 (این نشریه ظاهراً به نام منوچهر هزارخانی منتشر می شد)
- 40- نشریه مجاهد، شماره 361، صفحه 13
- 41- نشریه ایرانزمین، شماره 62، 1374/6/13
- 42- نشریه مجاهد، شماره 612، صفحه 8
- 43- نشریه مجاهد، شماره 341، 1373/2/19
- 44- نشریه مجاهد، شماره 349، 1373/4/13
- 45- نشریه مجاهد، شماره 321، 1372/9/15
- 46- نشریه مجاهد، شماره 353، صفحه 11
- 47- نشریه مجاهد، شماره 349، صفحه 10
- 48- همانجا
- 49- نشریه مجاهد، شماره 351، صفحه 18

- 50- نشریه مجاهد، شماره 306، صفحه 17
- 51- همانجا
- 52- نشریه مجاهد، شماره 360، 1373/6/17
- 53- نشریه مجاهد، شماره 296، 1372/2/6
- 54- همانجا
- 55- نشریه مجاهد، شماره 301، 1372/3/10
- 56- نشریه مجاهد، شماره 306، 1372/4/14
- 57- نشریه مجاهد، شماره 331، صفحه 19
- 58- نشریه ایرانزمین، شماره 95، 1375/2/24
- 59- نشریه مجاهد، شماره 360، صفحه 4 و 15
- 60- همانجا
- 61- همانجا، 1373/7/25
- 62- نشریه ایرانزمین، شماره 95، 1375/2/24
- 63- نشریه مجاهد، شماره 347، 1373/13/30
- 64- نشریه مجاهد، شماره 337، 1373/1/22
- 65- نشریه ایرانزمین، شماره 48، 1374/2/14
- 66- نشریه مجاهد، شماره 354، صفحه 10
- 67- نشریه مجاهد، شماره 343، صفحه 6
- 68- نشریه مجاهد، شماره 331، 1372/11/25
- 69- نشریه مجاهد، شماره 320، 1372/9/8
- 70- نشریه مجاهد، شماره 351، صفحه 16
- 71- نشریه مجاهد، شماره 317، 1372/6/29
- 72- نشریه مجاهد، شماره 296، 1372/2/6
- 73- نشریه ایرانزمین، شماره 54، 1374/3/25
- 74- نشریه ایرانزمین، شماره 65، 1374/4/13
- 75- نشریه مجاهد، شماره 359، 1373/7/18

- 76- نشریه مجاهد، شماره 612، صفحه 6 و 7 و 20، مراسم تحلیف مجاهدان تازه پیوسته به ارتش آزادیبخش!
- 77- نشریه مجاهد، شماره 612، صفحه 6، مراسم تحلیف مجاهدین تازه پیوسته!
- 78- سایت ایران آینده، پرویز احمدی و قربان ترابی در اثر شکنجه های وحشیانه زندانبانان رجوی در عراق جان باختند، بهمن ماه سال 1381
- 79- کتاب کنترل نیرو، چاپ اول 1996، صفحه 146 تا 183
- 80- سایت نگاه نو، مقاله تکاندهنده و اعجاب آور حیوانات، مانع انقلاب ایدئولوژیک و سرنگونی، پاییز سال 1381

اسناد شماره يك:

(فرهنگ پرخاشگری و فحش نامه)

جعفر راد

مزدور ساواک شاه، دریده، مزدور کثیف، آلت فعل حقیر رژیتم آخوندی،
خر مهره فرسوده شده ساواک شاه، ظرافت شتری عمل کرد جعفر راد چشم هارا
خیره می کند، پیر جاسوس استعماری و ساواکی چند جانبه، تفاله هرز شده،
توسط سرویس های اطلاعاتی غربی و عربی و ای بسا شرقی مورد استفاده قرار
گرفته، نشریه مجاهد، شماره 309، ص 25. 1372/5/4

بنی صدر

از اعتبار جهانی مقاومت ایران در خشم و غیظ و سوزش عمیق است،
لجن پراکن، نانجیب، استحاله چی میانه باز، تشنه قدرت به هر قیمت و با هر
رذیلت، پدرش علیه مصدق دست در دربار شاه و سپهبد زاهدی و مرتجعین
مذهبی داشت، با کمال وقاحت به روی سرداران آزادی و استقلال تیغ می کشد،
در دوران شاه جز دست نوازش امثال سپهبد زاهدی و اردشیر زاهدی چیزی به
او نرسیده است، معتاد خمینی، وقاحت بنی صدر مرزهای خبائت و دنالت را
پشت سر می گذارد، شخص فرومایه، زیر علم خمینی برای ولایت فقیه سینه
چاک می کند، نشریه مجاهد، شماره 308، ص 16. 1372/4/28

بنی صدر

شهید دزد، بی شخصیت، حقیر، در مورد استقلال هارت و پورت می
کند و در مناسبات بین المللی و خارجی به موس موس کردن بسیار حقیرانه و
آویختن بدامان این و آن می پردازد تا اعماق آلوده و عجین با استحاله و وابستگی
گرایی است، ذلیل، مجیزگو، در رابطه با آمریکا از بنی صدر ادا و اطوار و
حرکات ناشایستی سر می زند که اسباب شرم ایرانی است، ابله، مضحکه،
شبردقلی خان، گربه دزد، مسخره، کارت سوخته و بلامصرف، دون کیشوت،

تفاله هضم شده شاه و شیخ را بنی صدر با ولع می بلعد. نشریه مجاهد، شماره 308، ص 4. 1372/4/28

بنی صدر

بخت برگشته، معتاد خمینی، وقتی بوی تریاک ارتجاعی را می شنود مست و مدهوش می شود، قلم سانسور، جهل و تعریف در دست دارد، هم کاسگی خود با رژیم را ماست مالی می کند، دشمن مردم ایران، لاشخور حرفه ای، چون بزمچه بالا و پایین می پرد، خر مردرند، شبدرقلی خان، وقیح، نمک شناس، بنی صدر شایسته یک کدوی زرد افتخار است. نشریه مجاهد، شماره 308، ص 16.

1372/4/28

بنی صدر

عصر فرصت طلب، هوجی، منتشر کننده خبرهای مجعول، از توبره آخوند می خورد، از آخور همداستانی با رژیم می خورد، سر از بساط خر داغ کنی در آورده و حسابی داغ خورده، شارلاتان و میانه باز، پسر خوانده خمینی، خائن، پسر خوانده کذاب خمینی، اندیشه بلاهت بار قرن، رسوا، مفتضح، وقاحت مشمئزکننده. نشریه مجاهد، شماره 296، ص 34 و 35. 1372/2/6

بنی صدر

ناکار، رذل، بنی صدر محصول بدیع تجاوز حوزه به دانشگاه، تقویم کهنه و بی حاصل، گرفتار در تنگنای عقیدتی و حساب و کتاب های ارتجاعی، طلبکار وقیح، چیزی به نام شرم و حیا نمی شناسد، در وقاحت و دریدگی گوی سبقت را از هر که به تصور آید ربوده است، شورای ملی مقاومت بنی صدر را به جرم سر و سر داشتن با خمینی اخراج کرده است و ماده ریاست جمهوری را

هم معلق گذاشته بود، اعتراض بی شرمانه بنی صدر به فرانسوی ها، حضرات هزار مدعایی مثل بنی صدر، پسر خوانده خمینی، موضع گیری ننگین، شبدرقلی «آخوند بی عمامه». نشریه مجاهد، شماره 320، ص 23. 1372/9/8

بنی صدر

در لگد مال کردن وقیحانه حقوق بشری و اصول پناهندگی سیاسی بنی صدر روی دست آخوند ها بلند شده است، نقش بنی صدر در خارجه تیز کردن کارد دژخیمان روی گلولی مجاهدان و مبارزان است. نشریه مجاهد، شماره 320، ص 23. 1372/9/8

بنی صدر

معتاد خمینی، خائن، مدعی احمق، نشخوار کننده اباطیل زنگ زده آخوندی، در رذالت و بلاهت روی دست آخوندها بلند شده است، دریدگی و رسوایی بنی صدر، زنجیر پاره کرده، رجاله وقیح، کارت سوخته. نشریه مجاهد، شماره 319، ص 20. 1372/9/1

بنی صدر

ورشکسته سیاسی، تفاله سیاسی مد نظر ساواک آخوندی، میانه باز معلوم الحال، استحالہ گر. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

بنی صدر

وقیح، پسر خوانده خمینی، وکیل آخوندهای دژخیم، بلندگوی خارج کشوری رژیم، وکیل تسخیری آخوندهای دژخیم، خزیدن مجدد به زیر قبای ننگین

آخوندها، دریده، دریدگی و دنائت، سفله، کارت سوخته رژیم. نشریه مجاهد،
شماره 301، ص 13، 1372/3/1

بنی صدر

خائن. نشریه مجاهد، شماره 321، ص 18. 1372/9/15

بنی صدر

دم و دنبالچه رژیم خمینی، معتاد خمینی. نشریه مجاهد، شماره 351،
ص 16. 1373/5/24

بنی صدر

معتاد خمینی، آلت فعل رسوای ساواک آخوندی، دم و دنبالچه
شاه و شیخ، پسر خوانده خمینی. نشریه مجاهد، شماره 344، ص 6. 1373/3/9

بنی صدر

خائن، پسر خوانده مسلکی خمینی، رذل. نشریه مجاهد، شماره
548، 1380/2/18

علیرضا نوری زاده

عنصر بی هویت، روشن فکر نما، به هر کس که استخوان به سویس
پرت کند آلبیک می گوید و دم می جنباند، مزدور کاسه لیس، مزدور اجاره ای،
لیچار بافی علیه مجاهدین، بسیار آگاه از قوانین و مقررات مزدوری، پررو، بی
شرف. نشریه مجاهد، شماره 321، ص 13. 1372/9/15

علیرضا نوری زاده

قلم به مزد، مزدور اجاره ای، مزدور رژیم شاه، نوچه مهره های
استعماری، مأمور ساواک آخوندی، جاسوس بچه شناخته شده اجنبی. نشریه
مجاهد، شماره 319، ص 20. 1372/9/1

علیرضا نوری زاده

پادوی وزارت جاسوسی آخوندها، چاکرمنش، مجیزگو، سفله. نشریه
مجاهد، شماره 548، 1380/2/11

علیرضا نوری زاده

مزدور اجاره ای. نشریه مجاهد، شماره 521، 1379/8/17

علیرضا نوری زاده

مزدور اجاره ای. نشریه مجاهد، شماره 539، 1379/12/23

علیرضا نوری زاده

تقاله شاه و شیخ، مزدور اجاره ای و همنوای پاسدار، هم ریش و هم
ریشه دژخیمان. نشریه مجاهد، شماره 527، ص 8. 1379/9/29

علیرضا نوری زاده

مزدور اجاره ای رژیم، خدمت به ساواک رژیم شاه، سرباز بدنام
وزارت اطلاعات. نشریه مجاهد، شماره 392. 1377/3/19

علیرضا نوری زاده

مزدور استیجاری اطلاعات آخوندی، ایادی شیخ و بقایای شاه امروز.
نشریه مجاهد، شماره 589. 1381/3/28

علیرضا نوری زاده از زبان و قلم محمود احمدی

پاوه گویی، مزدور اجاره ای، سیاه قلب، تداعی کننده پدیده های اجاره ای مثل اتاق و ماشین اجاره ای، جنس بنجل قطعه ای سفال و سیاه، چاله آب گندیده، خفاش، کرگدن، پست ترین لجن پراکن، پاوه سرا، چاله گنداب، دلال، حقیر، ذره ای شرف برای معامله ندارد. نشریه مجاهد، شماره 356، ص 7.

1373/7/28

احمدعلی بابایی

میانه باز. نشریه مجاهد، شماره 321، ص 18. 1372/9/15

نهضت آزادی

دارالتجاره مهندس بازرگان. نشریه مجاهد، شماره 321، ص 13.

1372/9/15

نهضت آزادی

گروه بازرگان و شرکاء، حزب باد، جریان پا به گور، خرفت و سرمست. نشریه مجاهد، شماره 332. 1372/12/2

نهضت آزادی

دارالتجاره بازرگان. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

نهضت آزادی

بازرگان و شرکا، دارالتجاره، دارای ماهیت ضد ملی، داخل ایران هیچ تشکل سیاسی به نام نهضت آزادی وجود ندارد، بازرگان مانده است و پادوهای

مانند ابراهیم یزدی، مشتی افراد پراکنده که دچار ضعف و زوال شده اند. نشریه
مجاهد، شماره 299، اطلاعیه شورای ملی مقاومت. 1372/2/27

نهضت آزادی

دار و دسته بازرگان، جماعت حسرت به دل، تیره سیاسی در حال
انقراض، تکدی کننده کسب و کار سیاسی در آستان آخوندهای خونخوار. نشریه
مجاهد، شماره 903، ص 25. 1372/5/4

حاج شانه چی

اجیر شده سفارت رژیم در فرانسه، مزدور، خبر چین، اخبار خود را به
کاردار رژیم در فرانسه می دهد. نشریه مجاهد، شماره 321، ص 18.
1372/9/15

حاج شانه چی

تفاله سیاسی مد نظر ساواک آخوندی، ورشکسته سیاسی، میانه باز
معلوم الحال، مأمور ساواک رژیم، استحالہ گر. نشریه مجاهد، شماره 306.
1372/4/14

حاجی شانه چی

در عمل کردن به قول و قرارهایش با وزارت اطلاعات آخوندها، پیش
از پیش برای رژیم تبلیغ می کند. نشریه ایران زمین، شماره 151. 1376/6/17

هاشم زاده مقیم آمریکا

مجری طرح های وزارت اطلاعات. نشریه ایران زمین، شماره 107.

1375/5/15

گروه حنیف و پیروان راه موسی

گروه های ساختگی توسط ساواک رژیم آخوندی. نشریه مجاهد، شماره

296، ص 34. 1372/2/6

ابراهیم یزدی

عنتری که لوتی اش را پیدا کرد، پاسدار سیاسی رژیم، مدافع حاکمیت

آخوندی، خوش رقصی برای آخوندها، کاسه لیس سفله. نشریه ایران زمین،

شماره 54. 1374/3/27

ابراهیم یزدی

فرصت طلب و موج سوار در اوایل انقلاب، مورد تنفر مردم، از ایرانیان برای

خزیدن به زیر قبای آخوندی دعوت می کند، مأمور رژیم برای تبلیغ علیه مقاومت

مسلحانه انقلابی، سفله سیاسی، دارای ماهیت ضد مردمی، آلت فعل حقیر، دلال

بی آبروی آخوندها، عامل سفله در دست ساواک رژیم. نشریه ایران زمین، شماره

48. 1374/2/14

ابراهیم یزدی

دلال رفسنجانی که با خفت و خواری از آمریکا دست از پا درازتر

بازگشت. نشریه مجاهد، شماره 306. 1372/4/14

ابراهیم یزدی

آخوند بی عمامه از دارالتجاره بازرگان، توسط دار و دسته رفسنجانی
جهت دلالی به آمریکا رفته، دست پرورده قدیمی آیت الله بی بی سی. نشریه
مجاهد، شماره 351، ص 20. 1373/5/24

ابراهیم یزدی

پاسدار سیاسی رژیم، بی وطن، رذل، خائن، سر سپرده به رژیم،
فریبکار و شیاده، آلت فعل حقیر، ضد ملی. نشریه ایران زمین، شماره 49.
1374/2/21

ابراهیم یزدی، نهضت آزادی

پاسدار رژیم، سفله گانی که زیر قبای آخوندها دم می جنبانند، یزدی
مهره ای در دست دیگران، کارش خدمات یا دلالی برای آخوندها است. نشریه
ایران زمین، شماره 62. 1374/6/13

جبهه ملی در اروپا

پادوی استحاله چی، مجیز گویان رفسنجانی. نشریه مجاهد، شماره
351، ص 16. 1373/5/24

احمد سلامتیان

یاوه سفله دژخیم، میانه باز فرومایه، برای دم تکان دادن برای آخوندها
خبره است، رذل، فرومایه، پاسدار سیاسی رژیم. نشریه مجاهد، شماره 351، ص
18. 1373/5/24

سعید شاهشوندی

زننده تیر خلاص به زندانیان سیاسی اعدام شده، شرکت کننده در طراحی ترور دکتر کاظم رجوی، پاسدار سیاسی رژیم، سفله. نشریه مجاهد، شماره 351، ص 18. 1373/5/24

سعید شاهسوندی

آلت فعل رژیم، شاگرد جلال اوین، بوزینه دست آموز ساواک آخوندی، جاسوس ساواک آخوندی و عضو شبکه تروریستی رژیم، دارای چهره پلید و دست های آغشته به خون. نشریه مجاهد، شماره 344، ص 6. 1373/3/9

سعید شاهسوندی

جاسوس، شاگرد جلال دست آموز لاجوردی و خامنه ای، یاره گو، عنصر پلید، 10 سال پیش برای سومین بار به دلیل فساد اخلاقی از مجاهدین اخراج شد، بی شرف. نشریه ایران زمین، شماره 52. 1374/3/11

سعید شاهسوندی

مزدور، شرکت در طراحی ترور شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی، شاگرد جلال اوین، پلیدترین خائن. نشریه مجاهد، شماره 319، ص 23. 1372/9/1

سعید شاهسوندی

شاگرد جلال، مزدور، سر در آخور ساواک آخوندی، خائن. نشریه مجاهد، شماره 296، ص 37. 1372/2/6

سعید شاهسوندی

جنس بنجل و ترشیده ساواک آخوندی، بلندگوی تبلیغاتی ساواک
آخوندی، نماینده ساواک آخوندی. نشریه ایران زمین، شماره 47، ص 4.
1374/2/7

سعید شاهسوندی

خائن کثیف، مزدور، بریده مزدور، آلت فعل رژیم، لجن پراکن، شکنجه
گر، اعدام کننده زندانیان سیاسی، شرکت در طراحی ترور دکتر کاظم رجوی،
پلید. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 15 و 5. 1373/7/25

سعید شاهسوندی

شاگرد جلااد اوین، تروریست اعزامی رژیم، خائن، زنده تیر خلاص
در زندان اوین و شرکت در طراحی ترور کاظم رجوی، مأمور شناخته شده
رژیم، خائن. نشریه مجاهد، شماره 349، ص 10 و 13. 1373/4/13

جهانگیر بهروز

آلت فعل تبلیغات آخوندی، پاسدار سیاسی رژیم، سفله. نشریه مجاهد،
شماره 351، ص 18. 1373/5/24

مسعود بهنود

پاسدار سیاسی رژیم، سفله. نشریه مجاهد، شماره 352، ص 18.
1373/5/24

مسعود بهنود

مزدوری به نام بهنود، عزیز کرده شاه، سر در آخور بی بی سی،
خدمتگزار ساواک آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 361، ص 13. 1373/8/2

مسعود بهنود

سرباز بدنام وزارت اطلاعات، خوش رقصی برای دژخیمان، مزدور
بهنود الگوی جامعه مدنی باند آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 392. 1377/3/19

دکتر بیگ باغبان ایرانی مقیم استراسبورک فرانسه

مزدور، عامل وابسته به سفارت رژیم. نشریه مجاهد، شماره 346، ص

11. 1373/3/23

نشریه نیمروز

ایادی و مزدور رژیم آخوندی، از جمله مطبوعات ساواکی شاه الهی،
دم و دنبالچه شاه و شیخ. نشریه مجاهد، شماره 344، ص 6. 1373/3/9

نشریه نیمروز

کارش پراکندن شایعه های دروغی است که در کارگاه آخوند فلاحیان به
هم بافته می شود. نشریه ایران زمین، شماره 110، ص 5. 1377/5/2

نشریه نیمروز

ننگین نامه، بلندگوی پادوهای ساواک شاه و جیره خواران وزارت
اطلاعات آخوندها، چاکری و پاسداری آخوندها. نشریه مجاهد، شماره 354، ص

10. 1374/6/14

نشریه نیمروز

قوای ذخیره رژیم خمینی، پس مانده دربار و ساواک شاه، خوراک ساز
تبلیغات رژیم آخوندی علیه مجاهدین، نشریه بقایای شاه و ساواک، دربار و
ساواک شاه در نیمروز، دریده، دروغ باف، دغل کار، پاسدار صدیق دیکتاتوری.
نشریه مجاهد، شماره 343، ص 6. 1373/3/2

نشریات نیمروز و کیهان لندن

ورق پاره بقایای ساواک شاه، دروغ پراکن رذل، عضو شرکت سهامی
مزدوران ساواک شاه و شیخ، ورق پاره، ننگین نامه. نشریه مجاهد، شماره 349،
ص 10 و 13. 1373/4/13

یکی از نویسندگان نشریه نیمروز

خالی بند، میمون، بی شرف، با دستمال ابریشمی در خدمت آوندها.
نشریه مجاهد، شماره 354، ص 10. 1373/6/14

نشریه کیهان لندن

مزدور و ایادی رژیم آخوندی، از جمله مطبوعات ساواکی شاه الهی،
دم و دنبالچه شاه و شیخ. نشریه مجاهد، شماره 344، ص 6. 1373/3/9

نشریه کیهان لندن

دریده، دروغ باف، دغل کار مدعی دموکراسی، پاسدار صدیق
دیکتاتوری. نشریه مجاهد، شماره 343، ص 6. 1373/3/2

راه کارگر

محفل ارتجاعی، لجن پراکن، مدال آزادی به رژیم و به دژخیمان می دهد، نشخوار کننده جویده های چند سال پیش خط ورشکسته استحالہ، درپوزه وقیح، خطوط و لجن پراکنی های وزارت اطلاعات رژیم را علیه مجاهدین تبلیغ می کند. دارای سیاست اولترا ارتجاعی، طلاب حوزه علمیه راه کارگر برای جلا دادن دست تکان می دهد، راه کارگر پاچه مجاهدین و شورا را به دندان می گیرد، کلاگی در حال خوردن کثافت. نشریه مجاهد، شماره 327. 1372/10/27

راه کارگر

کسانی که سال ها پیش از سقوط شاه بریده و مبارزه مسلحانه را حتی از دهن شان هم کنار گذاشته بودند، غرق در اندیشه ارتجاعی و استعماری جنسیت، خرده جریان. نشریه مجاهد، شماره 315، ص 17. 1372/6/25

راه کارگر

چیزی به نام هیأت اجرایی سازمان کارگران انقلابی «راه کارگر» چنین سازمانی اصلاً وجود خارجی ندارد چه برسد به اینکه هیأت اجرایی داشته باشد. این عنوان دهن پرکن به تعدادی بریده عقب نشسته به خارج اطلاق می شود، آنها در جبهه حکومت آخوندی هستند، محفل بریده موسوم به راه کارگر، شقه خارجی نشین دفتر سیاسی سپاه پاسداران، آخوندهای راه کارگر. نشریه ایران زمین، شماره 54. 1374/3/25

راه کارگر

محفل ورشکسته و ارتجاعی، نعل خرمرده، سفله، تیغ جلا دادن را برگردن زندانیان سیاسی تیزتر می کند، محفل متشتت، بریده از مقاومت در برابر رژیم منحط، بریده و واداده در برابر رژیم، گریز ابدی از صحنه مقاومت، پیگیر

خطوط آیت الله کیانوری، موضع گیری های سوپر ارتجاعی و مضمّن کننده، بیشتر از آخوند غارتگر کمر به بد نام کردن مقدس کارگر بسته اند، ابله شارلاتان، وقاحت شگفت انگیز، خوش رقصی، نشخوار کردن خط ورشکسته استحالته، در یوزه، گرفتن پاچه مجاهدین، فحش نامه راه کارگر محفلی که سال هاست صحنه مبارزه با رژیم آخوندی را به کلی رها کرده، دارای عمل کرد ننگین، عقب نشینی پایان ناپذیر محفل ارتجاعی راه کارگر، بریده از مبارزه انقلابی، مبلغ رژیم، آلت فعل رژیم ضد بشری، خیانتکار بزرگ و ننگین، خلق ما چنین خیانت بزرگی را هرگز نخواهد بخشید. تشخیص اش از جناح های درونی رژیم مشکل است. نشریه مجاهد، شماره 331، ص 20. 1372/11/25

راه کارگر

جماعت موسوم به راه کارگر، تسلیم طلب، سازشکار با رژیم، پاسدار سیاسی رژیم، متحد عینی رژیم، همدست رژیم. نشریه ایران زمین، شماره 47.

1374/2/7

راه کارگر

محفل ارتجاعی، آلت دست چندم آخوند. نشریه مجاهد، شماره 527، ص

1379/9/29. 8

راه کارگر

محفل ارتجاعی، موسوم به راه کارگر. نشریه مجاهد، شماره 544.

1380/1/28

شالگونی از راه کارگر

واخورده صحنه سیاسی ایران، نگران سقوط رژیم آخوندی، همدست شکنجه گران، پاسدار سیاسی آخوندها، از باند ارتجاعی راه کارگر، سینه چاک آخوندها، باند ارتجاعی، روضه خوان، لغز خوان. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 4 و 5. 1373/7/25

شالگونی

از رهبران جماعت موسوم به راه کارگر، تسلیم طلب، خائن، سازشکار با رژیم، پاسدار سیاسی رژیم، متحد عینی رژیم، همدست رژیم. نشریه ایران زمین، شماره 47، ص 4. 1374/2/7

مهدي بازرگان

خائن، بورشده، سینه چاک خیانتکار استحاله رژیم، هدف بازرگان رفع و رجوع در گل ماندگی آخوندهاست، خوش رقصی برای رژیم، حقیر، پست، بی شرم، کور عصاکش، حرص جاه و مقام گوش و چشمی برای بازرگان نگذاشته، حریص. نشریه مجاهد، شماره 903، ص 25. 1372/5/4

مهدي بازرگان

خوش رقصی تنفر انگیز برای رژیم، امیدوار به دریافت امکانات و امتیازات حقیرانه از دیکتاتوری مذهبی، دجال گری های آخوندی را بی کم و کاست تکرار می کند، دشنه دژخیمان را تیز می کند، بهانه جویی های آخوندی بازرگان و شرکا هیچ کس را در داخل و خارج از ایران نمی فریبد، سینه چاک دادن چندانش آور برای رژیم، با انواع خوش خدمتی. نشریه مجاهد، شماره 299، اطلاعیه شوراي ملي مقاومت. 1372/2/27

مهدي بازرگان

بازرگان در خفت و خواری است، خیانت پیشه، خرفت سرمست، خائن، تا فرق سر در لجنزار همرازی و همسازی با آخوندها، دست در دست آخوندهای دژخیم، فرصت طلب، ابن الوقت. نشریه مجاهد، شماره 332. 1372/12/2

مهدي بازرگان

نگران سقوط رژیم آخوندی، پاسدار سیاسی آخوندها، سینه چاک آخوندها، روضه خوان، لغز خوان و خورده صحنه سیاسی ایران. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 4 و 15. 1373/7/25

نشریه عصر امروز لس آنجلس

ننگین نامه، دم جنبانی برای دستگاه سرکوب و ترور آخوندی، رذل. نشریه مجاهد، شماره 351، ص 18. 1373/5/24

نشریه بامداد چاپ آمریکا

نگین نامه، پس مانده دیکتاتوری سابق، دم جنبانی برای دستگاه سرکوب و ترور آخوندی، رذل. نشریه مجاهد، شماره 351، ص 18. 1373/5/24

مهدي خانبابا تهرانی

عمله ولایت فقیه، لجن پراکن، تکرار کننده پاره های وزارت اطلاعات رژیم، همدهان و همدست شاگرد جلال اوین، چپ نمای درهم شکسته، یک عمر چپ نمایی کرده، تخم و ترکه سیاسی پرویز نیکخواه و محمود جعفریان و کورش لاشایی، تسلیم شده به رژیم، نمک به حرام، توده ای پیشین، نادم و به خط آمده، بلبل زبان، توده ای نادم، مزدور دهان دریده یک زمان به خط و امضای خودش

مبارزه مسلحانه را تنها مشی مبارزه با دیکتاتوری ولایت فقیه می دانست، رجاله جیب بر و کف زن حرفه ای میدان سیاست، خائن، مزدور، کلاغ دهن دریده میدان رذالت، چپ نمای نادم و درهم شکسته در باتلاق حکومت آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 351، ص 13. 1373/5/31

مهدی خانبابا تهرانی

تسلیم طلب، خائن، سازشکار با رژیم، پاسدار سیاسی رژیم، متحد عینی رژیم، همدست رژیم، از اضداد مقاومت. نشریه ایران زمین، شماره 47. 1374/2/7

مهدی خانبابا تهرانی

اراجیف ساواک آخوندی را تکرار می کند، نادم و بریده از مبارزه با شاه، بریده، تلاش برای اثبات بقای دیکتاتوری آخوندها، در 60 سالگی در معیت ساواکی و بادمجان دور قاب چینیهی آقای فلاحیان قرار گرفته. نشریه مجاهد، شماره 341، ص 6. 1373/2/29

مهدی خانبابا تهرانی

میانه باز بدنام، فسیل خارج کشوری، ساواک حکومت جلاان او را به عنوان چهره مشهور اپوزیسیون حلوا حلوا کرده، ننگ بر او برای بقایای خمینی تبلیغ کرده، رجاله، حق العمل کار حرفه ای، خائن، برنده مسابقه رذالت، کفتر باز سیاسی، تحریف گر، دروغگو، هرزه سیاسی، نشخوار کننده حرف های ساواک آخوندی، فاقد حداقل شرافت، کلاغ دهن دریده، تواب چپ گذشته خود را لجن مال کرده، خر مردرند، ابن الوقت، وقیح، بی سرپرست، درونش گندیده، سقوط و

انحطاط اخلاقی و سیاسی. نشریه مجاهد، شماره 349، ص 10 و 13.
1373/4/13

مهدی خانبابا تهرانی

لغز خوان، لجن پراکن، استقراغات شاه و شیخ را تناول می کند، لجام
گسیخته، گند گاو چاله دهان، ولگرد سیاسی، خس و خاشاک. نشریه مجاهد،
شماره 349، ص 10 و 13. 1373/4/13

مهدی خانبابا تهرانی

لنگ و لگد زن به مجاهدین، نگران سقوط رژیم آخوندی، پاسدار سیاسی
آخوندها، و اخورده صحنه سیاسی ایران، لغز خوان، روضه خوان، سینه چاک
آخوندها، از کیسه پر فتوت رادیو بی بی سی عنوان فعال سیاسی گرفته است.
نشریه مجاهد، شماره 360، ص 4 و 15. 1373/7/25

مهدی خانبابا تهرانی

پادوی وزارت اطلاعات، عامل اطلاعات آخوندی، سفله. نشریه مجاهد،
شماره 54. 1380/2/11

مهدی خانبابا تهرانی

عامل شناخته شده رژیم. نشریه مجاهد، شماره 544. 1380/1/28

رضا پهلوی

نیم پهلوی، همخواهی با دژخیمان حکومت آخوندی. نشریه مجاهد،
شماره 351، ص 18. 1373/5/24

رضا پهلوی

پسرک عقب مانده شاه مدفون، بچه، به عادت پیشین خود را پیش آیت الله لوس نموده، نفهم، شازده پسر عقب مانده، ترهاب شکنجه گران دیروز ابوی منفورش را علیه مجاهدین نشخوار می کند، پسرک عقب مانده از روز نطفه بندی سیاسی اش ضد دمکراتیک است، افسار پاره کرده. نشریه مجاهد، شماره 353، ص 11. 1373/6/7

منوچهر صالحی

عمله ولایت فقیه، لجن پراکن، تکرار کننده یاوه های وزارت اطلاعات، همدهان و همدست شاگرد جلااد اوین، هم جبهه و هم زبان با فرستنده بقایای ساواک شاه، زنجیر پاره کرده، مزدور ساواکی آخوند. نشریه مجاهد، شماره 352، ص 13. 1373/5/31

منوچهر صالحی

تنگ بر او، میانه باز بدنام، ساواک حکومت جلاادان او را به عنوان چهره مشهور اپوزیسیون حلوا حلوا کرده، فسیل خارج کشوری، معلوم الحال، ریش بزی، رجاله، برای بقایای خمینی تبلیغ کرده، خدمات گرانبهایی برای وزارت اطلاعات رژیم و سفارتش در آلمان می کند، پادوی ساواک آخوندی، حق العمل کار حرفه ای، صادق و وفادار نسبت به آخوندها، فاقد یک ارزن شرف، خائن، ولگرد سیاسی. نشریه مجاهد، شماره 349، ص 10 و 13. 1373/4/13

محمود راسخ افشار

عملة ولایت فقیه، لجن پراکن، تکرار کننده یاوه های وزارت اطلاعات، هم دهان و هم دستان شاگرد جلااد اوین، مزدور، پرچین نشین و ولگردی در سواحل فرنگ، نادم و به خط آمده، هم جبهه و هم زبان با فرستنده بقایای ساواک شاه، زنجیر پاره کرده. نشریه مجاهد، شماره 352، ص 13. 1371/5/31

محمود راسخ افشار

برای بقایای خمینی تبلیغ کرده، فسیل خارج کشوری، ننگ بر او، رجاله، حق العمل کار حرفه ای، میانه باز بد نام، ساواک حکومت جلاادان او را به عنوان چهره مشهور اپوزیسیون حلوا حلوا کرده، خائن، ولگرد سیاسی. نشریه مجاهد، شماره 349، ص 10 و 13. 1373/4/13

رادیو بی بی سی

پس مانده های شاه و شیخ در آیت الله بی بی سی پیوند می خورد، رادیو معلوم الحال، رذل، سانسورگر، تحریف گر، هم زبان با آخوندهای گند گاو چاله دهان، آیت الله رسوا، دزد ناشی، سرچشمه سیاسی و تاریخی شاه و شیخ، افسار پاره کرده، لجن پراکن. نشریه مجاهد، شماره 353، ص 11. 1373/6/7

رادیو بی بی سی

بی بی سی به این حقیقت تصریح کرد که هیچ چیز بیشتر از اعلام حمایت از مجاهدین مقامات ایران را خشمگین نمی کند. نشریه ایران زمین، شماره 54. 1374/3/25

رادیو بی بی سی

آخوندها و دادن تنفس مصنوعی به آخوندها، روباه استحاله. نشریه
مجاهد، شماره 360، ص 4 و 15. 1373/7/25

رادیو بی بی سی

حرام لقمه، نشخوار کننده همه اباطیل آخوندی علیه مجاهدین. نشریه
مجاهد، شماره 320، ص 23. 1372/9/8

رادیو بی بی سی

بلند گوی لجن پراکن، امداد رسانی تبلیغی برای آخوندها، استاد کهنه
کار روزنامه های آخوندی، بی بی سی هیچ آدم باشرفی را پیدا نکرده تا حاضر
شود نسبت به زنان مجاهد بی حرمتی روا دارد، آیت الله بی بی سی از طردشدگی
و بایکوت خود توسط مجاهدین و مقاومت ایران می سوزد، امداد رسان
آخوندهای خون آشام، جام جهان نمای رذالت، بلند گوی جلادان. نشریه ایران
زمین، شماره 52. 1374/3/11

رادیو بی بی سی

رذیلت پیشه، در نهایت رذالت، آیت الله کهن استعماری، رذل و کینه
توز، نشخوار کننده حرف های رفسنجانی، آیت الله معلوم الحال، طالع بین و یاوه
گو، مار زخم خورده، استاد سانسور و جعل و لاپوشانی، نشخوار کننده دروغ ها
و مجعولات، بوق بدنام استعماری. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 19.
1372/4/14

رادیو بی بی سی

بخش فارسی معلوم الحال. نشریه مجاهد، شماره 301، ص 13.

1372/3/10

رادیو بی بی سی و گردانندگان

هم درد و هم نوا با رژیم ضد بشری، خر مردردنی سخیف، یک پرس
لجن و کثافت خالص از جعل و دروغ را با اشتهای وافر می بلعد، تیم آخوندهای
انگلیسی تبار، نشخوار کننده خزعبلات زنگ زده آخوندی، دریده، بلند گوی
منفورترین دیکتاتوری معاصر، شغالان ارتجاعی و استعماری و جاسوس بچه
ها، هیستری و افسار گسیختگی آیت الله بی بی سی، بنگاه معلوم الحال، تا فرق
سر در لجن آخوندها، در مسابقات رذالت از آخوندها هم جلو زده. نشریه مجاهد،
شماره 319، ص 21. 1372/9/1

بخش فارسی رادیو بی بی سی

تکرار کننده تره‌باب آخوندی، آیت الله بی بی سی، مرجع تقلید آخوندها.
نشریه مجاهد، شماره 322، ص 17. 1372/9/15

افراد مصاحبه شونده با رادیو بی بی سی در مورد صلح ایران و عراق

ولگردان سیاسی خارجه نشین، اجامر و اوباش. نشریه مجاهد، شماره
360، ص 4. 1373/7/25

پناهنده ای در هلند به نام اسد الله حاجی ملک

دلالت لانه جاسوسی رژیم، خائن، تشویق کننده افراد به جاسوسی برای
لانه و جنایت، پادو و مزدور کثیف سفارت مزدور. نشریه مجاهد، شماره 32،
ص 22. 1372/9/8

پناهنده ای در سوئد به نام جمشید نجاتی

مزدور رژیم جنایتکار، خود فروخته، مدافع خط خائنانه بازگشت

پناهندگان سیاسی، خائن. نشریه مجاهد، شماره 32، ص 22. 1372/9/8

فداییان خلق اکثریت

ردالت پیشه، فرومایه، جریان منحط اکثریت، مثل گوسفند دنبال حزب
توده راه افتاده، خائن، ضد میهن، مبلغ سازشکاری و تسلیم طلبی مقابل رژیم،
سردر آخور ارتجاع قرون وسطایی، سازشکار، تسلیم طلب، خیانت پیشه، نان به
نرخ روز خور، فرصت طلب، مأموریت اصلی اکثریت مقابله با جنبش ترقی
خواه واقعی است، دار و دسته فرصت طلب و ریاکار. نشریه مجاهد، شماره
300، ص 19، به قلم مهدی سامع. 1372/3/3

فداییان خلق اکثریت

فسادهای ناشی از باند بازی و دیگر مفاسد مالی، اخلاقی، امنیتی و
تشکیلاتی، وحدت عمل استراتژیک اکثریت با رژیم به تکامل قطعی رسیده، سر
اصلی این نمایش های رسوا «تلاش های اکثریت»، به لانه های ترور و آدم کشی
رژیم وصل است، شاخک های جمهوری خون... . نشریه مجاهد، شماره 331،
ص 19، به قلم محمدرضا روحانی. 1372/11/25

فداییان خلق اکثریت

خیانتکاران اکثریتی، باند خیانتکار اکثریت. نشریه مجاهد، شماره 296،

ص 36. 1372/2/6

فداییان خلق اکثریت

گرچه رقصانی، شکله بازی در آوردن، حداقل شعور را برای دیگران قائل نیست، شلخته، مظلوم نمایی. نشریه مجاهد شماره 330، ص 10، به قلم محمد رضا روحانی. 1372/11/18

فداییان خلق اکثریت

عقدہ های حقیر آخوندی اکثریتی، هرزه نگار، خائن عقدہ ای، دارای ید طولانی در خیانت، خائن، تسلیم شده، پدیده تنفر انگیز، خیانتکار عقدہ ای از نوع آخوند اکثریتی، زشتی و پلشتی خاص خود را دارد، منحط، حقیر، ذات پرونوگراف، برای یک زندگی حقیرانه و خائنانه زیر قبای آخوندها زنجیر پاره می کند، علمای حوزه علمیه اکثریت. نشریه مجاهد، شماره 320، ص 22. 1372/9/8

فداییان خلق اکثریت

جاسوسان اکثریتی، باند اکثریت، باند جاسوسان اکثریت. نشریه مجاهد، شماره 544. 1380/1/28

نشریه کار اکثریت

باند خائن اکثریت، آخر خط در یوزگی، خائن، ذوب کامل در استبداد آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 441. 1378/3/4
مجید بازگونه (عضو جدانشده از سازمان)
شاگرد جلد، مزدور، لجن پراکن، سر در آخور ساواک آخوندی، خائن.
نشریه مجاهد، شماره 296، ص 37. 1372/2/6

مجید بازگونه

مزدور، خائن کثیف، بریده مزدور، پلید، آلت فعل رژیم، ننگ بر تو، عنصر پست و خائن، در اجزار همکاری با رژیم فرو رفته، بی شرم، بی شرف، لجن پراکن (اکثر ناسزاهایی که به مجید بازگونه خطاب کرده اند از زبان خواهر و برادرش علیه او نوشته اند). نشریه مجاهد، شماره 360، ص 15 و 5.

1373/7/25

مجید بازگونه

پاسدار رژیم، برگ سوخته رژیم، مزدور، خیانتکار و بریده مزدور. نشریه مجاهد، شماره 299، ص 16. 1372/2/27

رضا تویسرکانی (عضو جدانشده از سازمان)

شاگرد جلد، مزدور، لجن پراکن، سر در آخور ساواک آخوندی، خائن. نشریه مجاهد، شماره 296، ص 37. 1372/2/6

رضا تویسرکانی

پاسدار رژیم، برگ سوخته رژیم، مزدور، خیانت کار و بریده مزدور. نشریه مجاهد، شماره 299، ص 16. 1372/2/27

رضا تویسرکانی

فاسد الاخلاق، رذل، خائن، بریده مزدور، خائن کثیف، لجن پراکن. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 5. 1373/7/25

رضا تویسرکانی

مزدور فاسد الاخلاق، تجاوز به دختر خردسال، له ننگ. نشریه مجاهد،

شماره 364، ص 11. 1373/8/23

کمال رفعت صفایی(شاعر و عضو جدانشده از سازمان)

لجن پراکن، مزدور، سر در آخور ساواک آخوندی، خائن. نشریه

مجاهد، شماره 296، ص 37. 1372/2/6

کمال رفعت صفایی

مزدور رژیم، پاسدار سوخته رژیم، خیانتکار و بریده مزدور. نشریه

مجاهد، شماره 299، ص 16. 1372/2/27

کوکب طالبی(عضو جدانشده از سازمان)

لجن پراکن، مزدور، سر در آخور ساواک آخوندی، خائن. نشریه

مجاهد، شماره 296، ص 37. 1372/2/6

کوکب طالبی

پاسدار رژیم، برگ سوخته رژیم، مزدور، خیانتکار و بریده مزدور.

نشریه مجاهد، شماره 299، ص 16. 1372/2/27

جمشید تفریثی(عضو جدانشده از سازمان)

مزدور سارق و دزد. نشریه مجاهد، شماره 296، ص 37. 1372/2/6

جمشید تفریثی

خائن به غایت دروغ پرداز. نشریه ایران زمین، شماره 95.

1375/2/24

علی میلانچی وکیل در هامبورگ

مزدور رژیم خمینی، کارشکنی و ایجاد مانع برای ثبت رسیدن پناهندگی
افراد. نشریه مجاهد، شماره 321، ص 19. 1372/9/15

محمد مهدی جعفری از نهضت آزادی

رابط وزارت اطلاعات رژیم با میانه بازان خارج کشور. نشریه مجاهد،
شماره 321، ص 18. 1372/9/15

حمید هندی از کشور دانمارک

مزدور رژیم جنایتکار، جاسوس، عضو شبکه تروریستی رژیم در
دانمارک، پیش برنده خط خائنانه بازگشت. نشریه مجاهد، شماره 320، ص 22.
1372/9/8

احمد انوری

به زیر قبای ملاخزیده، عامل علنی ساواک آخوندی، مزدور. نشریه
مجاهد، شماره 321، ص 13. 1372/9/15

علی اصغر حاج سید جوادی

تفاله سیاسی مد نظر ساواک آخوندی، ورشکسته سیاسی، استحالہ گر،
میانه باز. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

عبدالکریم لاهیجی

تفاله سیاسی مد نظر ساواک آخوندی، میانه باز معلوم الحال، استحالہ
گر، ورشکسته سیاسی. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

عبدالکریم لاهیجی

تکرار کننده یاوه های آخوندها علیه مجاهدین و مقاومت، آلت فعل سیاست های از ما بهتران، استحاله چی فرومایه، فاقد حداقل شرافت، لجن پراکن علیه مجاهدین، دروغگو و تهمت زن، وقیح، رذل، با رذیلت تمام حرف می زند، پادوی استعمار، یقه دران شبه آلترناتیو وابسته گرا، دارای فرهنگ لمپنی، سفله، کارت سوخته. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 5. 1373/7/25

منصور فرهنگ

پاسدار سیاسی رژیم، ابزار پوسیده و زنگ زده رژیم، توسط آیت الله بی بی سی به عنوان استاد دانشگاه رنگ آمیزی شده، پاسدار سیاسی تمام عیار مانند آخوندهای عقب مانده و بی سواد پرت و بی منطق حرف می زند، پاسدار سیاسی حکومت ننگین آخوندها، آلت دست وزارت اطلاعات، از انزوا و طرد بین المللی دیکتاتوری مذهبی و تروریستی، پاسدار پرفسور بی فرهنگ جگر سوخته. نشریه ایران زمین، شماره 151. 1376/6/17

منصور فرهنگ

پاسدار بروفسور بی فرهنگ جگر سوخته. نشریه ایران زمین، شماره 151. 1376/6/17

منصور فرهنگ

استحاله چی، دم و دنبالچه رژیم آخوندی، لجن پراکن، فاقد شرافت اخلاقی. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 5. 1373/7/25

بخش فارسی رادیو فرانسه در مورد پخش خبر تغییر مسئول اول در سازمان مجاهدین با توسل به جعل و تحریف به آخوندهای عقب مانده و جلاد خوش خدمتی کرده، یاوه های مسخره آخوند خاتمی را تکرار و از هیچ رسوایی و فضیحتی ابا نمی کنند، رنگ دلارهای نفتی دهان دست اندرکاران این رادیو را آب انداخته، مختصر پرنسیب ظاهری خبر نگاری را هم فراموش کرده اند. نشریه ایران زمین، شماره 151. 1376/6/17

رادیو و گروه اتحادیه میهنی کردستان عراق

لجن پراکن، خوش رقصی مضمّن کننده و رذیلانه برای آخوندها، دم جنباندن برای ارباب ورشکسته مثل ساواک آخوندی برای امنیت ایران دل می سوزاند، علیه مجاهدین نشخوار می کند، مزدور استیجاری، دزد، غارتگر، تجاوزکار، مورد تنفر اغلب مردم کردستان عراق در مزدوری و جنایتکاری و وقاحت سر آمد است، در منتهای ناجوانمردی و دنائت. نشریه مجاهد، شماره 1372/3/21. 304

اتحادیه میهنی کردستان عراق

دم جنبانی مضمّن کننده برای رژیم، هم دهانی و قیحانه با آخوندهای خونخوار، بلندگوی محلی رژیم آخوندی، لجن پراکن، دنائت، دم جنباندن مضمّن کننده، هم صدایی با آخوندهای خونخوار، خوش خدمتی به رژیم، مزدوران استیجاری، رذل. نشریه مجاهد، شماره 301، ص 27. 1372/3/10

مرتضی حمزه لویبیان (عضو جدا شده از سازمان)

مزدور رژیم، پاسدار و برگ سوخته رژیم، بریده مزدور و خیانت کار.

نشریه مجاهدن شماره 299، ص 16. 1372/2/2

مرتضی حمزه لوییان

موجود کثیف، فاقد صلاحیت اخلاقی، همدست شاگرد جلااد اوین. نشریه

مجاهد، شماره 364، ص 11. 1373/8/23

در مورد گروه ها و شخصیت های اپوزسیون خارج از کشور که به ازدواج مسعود رجوی با مریم فجر عضدانلو انتقاد کردند

دیدگاه کور و کبود، جبه متحدان عینی رژیم پلید آخوندی، از آنها بلحاظ مبارزاتی و سیاسی مرداری بیش باقی نمانده، لجن پراکن، روسیاه، ذلیل، خوار، بور، در گنداب و اندیشه های منحط فرو رفته و در حضيض خود باختگی در فرنگ ذوب شدند. نشریه مجاهد، شماره 315، ص 17. 1372/6/15

در مورد گروه های اپوزسیون منتقد به انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین

هم زبان با آخوندهای گند گاو چاله دهان، لجن پراکنی، بور و خفیف، سرفکنده، یاوه، ذوب و لجن مال شده و در محاق فرورفته. نشریه مجاهد، شماره 317، ص 19. 1372/6/9

کومه له

جریان عشیرتی، مادون سرمایه داری، سران این عشیره دارای عقده های حقارت هستند، لجن پراکن، همراستای لجن پراکنی آخوندها و هرزگی پادوهای ساواک، عقب مانده، از پروسه اضمحلال خودش عبرت نگرفته، یاوه سرا، جریان عشیرتی و قرون وسطایی، این گروه از مادون سرمایه داری جیغ بنفش سوسیالیستی و کمونیستی می کشد، رهبران کومه له با چه فضیحتی رسماً برینند، لغزخوان، دارای مواضع ننگین، دم جنبانی برای آخوندها، بی پر نسیب

عشیرتی که نه بد و بیراه گفتنش و نه تعریف کردنش هیچ ارزش سیاسی ندارد،
سر مردم کردستان را می برند. نشریه مجاهد، شماره 317، ص 19.

1372/6/29

فرهاد بشارت از حزب کمونیست کارگری

مشکوک، لجن پراکن، مودی، رذل، جاده صاف کن تروریسم رژیم
خمینی، عنصر سفله، دارای قیافه مضحک رئیس کل پناهندگان کره ارض و
سیارات و بلاد آسمانی، لمیده در استراحتگاه های سوئد، در آوردن ادا و
اطوارهای صد من یک غاز مبنی بر رهبری کل پرولتاریای جهانی، نشخوار
کننده لاطائلات زنگ زده در مورد انقلاب درونی مجاهدین، متحد عملی رژیم
خمینی، پادوی سفله و بی مقدار، دیدگاه های فرهاد بشارت و موضع گیری
هایش، استفراغات و شکر خوردن های فرهاد بشارت! نشریه مجاهد، شماره

296، ص 36. 1372/2/6

فرهاد بشارت

بریده روشن فکر نما، نشخوار کننده استفراغات بهشتی و لاجوردی و
کیانوری و باند خیانتکار اکثریت. نشریه مجاهد، شماره 296، ص 36.

1372/2/6

فرهاد بشارت

هماهنگ با توطئه های عوامل شبکه جاسوسی و تروریستی ساواک
آخوندی در ترکیه، هلند، سوئد، کانادا، توهم رهبری کارگران و پناهندگان کره
ارض و سایر کرات سماوی را دارد، گنده گویی های صد من یک غاز می کند،
گاو چاله دهانی های یک طویله آخوند را یک تنه نشخوار می کند، نوشته های

فرهاد بشارت(استفراغاتی که یک رفلکس طبیعی پس از نشخوارهای پی در پی است، می باشد!) بدون کمترین توهین و زشت گویی در میان باشد، حیف است عنوان افتخاری پاسدار سیاسی رژیم خمینی را نداشته باشد. نشریه مجاهد، شماره 342، ص 6. 1373/2/26

منصور حکمت

لجن پراکن، پادوی سفله و بی مقدار، بریده روشن فکر نما. نشریه مجاهد، شماره 296، ص 36. 1372/2/6

باقر معین

مستخدم به نگاه بی بی سی، دلبرایی از آخوندها. نشریه مجاهد، شماره 306. 1372/4/14

باقر معین

یکی از عمله و اکره دستگاه بی بی سی، پیش خدمت بی بی سی، مزدور، مزد بگیر، لجن پراکن، دست های جلاد را می شوید. نشریه مجاهد شماره 301، ص 13. 1372/3/10

هوشنگ امیر احمدی

دلال و مزدور رژیم خمینی، دجال بازی، مزدور معلوم الحال. نشریه مجاهد، شماره 306. 1372/4/14

خلعتبری، رئیس انجمن فرهنگی شهر لیون فرانسه

عامل رژیم، مزدور. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

هادی شمس حائری (عضو جداشده از سازمان)

جاسوس رژیم، بریده مزدور (کتاب شمس حائری... لجن نامه مزدور

شمس حائری). نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

هادی شمس حائری

آلت فعل شبانه روزی وزارت اطلاعات رژیم. نشریه ایران زمین،

شماره 52. 1374/3/11

هادی شمس حائری

مأمور شناخته شده رژیم، خائن، اضعاد مقاومت، ولگرد سیاسی. نشریه

مجاهد، شماره 349، ص 10 و 13. 1373/4/13

هادی شمس حائری

جنس بنجل و ترشیده ساواک آخوندی، بلند گوی تبلیغاتی ساواک

آخوندی، نماینده ساواک آخوندی. نشریه ایران زمین، شماره 47، ص 4.

1374/2/7

هادی شمس حائری

لجن پراکن، مزدور، آلت فعل ساواک آخوندی. نشریه مجاهد، شماره

337، ص 9. 1373/1/22

هادی شمس حائری

بریده مزدور افشا شده، دارای ارتباطات آلوده با مأمور ساواک
آخوندی، پاسدار رژیم، برگ سوخته رژیم، مزدور رژیم، خائن، بریده مزدور،
مزدور خود فروخته. نشریه مجاهد، شماره 299، ص 16. 1372/2/27

هادی شمس حائری

مزدور معلوم الحال، بریده، خود فروش، پست فطرت، لجن پراکن،
سرباز مجاهدین در عراق. نشریه مجاهد، شماره 364، ص 13. 1373/8/23

هادی شمس حائری

خائن، بریده مزدور، خائن کثیف، مزدور حقیر پلید، لجن پراکن. نشریه
مجاهد، شماره 360، ص 15 و 5. 1373/7/25

امر الله ابراهیمی (عضو جدا شده از سازمان)

بریده مزدور. نشریه مجاهد، شماره 306، ص 17. 1372/4/14

امر الله ابراهیمی

خائن، بریده، مزدور، کثیف، پلید، لجن پراکن. نشریه مجاهد، شماره
360، ص 15 و 5. 1373/7/25

امر الله ابراهیمی

بریده، در خدمت ساواک خمینی، پست فطرت، خود فروش، بریده
مزدور. نشریه مجاهد، شماره 364، ص 13. 1373/8/23

محمد مهدی جعفری

فرستاده وزارت اطلاعات، نزدیک به دارالتجاره بازرگان، مزدور.

نشریه مجاهد، شماره 306. 1372/4/14

محمد مهدی جعفری

مزدور، فرستاده ساواک آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 320، ص 23.

1372/9/8

غلام حسین شیر علی (عضو جدا شده از سازمان)

بریده، همکاری با تروریست نفوذی جمشید عابدی، خودفروش، پست

فطرت، لجن پراکن. نشریه مجاهد، شماره 364، ص 11. 1373/8/23

مینا ربیعی (عضو جدا شده از سازمان)

علیا مخدره مورد استفاده رژیم قرار دارد، خوش خدمتی برای رژیم.

نشریه مجاهد، شماره 364، ص 11. 1373/8/23

حیدر بابایی (عضو جدا شده از سازمان)

بریده. نشریه مجاهد، شماره 364، ص 12. 1373/8/23

اصغر کامیاب (عضو جدا شده از سازمان)

بریده. نشریه مجاهد، شماره 364، ص 12. 1373/8/23

اصغر برزو (عضو جدا شده از سازمان)

انتخاب شده توسط ساواک آخوندی، دارای رابطه مشکوک. نشریه

مجاهد، شماره 364، ص 12. 1373/8/23

نوروز علی رضوانی (عضو جدا شده از سازمان)
فرد اخراجی، (تا این تاریخ سنگین ترین اتهام مستقیم سازمان به وی فقط
اخراجی بوده ولی بعدها به واسطه مطالبی که وی نشر داد بدترین دشنام ها به
وی داده شد). نشریه مجاهد، شماره 364، ص 12. 1373/8/23

نوروز علی رضوانی
مجری طرح های وزارت اطلاعات رژیم. نشریه ایران زمین، شماره
107. 1375/5/15

نوروز علی رضوانی
آشغال آرشیو آدم های از این جا مانده و از آن جا رانده، مزدور بریده
موزی ساواک آخوندی. نشریه ایران زمین، شماره 48. 1374/2/14

نحوه برخورد با افراد جدا شده از سازمان و انتشار نامه های کذب
در برابر اراجیف آخوندی تک تک شما (افراد جدا شده) جز با زبان
گلوه و آتش پاسخی ندارم و نخواهم داشت... بدانید که ممانعت رهبری نبود خودم
جزای تک تک شما را کف دستتان می گذاشتم. نوشته نوروز علی رضوانی به
تاریخ 1370/9/26، نشریه مجاهد، شماره 364، ص 13. 1373/8/23

فریدون آرنور از حزب دمکراتیک مردم ایران
ذره ای شرم در وجودش نیست، بیشرمی باور نکردنی، ننگین، تملق
شرم آور و مشمئز کننده، توده ای خرفت و حقیر، در یوزگی سیاسی کاملاً حقیر و
ذلیل رژیم آخوندی، پس مانده حزب توده، در یوزه، رذل، فرصت طلب، خائن.

نشریه مجاهد، شماره 300، ص 19. نقل از نشریه شورا، به قلم ایرج شکری. 1372/3/3

فرخ نگهدار

بندباز غریبی که در نابود کردن جنبش پر اعتبار و آرمانگرای فدایی یک تنه نقشی بی مراتب مؤثرتر از کمیته مشترک و مأمورین زندان اوین بازی کرده است، آتش بیار معرکه آدم کش های رژیم، تاریخ مصرفش گذشت و بیکار و فراری شد، منتظر خدمت رژیم ولایت فقیه، دستگاه فرخ نگهدار دو کلید دارد یکی در جیب اوست و دیگری در اختیار دستگاه های امنیتی رژیم، شاخک های جمهوری خون... نشریه مجاهد، شماره 331، ص 19. به قلم محمدرضا روحانی. 1372/11/25

فرخ نگهدار و اکثریت

خائن، آلت فعل و تبلیغ گر رژیم ضد بشری، دارای فصاحت های بهت انگیز. نشریه مجاهد، شماره 331، ص 20. 1372/11/25

نیروهای چپ و دموکرات

منتظر خدمت رژیم ولایت فقیه، جاسوس اخراجی رژیم... نشریه مجاهد، شماره 331، ص 19. به قلم محمدرضا روحانی. 1372/11/25

اکثریت (به هنگام انتصاب مریم قجر عضدانلو به ریاست جمهوری ایران!)

باند منفور اکثریت، خائن اکثریتی، تفاله، افسار پاره کرده، هرزه درایی وقیح، نشخوار کننده خط به خط و کلمه گند گاو چاله دهانی های آخوند خانه های فاسد رژیم، آلت فعل سیاسی و اطلاعاتی رژیم، فرهنگ و ایدئولوژی پلید آخوندی

تا مغز استخوان این ارادل نفوذ کرده، لودگی ارادل اکثریتی، وحش و سرکوب
گر، منتهای وقاحت در تبلیغ خطوط ساواک آخوندی، دریدگی مشمنز کننده، لجن
پراکن، زنجیر پاره کرده. نشریه مجاهد، شماره 319، ص 20. 1372/9/1

در مورد مخالفین سازمان و منتقدین

جبهه مقاومت... خس و خاشاک ها و... را همراه کف های آلوده و عفن
به کناره ساحل می ریزد. نشریه مجاهد، شماره 349، ص 10 و 13.
1373/8/23

مخالفین سازمان (گروه های دیگر)

اضداد مقاومت، آلت فعل روسیاه رژیم، رژیم آنها را به... خریده، خوش
خدمتی خائنانه برای آخوندها می کنند، مجیز گوی رژیم. نشریه ایران زمین،
شماره 65، ص 4. 1374/9/13

عباس فلاح خیر اندیش (عضو جدا شده از سازمان)

سوژه ساواک آخوندی، مزدور، بریده، مجهول الهویه، خود فروش، پست
فطرت، پست کردن شرم آور به همسنگران. نشریه مجاهد، شماره 364، ص
13. 1373/8/23

محمدتوفیق اسدی (عضو جدا شده از سازمان)

بریده، مزدور مجهول الهویه، خود فروش، پست فطرت. نشریه مجاهد،
شماره 364، ص 13. 1373/8/23

مرتضی صیادپور (عضو جدا شده از سازمان)

بریده، خود فروش، پست فطرت، در خدمت دشمن. نشریه مجاهد،

شماره 364، ص 13. 1373/8/23

حسین رستمی (عضو جدانشده از سازمان)

از ترس قالب تهی کرده، بریده، پست فطرت، خود فروش، به خدمت

دشمن در آمده. نشریه مجاهد، شماره 364، ص 13. 1373/8/23

پرویز اصفهانی

در خدمت ساواک مخوف آریامهری. نشریه مجاهد، شماره 354، ص

10. 1373/6/14

پرویز اصفهانی

ساواکی شناخته شده. نشریه ایران زمین، شماره 95. 1375/2/24

پرویز اصفهانی

از جمله فاسدترین جانیان رژیم شاه، خائن، نشریه مجاهد، شماره 349، ص 10

و 13.

همایون کاتوزیان

واخورده صحنه سیاسی ایران، پاسدار سیاسی آخوندها، روضه خوان،

لغز خوان، نگران سقوط آخوندها، سینه چاک آخوندها. نشریه مجاهد، شماره

360، ص 4 و 15. 1373/7/25

علی کشتگر

واخورده صحنه سیاسی ایران، پاسدار سیاسی آخوندها، روضه خوان، لغز خوان، سینه چاک آخوندها، نگران سقوط آخوندها. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 4 و 15. 1373/7/25

علی کشتگر

خائن، مدافع کنار آمدن و سازش با رژیم، پاسدار سیاسی رژیم، متحد عینی رژیم جنایتکار آخوندها، دم و دنبالچه رژیم، همدست و سرانگشت رژیم. نشریه ایران زمین، شماره 47. 1374/2/7

نهضت مقاومت ملی

پس مانده های ساواک شاه. نشریه ایران زمین شماره 54. 1374/3/25

نشریه انترناسیونالیسم

عقب مانده سیاسی، بچه آخوندهای شبه مارکسیست. نشریه ایران زمین شماره 48. 1374/2/14

پرویز یعقوبی (عضو جدا شده از سازمان)

پاسدار رژیم، برگ سوخته رژیم، مزدور، بریده مزدور، خیانتکار. نشریه مجاهد، شماره 299، ص 16. 1372/2/27

پرویز یعقوبی

مزدور حقیر پلید، خائن کثیف، بریده مزدور، خائن، لجن پراکن، ساواک آخوندی اطلاعاتیه اش را به او دیکته کرده. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 15 و 5. 1373/7/25

احسان نراقی

پاسدار سیاسی آخوندها، و اخورده صحنه سیاسی، سینه چاک دادن برای آخوندها، روضه خوان و لغز خوان، نگران سقوط آخوندها. نشریه مجاهد، شماره 360، ص 15. 1373/7/25

احسان نراقی

جنس بنجل و ترشیده ساواک آخوندی، بلندگوی تبلیغاتی ساواک آخوندی، نماینده ساواک آخوندی. نشریه ایران زمین، شماره 47، ص 4. 1374/2/7

فریدون گیلانی (عضو جدانشده از شوراي ملي مقاومت)

لجن پراکن، دروغگوی حیرت آور، نافی مطلق ارزش ها و واقعیت ها، خود فروش سیاسی، سگ زنجیری که زنجیر پاره کرده، او دیگر فاقد هرگونه پرنسیبی است، عنصر خود فروخته، حقیر، در مقابل دشمن زانو زده، حقیر و بی پرنسیب، دهان آلوده، عنصر همه چیز باخته و هویت فروخته. نشریه ایران زمین، شماره 95. 1375/2/24

فریدون گیلانی

مجری طرح های وزارت اطلاعات رژیم. نشریه ایران زمین، شماره 107. 1375/5/15

کریم حقی (عضو جدانشده از سازمان)

مجری طرح های وزارت اطلاعات رژیم. نشریه ایران زمین، شماره

107. 1375/5/15

کریم حقی

مزدور ساواک آخوندی، آلت فعل سوخته که مدت هاست تاریخ
مصرفش به پایان رسیده، وی و همسرش محترم بابایی سال ها پیش بریده و از
جنگ کویت به بعد تا سال 71 همراه با همسرش نزد مجاهدین مهمان بودند، کریم
به سرعت در لجن زار مفاسد اخلاقی فرو رفت. نشریه ایران زمین، شماره 65،

ص 4. 1374/9/3

حبیب الله پیمان

پاسدار سیاسی رژیم، مجیز گوی ارتجاع حاکم، یاوه گوی، برای حفظ
حیات و روزی دست در خون مجاهدان و رزمندگان آزادی می کند، از طرف
رژیم مأمور است، مهره پیشانی سفید، مبلغ مشروطیت و مقبولیت رژیم. نشریه
ایران زمین، شماره 62. 1374/6/13

جلال طالبانی از کردهای اپوزسیون عراق

خوش خدمتی به رژیم آخوندی. نشریه ایران زمین، شماره 65، ص 4.

1374/9/13

نادره افشاری (عضو جدانشده از سازمان)

مجری طرح های وزارت اطلاعات رژیم. نشریه ایران زمین، شماره

1375/5/15 .107

حسن خلج (عضو جدا شده از سازمان)

مجری طرح های وزارت اطلاعات رژیم. نشریه ایران زمین شماره

1375/5/15 .107

حسین مهری

ساواکی شناخته شده. نشریه ایران زمین، شماره 95. 1375/2/24

افراد منتقد به مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت

وقیح، شبه آترناتیوی های پوشالی، از نظر اخلاقی دچار افول و انحطاط شخصیت، لجن پراکن، تهی از حداقل صداقت ظاهری، مدعی اپوزیسیون و مخالفت با رژیم ولی از نظر سیاسی به حکومت آخوندی چنگ می زنند، هیچ حرفی بر سر راه حل و آترناتیوی در چنته ندارند، دارای تحلیل و تفسیرهای آبیکی در مورد مواضع و اقدامات مجاهدین و شورای ملی مقاومت هستند، قوای ذخیره آخوندها در خارج از کشور، چپ نمایان ارتجاعی، میانه بازان استحالہ چی، بقایای دیکتاتوری سلطنتی، در نشریات مجاهدین و شورا را شلاق کش می کنند. نشریه مجاهد، شماره 341، ص 1 و 2. 1373/2/19

نشریه انقلاب اسلامی

خروس نامه، کاذب. نشریه مجاهد، شماره 341، ص 6. 1373/2/19

فعالین سیاسی و اعضای جدا شده که از مجاهدین خلق انتقاد کرده اند

بلند گوی استعماری، مزدور و آلت فعل رژیم، دم جنبانی برای
آخوندها، پاسدار و بسیجی سیاسی رژیم آخوندی، آلت فعل های سوخته و آبرو
باخته، خائن، بریده مزدور، لجن پراکن، ردیلانه عرض اندام می کنند. نشریه
مجاهد، شماره 360، ص 15. 1373/7/25

بابک امیر خسروی

پیر جاسوس توده نفتی، تلاش برای سرپا نگاه داشتن رژیم آخوندی،
خائن، دارای پرونده سنگینی از خیانت و رذالت، نمی توانند از پاسخ گویی به
خیانت هایشان بگریزند، روزی پس گردنش گرفته خواهد شد تا بالا بیاورد که
چگونه علیه رزمندگان مقاومت عمل کرده، مجیز گوی آخوندها، سینه چاک حفظ
رژیم آخوندی، لغز خوانی برای مجاهدین، جاسوس اجنبی. نشریه مجاهد، شماره
347، ص 17. 1373/3/30

نشریه صبح ایران (امریکا)

ننگین نامه، افسار گسیخته، لجن پراکن، ساواکی، فرومایه، مفلس،
ظاهر فریب. نشریه مجاهد، شماره 337، ص 9. 1373/1/22

فدراسیون شورای سراسری پناهندگان

دکان چند نبش، محملی برای گذراندن زندگی آرام و مرفه. نشریه
مجاهد، شماره 342، ص 6. 1373/2/26

اتحادیه سراسری ایرانیان مقیم سوئد

دستگاه جاسوسی علیه پناهندگان و ایرانیان مقیم سوئد، اتحادیه کذایی،
دار و دسته مزدور و وابسته به رژیم. نشریه مجاهد، شماره 341، ص 6.

1373/2/19

اصغر نصرتی (سوئد)

لجن پراکن، مزدور ساواک آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 341، ص

1373/2/19 .6

عباس عبدی از اپوزسیون داخل کشور

کارگردانان باند آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 544. 1380/1/28

سیاسیون خارج از کشور

زائده های رژیم، زوائد خارج کشور، ملازمان خارج کشور. نشریه

مجاهد، شماره 544. 1380/1/28

فرخ نگهدار

ورشکسته سیاسی. نشریه مجاهد، شماره 544. 1380/1/28

فرخ نگهدار

اضداد شناخته شده، مدعی خائن و فرصت طلب، دور نمای پلید. نشریه مجاهد،

شماره 441. 1378/1/4

سازمان مشروطه خواهان خط مقدم

بازماندگان ساواک شاه، خدمتگزاران ساواک شیخ. نشریه مجاهد،

شماره 392. 1377/3/19

داریوش همایون

وزیر بدنام اطلاعات شاه، جاسوس نشان دار اجنبی. نشریه مجاهد،

شماره 551. 1380/3/8

مهدی خوشحال، هادی شمس حائری، نوروز علی رضوانی (اعضای جدانشده از سازمان)

مزدوران اطلاعات آخوندی. نشریه مجاهد، شماره 517، ص 7.

1379/7/19

"پایان"

فهرست مطالب

بخش اول

بخش دوم

بخش سوم

بخش چهارم

بخش پنجم

بخش ششم

بخش هفتم

بخش هشتم

بخش نهم

بخش دهم

بخش یازدهم

فهرست اسناد
اسناد شماره یک